

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: اخلاق در قرآن - جلد اول  
مؤلف: آیت الله العظمی مکارم شیرازی با همکاری جمعی از فضلاء  
ناشر: مدرسه الامام علی ابن ابیطالب (ع)  
قم - خیابان شهدا - (مطبوعات هدف) - تلفن ۷۴۳۱۱۸

تیراژ: پنج هزار نسخه

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: ۱۳۷۷ ش

صفحه و قطع: ۴۰۰ صفحه - وزیری

چاپ: چاپخانه مدرسه الامام علی ابن ابیطالب (ع)

شابک: ۰ - ۱۳ - ۶۶۳۲ - ۹۶۴ - ۱۳ - ۰ - ۹۶۴ - ۶۶۳۲ - ۱۳ - ۰ - ISBN

## اهداء:

- \* به آنها که نسبت به قرآن عشق می‌ورزند.
- \* به آنها که می‌خواهند از این چشمهٔ زلال آب حیات بیشتر بنوشند.
- \* و به آنها که می‌خواهند از قرآن بیشتر بدانند و بیشتر بفهمند.

باهمکاری دانشمندان محترم و حجج اسلام آقایان:

محمد رضا آشتیانی

محمد جعفر امامی

عبدالرسول حسینی

محمد اسدی

حسین طوسی

سید شمس الدین روحانی

محمد محمدی

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۳	مقدمه

### فصل اول: اهمّیت بحثهای اخلاقی

صفحات ۱۷ تا ۴۳

۱۷	از مهمترین مباحث قرآنی
۲۲	اهمّیت اخلاق در روایات اسلامی

### نکته‌ها:

۲۳	۱- تعریف علم اخلاق
۲۵	۲- رابطه اخلاق و فلسفه
۲۷	۳- رابطه اخلاق و عرفان
۲۷	۴- رابطه علم و اخلاق
۳۰	۵- آیا اخلاق قابل تغییر است؟
۳۳	آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است
۳۷	دلایل طرفداران عدم تغییر اخلاق
۳۷	پاسخ
۳۸	۶- تاریخچه علم اخلاق

## فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها

صفحات ۴۵ تا ۶۰

- ایمان و اخلاق بهترین ضامن اجرای قوانین و مقررات ..... ۴۶
- حیات طیبه چیست؟ ..... ۵۵
- رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی ..... ۵۸

## فصل سوم: مکتبهای اخلاقی

صفحات ۶۱ تا ۷۷

- ۱- اخلاق در مکتب خداپرستان ..... ۶۳
- ۲- اخلاق مادیگری ..... ۶۳
- ۳- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی ..... ۶۴
- ۴- اخلاق در مکتب غیرگرایان ..... ۶۴
- ۵- اخلاق از دیدگاه وجدانگرایان ..... ۶۴
- امتیازات مکتب اخلاقی اسلام ..... ۶۵

## نکته‌ها:

- ۱- اخلاق و نسیبت ..... ۶۶
- اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می‌کند ..... ۶۷
- ۲- تأثیر متقابل اخلاق و رفتار ..... ۷۱
- تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی ..... ۷۴
- ۳- اخلاق فردی و اجتماعی ..... ۷۶

## فصل چهارم: پشتوانه‌های اخلاق

صفحات ۷۹ تا ۹۰

۷۹	۱ - پشتوانهٔ سودجویی
۸۱	۲ - پشتوانهٔ عقلی
۸۲	۳ - پشتوانهٔ شخصیت
۸۳	۴ - پشتوانهٔ الهی
۹۰	نکته:

### فصل پنجم: اخلاق و آزادی

صفحات ۹۱ تا ۹۸

۹۱	آیا محدودیت اخلاقی به سود انسان است یا به زیان او؟
۹۵	اعتقاد به جبر و مسائل ضد اخلاقی

### فصل ششم: اصول مسائل اخلاقی در قرآن

صفحات ۹۹ تا ۱۱۵

۹۹	اصول مسائل اخلاقی در مکتبه‌های دیگر
۱۰۱	نقد و بررسی
۱۰۳	بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن
۱۰۷	اصول اخلاق اسلامی در روایات

### فصل هفتم: پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۰

۱۱۷	علل پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر
۱۱۸	روایات اسلامی گویای ارتباط مسائل اخلاقی

### فصل هشتم: از کجا شروع کنیم

## صفحات ۱۲۱ تا ۱۳۱

- ۱- سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی ..... ۱۲۲
- دیدگاه اول: تهذیب نفس نوعی جهاد است ..... ۱۲۲
- دیدگاه دوم: دیدگاه طبّ روحانی ..... ۱۲۴
- دیدگاه سوم: دیدگاه سیر و سلوک ..... ۱۲۸

## فصل نهم: روشهای مختلف ارباب سیروسلوک

## صفحات ۱۳۳ تا ۱۴۴

- ۱- سیر و سلوک منسوب به «بحرالعلوم» ..... ۱۳۳
- چگونگی این سیر و سلوک ..... ۱۳۵
- ۲- روش مرحوم ملکی تبریزی ..... ۱۳۸
- ۳- روش دیگر ..... ۱۴۰
- خلاصه و جمع‌بندی مکتبهای سیر و سلوک ..... ۱۴۲

## فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است

## صفحات ۱۴۵ تا ۱۴۸

- نقش واعظ درون ..... ۱۴۷

## فصل یازدهم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

## صفحات ۱۴۹ تا ۲۱۶

- ۱- پاک بودن محیط ..... ۱۴۹
- ۲- نقش معاشران و دوستان ..... ۱۵۵
- نقش معاشران در روایات اسلامی ..... ۱۶۰
- تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی ..... ۱۶۲

- ۳- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت ..... ۱۶۴
- رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی ..... ۱۷۱
- ۴- تأثیر علم و آگاهی در تربیت ..... ۱۷۵
- جهل سرچشمه فساد و انحراف ..... ۱۷۶
- جهل سبب بی بندوباری جنسی ..... ۱۷۶
- جهل یکی از عوامل حسادت ..... ۱۷۶
- جهل سرچشمه تعصب و لجاجت ..... ۱۷۷
- رابطه جهل و بهانه جویی ..... ۱۷۷
- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل ..... ۱۷۷
- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد ..... ۱۷۷
- دوزخیان جاهلانند! ..... ۱۷۸
- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد ..... ۱۷۸
- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد ..... ۱۷۹
- رابطه علم و اخلاق در احادیث اسلامی ..... ۱۸۰
- ۵- تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل ..... ۱۸۵
- رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی ..... ۱۹۱
- ۶- رابطه عمل و اخلاق ..... ۱۹۴
- چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی ..... ۲۰۴
- ۷- رابطه اخلاق و تغذیه ..... ۲۰۷
- رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی ..... ۲۰۹
- صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی ..... ۲۱۵

فصل دوازدهم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

صفحات ۲۱۷ تا ۳۶۴



- ۲۱۷ ..... گام اوّل: توبه.
- ۲۱۹ ..... حقیقت توبه.
- ۲۲ ..... وجوب توبه.
- ۲۲۳ ..... عمومیت توبه.
- ۲۲۸ ..... ارکان توبه.
- ۲۳۴ ..... قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟
- ۲۳۷ ..... تبعیض در توبه.
- ۲۳۸ ..... دوام توبه.
- ۲۴۱ ..... مراتب توبه.
- ۲۴۳ ..... آثار و برکات توبه.
- ۲۴۶ ..... گام دوم: مشارطه.
- ۲۴۹ ..... گام سوم: مراقبه.
- ۲۵۳ ..... گام چهارم: محاسبه.
- ۲۵۸ ..... آثار محاسبه نفس چیست؟
- ۲۶۰ ..... گام پنجم: معاتبه و معاقبه.



- ۲۶۶ ..... نیت و اخلاص نیت.
- ۲۶۹ ..... اخلاص.
- ۲۷۳ ..... اخلاص در روایات اسلامی.
- ۲۷۵ ..... حقیقت اخلاص.
- ۲۷۷ ..... موانع اخلاص.
- ۲۷۹ ..... آثار اخلاص.



- ۲۸۰ ..... ریاکاری.

- ۲۶۸..... ریا در روایات اسلامی
- ۲۸۹..... فلسفه تحریم ریا
- ۲۹۰..... نشانه‌های ریاکاران
- ۲۹۳..... طریق درمان ریا
- ۲۹۵..... آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟
- ۲۹۶..... تفاوت ریا و سمعه؟



- ۲۹۸..... سکوت و اصلاح زبان
- ۲۹۸..... سکوت در آیات قرآن مجید
- ۳۰۴..... سکوت در روایات اسلامی
- ۳۰۴..... رفع یک اشتباه



- ۳۰۷..... اصلاح زبان
- ۳۱۲..... رابطه زبان با فکر و اخلاق



- ۳۱۶..... آفات اللسان (خطرات زبان)
- ۳۱۸..... اصول کلی برای دفع خطرات زبان
- ۳۱۸..... ۱- توجه جدی به خطرات زبان
- ۳۱۹..... ۲- سکوت
- ۳۲۰..... ۳- حفظ زبان



- ۳۲۲..... خودشناسی و خداشناسی
- ۳۲۲..... رابطه خود شناسی و تهذیب نفس
- ۳۲۵..... خود شناسی در روایات اسلامی

- ۳۲۶..... خود شناسی و وسیله خدانشناسی
- ۳۲۸..... تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ
- ۳۳۲..... موانع خود شناسی



- ۳۳۵..... عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد
- ۳۴۳..... تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی



- ۳۴۷..... یاد خدا و پرورش روح
- ۳۵۳..... ذکر خدا چگونه است؟
- ۳۵۷..... رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی
- ۳۶۰..... حقیقت ذکر چیست؟
- ۳۶۱..... مراتب ذکر
- ۳۶۳..... موانع ذکر

### فصل سیزدهم: اسوه‌ها و الگوها

صفحات ۳۶۵ تا ۳۸۵

- ۳۶۶..... تولی و تبری در قرآن مجید
- ۳۷۵..... تولی و تبری در روایات اسلامی
- ۳۸۲..... داستان موسی و خضر

### فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس

صفحات ۳۸۷ تا ۳۹۹

- ۳۸۷..... نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی در تربیت نفوس آماده
- ۳۹۳..... سخنی از علامه شهید مطهری





## پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیّت فوق العاده‌ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما اهمیّت ویژه‌ای دارد، زیرا:

۱- از یک سو عوامل و انگیزه‌های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیّه مقدمات بسیاری از مفسد اخلاقی هزینه‌ها و زحمتهای لازم بود در زمان ما از برکت پیشرفت صنایع بشری همه چیز در همه جا و در دسترس همه کس قرار گرفته است!

۲- از سوی دیگر، با توجّه به این که عصر ما عصر بزرگ شدن مقیاسهاست و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می‌گرفت در عصر ما به صورت نامحدود انجام می‌گیرد، قتل و کشتار انسانها به برکت و مسائل کشتار جمعی، و مفسد اخلاقی دیگر به کمک فیلمهای مبتدلی که از ماهواره‌ها در سراسر دنیا منتشر می‌شود و اخیراً که به برکت «اینترنت» هرگونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم دنیا قرار می‌گیرد، مفسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط جهان پیش می‌رود تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفسد اخلاقی نیز در آمده است.

اگر در گذشته تولید موادّ مخدّر در یک نقطه، یک روستا و حدّا کثر شهرهای مجاور را آلوده می‌کرد امروز به کمک سوداگران مرگ به سراسر دنیا کشیده می‌شود.

۳- از سوی سوم، همان گونه که علوم و دانشهای مفید و سازنده در زمینه‌های مختلف پزشکی و صنایع و شئون دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده‌ای پیدا کرده، علوم شیطانی و راهکارهای وصول به مسائل غیرانسانی و غیراخلاقی نیز به مراتب گسترده‌تر از سابق شده است به گونه‌ای که به دارندگان فساد اخلاق اجازه می‌دهد از طرق مرموزتر و پیچیده‌تر و گاه ساده‌تر و آسانتر به مقصود خود برسند.

در چنین شرایطی توجّه به مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمانی ضروری‌تر به نظر می‌رسد و هرگاه نسبت به آن کوتاهی شود فاجعه یا فاجعه‌هایی در انتظار است.

اندیشمندان دلسوز و عالمان آگاه باید همگی دست به دست دهند و برای

گسترش اخلاق در دنیای امروز که اخلاق به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته‌اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی اش برساند اخلاق شمرده‌اند، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرند.

\* \* \*

خوشبختانه ما مسلمانان منبع عظیمی مثل قرآن مجید در دست داریم که مملو است از بحثهای عمیق اخلاقی که در هیچ منبع دینی دیگری در جهان یافت نمی‌شود.

گرچه مباحث اخلاقی قرآن از سوی مفسران بزرگ و عالمان اسلامی بطور پراکنده مورد تفسیر قرار گرفته ولی تا آنجا که ما می‌دانیم کتابی به عنوان «اخلاق در قرآن» به سبک تفسیر موضوعی که این مسائل را به صورت جمعی و با استفاده از روش تفسیر موضوعی مورد توجه قرار دهد، تألیف نیافته با آن که جای آن کاملاً خالی است.

لذا بر این شدیم که بعد از پایان دوره اول پیام قرآن که پیرامون معارف و عقاید اسلامی به سبک تفسیر موضوعی بحث می‌کرد، به سراغ بحث اخلاق اسلامی در قرآن مجید به عنوان دوره دوم پیام قرآن برویم.

بحمدالله این کار انجام شد و مجموعه این مباحث در دو مجلد تهیه شد که مجلد اول در کلیات مسائل اخلاقی بحث می‌کند و اکنون در دسترس شماست ولی می‌توان از آن به عنوان یک متن جامع درسی نیز استفاده کرد، و جلد دوم پیرامون جزئیات مباحث اخلاقی و مصادیق آن بطور گسترده بحث می‌کند که بحمدالله قسمت عمده آن آماده برای چاپ است.

امیدواریم این گام دیگر در طریق استفاده از قرآن مجید در حل مشکلات زندگی انسانها، مورد قبول خداوند متعال و ذخیره یوم‌المعاد قرار گیرد و اگر کاستیهایی در آن است با تذکر صاحب‌نظران تکمیل گردد.

والحمد لله رب العالمین

ربیع الاول ۱۴۱۹

تیرماه ۱۳۷۷



## اهمیت بحثهای اخلاقی

### اشاره

این بحث از مهمترین مباحث قرآنی است، و از یک نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می‌دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد، و نه دنیای آنها سامان می‌یابد؛ همان‌گونه که گفته‌اند:

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است!  
اصولاً زمانی انسان شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می‌کند، و به آتش می‌کشد؛ برای رسیدن به منافع نامشروع مادی جنگ به پا می‌کند، و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر تخم تفرقه و نفاق می‌پاشد، و بی‌گناهان را به خاک و خون می‌کشد!

آری! او ممکن است به ظاهر متمدن باشد ولی در این حال حیوان خوش علفی است، که نه حلال را می‌شناسد و نه حرام را! نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم!

با این اشاره به سراغ قرآن می‌رویم و این حقیقت را از زبان قرآن می‌شنویم؛ در آیات زیر دقت کنید:

۱ - هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ



- الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲)
- ۲ - لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (سوره آل عمران، ۱۶۴)
- ۳ - كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵۱)
- ۴ - رَبَّنَا وَ أَعِثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (سوره بقره، آیه ۱۲۹)
- ۵ - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا (سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰)
- ۶ - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (سوره اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵)
- ۷ - وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ (سوره لقمان، آیه ۱۲)

## ترجمه:

- ۱ - او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!
- ۲ - خداوند بر مؤمنان منت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.
- ۳ - همان‌گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانتان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد.
- ۴ - پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!
- ۵ - هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد - و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت!
- ۶ - به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد - و (آن کس) نام

پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند!

۷- ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور!



چهار آیه نخستین در واقع یک حقیقت را دنبال می‌کند، و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام ﷺ تزکیهٔ نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتی می‌توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه آمده، مقدمه‌ای است برای مسألهٔ تزکیهٔ نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می‌دهد.

شاید به همین دلیل «تزکیه» در سه آیه بر «تعلیم» پیشی گرفته است، چرا که هدف اصلی و نهائی «تزکیه» است هر چند در عمل «تعلیم» مقدم بر آن می‌باشد.

و اگر در یک آیه دیگر «تعلیم» بر «تزکیهٔ اخلاق» پیشی گرفته، ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است، که معمولاً «تعلیم» مقدمه‌ای است برای «تربیت و تزکیه»؛ بنابراین، آیه اول و آیهٔ اخیر هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله می‌نگرد. (دقت کنید)

این احتمال در تفسیر آیات چهارگانهٔ فوق نیز دور نیست که منظور از این تقدیم و تأخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی، همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیهٔ نفوس می‌شود، وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالا بردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می‌تواند به حقیقت علم برسد که از «لجاجت» و «کبر» و «خودپرستی» و «تعصب کورکورانه» که سد راه پیشرفتهای علمی است خالی باشد، در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می‌افکند که نتواند چهرهٔ حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعاً از قبول آن وا می‌ماند.

این نکات نیز در آیات چهارگانهٔ فوق قابل دقت است:

در اولین آیه، قیام پیغمبری که معلّم اخلاق است به عنوان یکی از نشانه‌های خداوند ذکر شده، و نقطهٔ مقابل «تعلیم و تربیت» را «ضلال مبین» و گمراهی آشکار شمرده است (وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) و این نهایت اهتمام قرآن را به اخلاق نشان می‌دهد. در دومین آیه، بعثت پیامبری که مربی اخلاقی و معلّم کتاب و حکمت است به عنوان

مَنّی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیه خداوند شمرده است؛ این نیز دلیل دیگری بر اهمّیت اخلاق است.

در سومین آیه که بعد از آیات تغییر قبله (از بیت المقدّس به کعبه) آمده و این تحوّل را یک نعمت بزرگ الهی می‌شمرد، می‌فرماید: این نعمت همانند اصل نعمت قیام پیامبر اسلام ﷺ است که با هدف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و آموزش اموری که وصول انسان به آن از طرق عادی امکان پذیر نبود انجام گرفته است.<sup>۱</sup>

نکته دیگری که در چهارمین آیه قابل دقت است، این است که در این جا با تقاضای ابراهیم و دعای او در پیشگاه خدا روبه‌رو می‌شویم؛ او بعد از بنای کعبه و فراغت از این امر مهمّ الهی، دعاهایی می‌کند که یکی از مهمترین آنها تقاضای به وجود آمدن امت مسلمانی از «ذریّه» اوست، و بعثت پیامبری که کار او تعلیم کتاب و حکمت و تربیت و تزکیه نفوس باشد.



این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجه می‌کند که قرآن پس از ذکر طولانی‌ترین سوگندها که مجموعه‌ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی است، می‌گوید: «آن کس که نفس خویش را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که آن را آلوده سازد مأیوس و ناامید گشته است! (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)».

این تأکیدهای پی در پی و بی‌نظیر دلیل روشنی است بر اهمّیتی که قرآن مجید برای پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است، و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ خلاصه می‌کند، و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می‌شمرد.



همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ششم آمده و جالب این که «تزکیه اخلاق» در آن مقدّم بر نماز و یاد خدا ذکر شده که اگر تزکیه نفس و پاکی دل و صفای روح در پرتو

۱. در جمله «و يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» به شما اموری تعلیم می‌دهد که امکان نداشت خودتان آن را بدانید! دقت کنید که سخن از تعلیم علوم به میان می‌آورد که وصول به آن برای انسان از غیر طریق وحی غیر ممکن است!

فضائل اخلاقی نباشد، نه ذکر خدا به جایی می‌رسد و نه نماز روحانیتی به بار می‌آورد.



و بالاخره در آخرین آیه، از معلم بزرگ اخلاق یعنی لقمان سخن می‌گوید و از علم اخلاق به «حکمت» تعبیر می‌کند و می‌گوید: «ما (موهبت بزرگ) حکمت را به لقمان دادیم، سپس به او دستور دادیم که شکر خدا را در برابر این نعمت بزرگ به جا آورد! (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ)».

با توجه به این که ویژگی «لقمان حکیم» آن چنان که از آیات سوره لقمان استفاده می‌شود تربیت نفوس و پرورش اخلاق بوده است بخوبی روشن می‌شود که منظور از «حکمت» در این جا همان «حکمت عملی» و آموزشهایی است که منتهی به آن می‌شود یعنی «تعلیم» برای «تربیت»!

باید توجه داشت که حکمت همان گونه که بارها گفته ایم در اصل به معنی «لجام» اسب و مانند آن است؛ سپس به هر «امر باز دارنده» اطلاق شده است، و از آنجا که علوم و دانشها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدیها و کژیها باز می‌دارد، این واژه بر آن اطلاق شده است.



## نتیجه

آنچه از آیات بالا استفاده می‌شود اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس به عنوان یک مسئله اساسی و زیربنایی است که برنامه‌های دیگر از آن نشأت می‌گیرد؛ و به تعبیر دیگر، بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکنده است. آری! تکامل اخلاقی در فرد و جامعه، مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می‌کنند، و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفاسد و پدیده‌های ناهنجار می‌شمرند.

اکنون به روایات اسلامی باز می‌گردیم و اهمیت این مسأله را در روایات جستجو می‌کنیم.

## اهمیت اخلاق در روایات اسلامی

این مسأله در احادیثی که از شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همچنین از سایر پیشوایان معصوم عليهم السلام رسیده است با اهمیت فوق العاده‌ای تعقیب شده، که به عنوان نمونه چند حدیث پر معنای زیر را از نظر می‌گذرانیم:

۱- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ مَنْ تَنَهَّا بِرَأْيِهَا تَكْمِيلَ فِضَائِلِ اخْتِلَاقِ مَبْعُوثٍ شَدَاهُ.»<sup>۱</sup>

و در تعبیر دیگری: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ» آمده است.<sup>۲</sup>

و در تعبیر دیگری: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا» آمده است.<sup>۳</sup>

تعبیر به «انما» که به اصطلاح برای حصر است نشان می‌دهد که تمام اهداف بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همین امر یعنی تکامل اخلاقی انسانها خلاصه می‌شود.

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی عليه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَوْ كُنَّا لَأَنْزَجُو جَنَّةً وَلَا نَخْشَى نَاراً وَلَا ثَوَاباً وَلَا عِقَاباً لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نُطَالِبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ؛ إِنْ مَا آمِدْ وَ إِيْمَانِي بِيَهْشْتِ وَ تَرَسْ وَ وَحْشْتِي مِنْ دُوزْخِ، وَ انْتِظَارِ ثَوَابِ وَ عِقَابِي نَمِي دَاشْتِيْمِ، شَآيِسْتِي بُوْد بِي سِرَاقِ فِضَائِلِ اخْتِلَاقِي بِرُؤْيِيْمِ، چَرَا كِي أَنِهَا رَاهِنَمَآيِ نَجَاتِ وَ پِيْرُوزِي وَ مَوْفَقِيَّتِ هَسْتِنْد.»<sup>۴</sup>

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی‌یابد! (در این باره در آینده به خواست خدا بحثهای مشروحتری خواهیم داشت)

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛ خَدَاوَنْدِ سَبْحَانِ فِضَائِلِ اخْتِلَاقِي رَا وَسِيْلَةً اِرْتِبَاطِ مِيَانِ خُوْدَشِ وَ بِنْدِگَانِشِ قَرَارِ دَادِه، هَمِيْنِ بَسِ

۱. کنز العمال، حدیث ۵۲۱۷۵ (جلد ۳، صفحه ۱۶).

۲. همان مدرک، حدیث ۵۲۱۸.

۳. بحار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۵.

۴. مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۸۳. (چاپ قدیم).

که هر یک از شما دست به اخلاقی بزند که او را به خدا مربوط سازد.»<sup>۱</sup>  
 به تعبیر دیگر، خداوند بزرگترین معلم اخلاق و مربی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است، و قرب و نزدیکی به خدا جز از طریق تخلّق به اخلاق الهی امکان پذیر نیست!  
 بنابراین، هر فضیلت اخلاقی رابطه‌ای میان انسان و خدا ایجاد می‌کند و او را گام به گام به ذات مقدّسش نزدیکتر می‌سازد.

زندگی پیشوایان دینی نیز سرتاسر بیانگر همین مسأله است که آنها در همه جا به فضائل اخلاقی دعوت می‌کردند، و خود الگوی زنده و اسوه حسنه‌ای در این راه بودند و به خواست خدا در مباحث آینده در هر بحثی با نمونه‌های اخلاقی آنها آشنا خواهیم شد؛ و همین بس که قرآن مجید به هنگام بیان مقام والای پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:  
 «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!»<sup>۲</sup>

**نکته‌ها:**

## ۱- تعریف علم اخلاق

در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم؛ «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قُفْل) و «خُلُق» (بر وزن افق) می‌باشد، به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می‌گردد، خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است» و به گفته بعضی از دانشمندان، گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلقیات درونی انسان ناشی می‌شود، نیز اخلاق گفته می‌شود (اولی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری).  
 «اخلاق» را از طریق آثارش نیز می‌توان تعریف کرد، و آن این که «گاه فعلی که از انسان سر می‌زند، شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر می‌زند (مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل به این است که یک

۱. تنبیه الخواطر، صفحه ۳۶۲.

۲. سورة قلم، آیه ۴.

ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می‌نامند. اینجاست که «ابن مسکویه» در کتاب «تَهْذِيبُ الْأَخْلَاقِ وَتَطْهِيرُ الْأَعْرَاقِ»، می‌گوید: «خُلُقُ هِمَانِ حَالَتِ نَفْسَانِي اسْتِ كِهْ اِنْسَانِ رَا بِهْ اِنْجَامِ كَارِهَائِي دَعْوَتِ مِي كَنْدِ بِي اَنْ كِهْ نِيَازِ بِهْ تَفَكَّرْ وَ اِنْدِيْشِهْ دَاشْتِهْ بَاشْد.»<sup>۱</sup>

همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می‌گوید: «بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می‌شود.»<sup>۲</sup>

و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می‌کنند: «ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می‌شود، و آنها که منشأ اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می‌گویند.

و نیز از همین جا می‌توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه‌های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد».

البته همانطور که گفته شد، گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه «اخلاق» اطلاق می‌شود؛ مثلاً، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیت نشان می‌دهد به او می‌گویند: این اخلاق بدی است، و بعکس هنگامی که بذل و بخشش می‌کند می‌گویند: این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو، علّت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می‌شود.

بعضی از غریبه‌ها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده‌اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می‌کنیم یکسان است، از جمله در کتاب «فلسفه اخلاق» از یکی از فلاسفه غرب به نام «ژکس» می‌خوانیم که می‌گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد.»<sup>۳</sup>

در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم

۲. حقائق، صفحه ۵۴.

۱. تهذیب الاخلاق، صفحه ۵۱.

۳. فلسفه اخلاق، صفحه ۹.

اخلاق می‌گوید: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطهٔ مراعات آن می‌تواند به هدفش برسد، علم اخلاق است.»<sup>۱</sup>

این سخن کسانی است که برای ارزشهای والای انسانی اهمیت خاصی قائل نیستند بلکه از نظر آنان رسیدن به هدف (هر چه باشد) مطرح است؛ و اخلاق از نظر آنها چیزی جز اسباب وصول به هدف نیست!



## ۲- رابطهٔ اخلاق و فلسفه

فلسفه در یک مفهوم کلی به معنی آگاهی بر تمام جهان هستی است به مقدار توان انسانی؛ و به همین دلیل، تمام علوم می‌تواند در این مفهوم کلی و جامع داخل باشد؛ و روی همین جهت، در اعصار گذشته که علوم محدود و معدود بود، علم فلسفه از همهٔ آنها بحث می‌کرد، و فیلسوف کسی بود که در رشته‌های مختلف علمی آگاهی داشت. در آن روزها فلسفه را به دو شاخه تقسیم می‌کردند:

الف- اموری که از قدرت و اختیار انسان بیرون است که شامل تمام جهان هستی بجز افعال انسان، می‌شود.

ب- اموری که در اختیار انسان و تحت قدرت او قرار دارد؛ یعنی، افعال انسان. بخش اول را حکمت نظری می‌نامیدند، و آن را به سه شاخه تقسیم می‌کردند.

۱- فلسفه اولی یا حکمت الهی که دربارهٔ احکام کلی وجود و موجود و مبدأ و معاد صحبت می‌کرد.

۲- طبیعیات که آن هم رشته‌های فراوانی داشت.

۳- ریاضیات که آن هم شاخه‌های متعددی را در بر می‌گرفت.

اما قسمتی که مربوط به افعال انسان است، آن را حکمت عملی می‌دانستند و آن نیز به سه شاخه تقسیم می‌شد.

۱- اخلاق و افعالی که مایهٔ سعادت یا بدبختی انسان می‌شود و همچنین ریشه‌های آن



در درون نفس آدمی.

۲- تدبیر منزل است که مربوط است به اداره امور خانوادگی و آنچه تحت این عنوان می‌گنجد.

۳- سیاست و تدبیر مُدُن که درباره روشهای اداره جوامع بشری سخن می‌گوید. و به این ترتیب آنها به اخلاق شکل فردی داده، آن را در برابر «تدبیر منزل» و «سیاست مُدن» قرار می‌دادند.

بنابراین «علم اخلاق» شاخه‌ای از «فلسفه عملی» یا «حکمت عملی» است. ولی امروز که علوم شاخه‌های بسیار فراوانی پیدا کرده و به همین دلیل از هم جدا شده است، فلسفه و حکمت غالباً به همان معنی حکمت نظری و آن هم شاخهٔ اول آن، یعنی امور کلی مربوط به جهان هستی، و همچنین مبدأ و معاد اطلاق می‌شود. (دقت کنید) در این که حکمت نظری با ارزشتر است یا حکمت عملی، در میان فلاسفه گفتگو است، گروهی اولی را با ارزشتر می‌دانستند و گروهی دومی را، و اگر ما از زاویه‌های مختلف نگاه کنیم حرف هر دو گروه صحیح است که فعلاً جای بحث آن نیست. دربارهٔ رابطهٔ «فلسفه» و «اخلاق» باز هم به مناسبتهای دیگر به خواست خدا سخن خواهیم گفت.



### ۳- رابطهٔ اخلاق و عرفان

اما در مورد رابطهٔ «اخلاق» و «عرفان» و «اخلاق» و «سیر و سلوک الی الله» نیز می‌توان گفت: «عرفان» بیشتر به معارف الهی می‌نگرد، آن هم نه از طریق علم و استدلال، بلکه از طریق شهود باطنی و درونی، یعنی قلب انسان آنچنان نورانی و صاف گردد و دیدهٔ حقیقت بین او گشوده شود و حجابها بر طرف گردد که با چشم دل ذات پاک خدا و اسماء و صفات او را ببیند و به او عشق ورزد.

بدیهی است علم اخلاق چون می‌تواند به برطرف شدن رذائل اخلاقی که حجابهایی است در برابر چشم دل، کمک کند؛ یکی از پایه‌های عرفان الهی و مقدمات آن خواهد بود.

و اما «سیر و سلوک الی الله» که هدف نهایی آن، رسیدن به «معرفه الله» و قرب جوار او است، آن هم در حقیقت مجموعه‌ای از «عرفان» و «اخلاق» است. سیر و سلوک درونی، نوعی عرفان است که انسان را روز به روز به ذات پاک او نزدیکتر می‌کند، حجابها را کنار می‌زند، و راه را برای وصول به حق هموار می‌سازد؛ و سیر و سلوک برونی همان اخلاق است، منتها اخلاقی که هدفش را تهذیب نفوس تشکیل می‌دهد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادی.



#### ۴- رابطه «علم» و «اخلاق»

در آیات مورد بحث دیدیم که قرآن مجید کراراً تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تزکیه و پاکسازی اخلاقی قرار می‌دهد؛ گاه «تزکیه» را بر «تعلیم» مقدم می‌دارد، و گاه «تعلیم» را بر «تزکیه»؛ و این نشان می‌دهد که میان این دو رابطه عمیقی است.

یعنی هنگامی که انسان از خوبی و بدی اعمال و صفات اخلاقی آگاه گردد و آثار و پیامدهای هر یک از صفات «فضیلت» و «رذیلت» را بداند، بی‌شک در تربیت و پرورش او مؤثر است؛ بطوری که می‌توان گفت بسیاری از زشتیهای عمل و اخلاق، از ناآگاهیها سرچشمه می‌گیرد. به همین دلیل، اگر علم و آگاهی جای جهل و نادانی را بگیرد، و به تعبیر دیگر، سطح فرهنگ بالا برود، بسیاری از زشتیها جای خود را به زیباییها، و بسیاری از مفاصل اخلاقی جای خود را به محاسن اخلاقی می‌دهد؛ ولی باید توجه داشت این مسأله کلیت ندارد.

و متأسفانه گاه در این مسأله مبالغه شده، گروهی راه افراط را پیش گرفته، و گروهی راه تفریط را.

گروهی به پیروی از گفتار معروف سقراط، فیلسوف یونانی، که معتقد بود علم و حکمت سرچشمه اخلاق حمیده است، و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است، عقیده دارند که تنها راه برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پیدایش فضائل اخلاقی گسترش علم و دانش و بالا بردن سطح افکار جامعه است، و به این ترتیب «فضیلت» مساوی با «معرفت» می‌شود.

آنها می‌گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدی و شرّ نمی‌رود، و اگر خوبی را تشخیص دهد آن را رها نمی‌سازد، پس وظیفه ما آن است که هم برای خود و هم دیگران کسب آگاهی کنیم، و نتایج خیر و شرّ، و بد و نیکو را بدانیم، تا جوانه‌های فضائل اخلاقی بر شاخسار وجود ما ظاهر شود!

در مقابل شاید کسانی هستند که مایلند رابطه این دو را بکلی نفی کنند، و بگویند که دانش و هوشیاری در افراد آلوده، سبب می‌شود که جنایات را هوشیارانه‌تر انجام دهند، و طبق مثل معروف: «دزدانی که با چراغ می‌آیند، کالاهای گزیده‌تر می‌برند!» ولی انصاف این است که رابطه علم و اخلاق را نه می‌توان بکلی انکار کرد و نه می‌توان بطور کامل، اخلاق را معلول علم دانست.

شاهد این سخن تجارب زنده‌ای است که از جامعه کسب کرده‌ایم؛ افراد آلوده‌ای بودند که وقتی آنها را به حسن و قبح اعمالشان آگاه کرده‌ایم، و به نتایج سوء اعمال و افعال بد آشنا شده‌اند، دست از کار خود برداشته، و گرایش به خوبیها پیدا کرده‌اند، حتی در خودمان نیز این تجربه را داشته‌ایم.

در مقابل افرادی را می‌شناسیم که آگاهی کافی به نیک و بد اعمال و نتایج و آثار آن دارند ولی همچنان به بدی ادامه می‌دهند، و اخلاق سوء بر وجود آنها حاکم است. اینها همه به خاطر آن است که انسان موجودی است دو بعدی، یک بُعد وجود او را علم و ادراک و آگاهی تشکیل می‌دهد، و یک بُعد وجود او را امیال و غرائز و شهوات؛ به همین دلیل، گاه با میل و اختیار خود بُعد اول را ترجیح می‌دهد و گاه دوم را. از اینجا روشن می‌شود، آنها که یکی از دو قول بالا را پذیرفته‌اند انسان را یک بُعدی فرض کرده، و توجه به بُعد دیگر وجود انسان نداشته‌اند.

از آیات دیگر قرآن نیز بخوبی می‌توان آنچه را که گفتیم استفاده کرد.

قرآن مجید در چندین آیه به رابطه‌ای میان جهل و اعمال سوء اشاره کرده است؛ مثلاً، می‌فرماید: «أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُم سُوًّا بِجَهَالَةٍ تَمَّ تَابٌ مِّن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

(سوره انعام، آیه ۵۴)

شبهه همین معنی در سوره نساء، آیه ۱۷ و سوره نحل، آیه ۱۱۹ نیز آمده است.

بدیهی است منظور در اینجا جهل مطلق نیست که با توبه سازگار نباشد بلکه مرتبه‌ای از مراتب جهل است که اگر بر طرف گردد انسان به راه حق روی می‌آورد. در جلد اول از دوره اول پیام قرآن در آنجا که بحث درباره معرفت و شناخت آمده، آیات بسیاری نقل کرده‌ایم که از آنها استفاده می‌شد، جهل سرچشمه کفر است، جهل سرچشمه اشاعه فساد، تعصب و لجاجت، بهانه جویی، تقلید کورکورانه، اختلاف و پراکندگی، سوء ظن و بدبینی، جسارت و بی ادبی و در یک جمله جهل مایه دگرگون شدن بسیاری از ارزشها است!<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، در بعضی از آیات صریحاً می‌گوید: «کسانی هستند که با علم و آگاهی، راه غلط را می‌پیمایند؛ مثلاً، درباره آل فرعون می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛ آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.»

و درباره گروهی از اهل کتاب می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ آنها بر خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند.»

شبهه همین معنی در چند آیه بعد از آن نیز آمده است (سوره آل عمران، آیه ۷۸). علم و آگاهی در این آیه ممکن است اشاره به آگاهی بر موضوع دروغ باشد، ولی باز هم شاهد مدعی ما است، چرا که حکم عقل و شرع درباره دروغ و زشتی آن، چیزی نیست که بر کسی مکتوم باشد.

تجربیات روزمره نیز این واقعیت را نشان می‌دهد که آگاهی بر زیانهای اخلاق رذیله در بسیاری از موارد می‌تواند باز دارنده باشد، و در عین حال موارد زیادی هم دیده می‌شود که افراد آگاه، دست به اعمال سوء زده، و اخلاق رذیله را برای خود ترجیح می‌دهند. و به این ترتیب، مکتب واسطه در اینجا با واقعیتها منطبق تر است. (دقت کنید)



## ۵- آیا اخلاق قابل تغییر است؟

۱. پیام قرآن، دوره اول، جلد ۱، ص ۸۶ تا ۹۸.

سرنوشت علم اخلاق و تمام بحثهای اخلاقی و تربیتی به این مسأله بستگی دارد، زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نباشد نه تنها علم اخلاق بیهوده خواهد بود، بلکه تمام برنامه‌های تربیتی انبیا و کتابهای آسمانی لغو خواهد شد؛ تعزیرات و تمام مجازاتهای بازدارنده نیز بی معنی خواهد بود.

بنابراین، وجود آنهمه برنامه‌های اخلاقی و تربیتی در تعالیم انبیاء و کتب آسمانی و نیز وجود برنامه‌های تربیتی در تمام جهان بشریت، و همچنین مجازاتهای بازدارنده در همه مکاتب جزائی، بهترین دلیل بر این است که قابلیت تغییر اخلاق، و روشهای اخلاقی، نه تنها از سوی تمام پیامبران که از سوی همه عقلاهی جهان پذیرفته شده است. اما با این همه، عجیب است که فلاسفه و علمای اخلاق بحثهای فراوانی درباره این که «آیا اخلاق قابل تغییر است یا نه؟» مطرح کرده‌اند!

بعضی می‌گویند: اخلاق قابل تغییر نیست! و آنها که بدگوهرند و طینتی ناپاک دارند عوض نمی‌شوند، و به فرض که تغییر یابند، سطحی و ناپایدار است و بزودی به حال اول باز می‌گردند!

آنها برای خود دلانلی دارند از جمله این که ساختمان جسم و جان رابطه نزدیکی با اخلاق دارد، و در واقع اخلاق هر کس تابع چگونگی آفرینش روح و جسم اوست، و چون روح و جسم آدمی عوض نمی‌شود، اخلاق او نیز قابل تغییر نیست. جمعی از شعرا که پیرو این طرز تفکر بوده‌اند نیز در اشعار خود بطور گسترده به این مطلب اشاره کرده‌اند (هر چند ممکن است اشعار آنها را بر نوعی مبالغه در این امر حمل کرد).

نمونه‌ای از اشعار شعرای معروف را در این زمینه در ذیل می‌خوانید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است	تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است
شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی؟	ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس!
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس!



نرود میخ آهنین در سنگ

برسبیه دل چه سود خواندن وعظ

نتوان برد از آن به صیقل زنگ!

آهنی را که موریانه بخورد



تـربیت را در او اثر باشد آهـنی را که بدگهر باشد که چو تر شد پلیدتر باشد! چـون بیاید هنوز خر باشد!	چـون بود اصل گوهری قابل هیچ صیقل نکو نداند کرد سگ به دریای هفتگانه مشوی خر عیسی گرش به مگه برند
--	--



دلیل دیگری که برای این امر ذکر کرده‌اند این است که دگرگون شدن اخلاق به واسطه عوامل خارجی، از قبیل تأدیب و نصیحت و اندرز است، و هنگامی که این عوامل زایل گردد، انسان به اخلاق اصلی خود باز خواهد گشت، درست مانند سردی آب که به وسیله عوامل حرارت‌زا از بین می‌رود و هنگامی که آن عوامل از بین برود، حرارت را پس داده، به حال اول باز می‌گردد!

این طرز فکر و این گونه استدلال‌ات همه مایه تأسف و سبب انحطاط جوامع بشری است!

طرفداران «قابلیت تغییر» در امور اخلاقی، از دو دلیل فوق چنین پاسخ می‌گویند:

۱- ارتباط اخلاق با ساختمان روح و جسم انسان قابل انکار نیست، ولی این ارتباط به اصطلاح در حد «مقتضی» است نه «علت تامه»، یعنی می‌تواند زمینه‌ساز باشد نه این که الزاماً و اجباراً تأثیر قطعی بگذارد، همان گونه که بسیاری از افرادی که از پدران و مادران مبتلا به پاره‌ای از بیماریها متولد می‌شوند زمینه آلودگی به آن بیماریها را دارند، ولی با این حال می‌توان با پیشگیریهای مخصوص جلو تأثیر عامل وراثت را گرفت.

افراد ضعیف البنیه از نظر جسمانی با استفاده از بهداشت و ورزش، افراد نیرومندی می‌شوند و بعکس، افراد قوی البنیه بر اثر ترک این دو، ضعیف و ناتوان خواهند شد.

افزون بر این، روح و جسم انسان نیز قابل تغییر است تا چه رسد به اخلاق زاینده از آن! می‌دانیم تمام «حیوانات اهلی امروز» یک روز در زمره حیوانات وحشی بودند، انسان آنها را گرفت و رام کرد، و به صورت حیوانات اهلی در آورد؛ بسیاری از گیاهان و درختان میوه نیز چنین بوده‌اند. جایی که با تربیت بتوان خلق و خوی یک حیوان و ویژگیهای یک گیاه یا درخت را تغییر داد چگونه نمی‌توان اخلاق انسان را به فرض که

اخلاق ذاتی باشد تغییر داد؟

هم اکنون نیز بسیاری از حیوانات را برای کارهایی که بر خلاف طبیعت آنها است تربیت می‌کنند و آنها این کارها را بخوبی انجام می‌دهند.

۲- از آنچه در بالا گفته شد پاسخ استدلال دیگر آنان نیز روشن می‌شود زیرا گاه عوامل بیرونی آنقدر تأثیر قوی دارد که ویژگیهای ذاتی را بکلی دگرگون می‌سازد، و حتی ویژگیهای جدید به وراثت به نسلهای آینده نیز می‌رسد همان گونه که در حیوانات اهلی مثال زده شد.

تاریخ، انسانهای بسیاری را نشان می‌دهد که بر اثر تربیت بکلی خلق و خوی خود را تغییر دادند، و به اصطلاح یکصد و هشتاد درجه چرخش کردند، افرادی که یک روز مثلاً در صف دزدان قهار جای داشتند به زاهدان و عابدان مشهوری مبدل گشتند.

توجه به طرز به وجود آمدن یک ملکه اخلاقی به ما این قدرت را می‌دهد که راه از میان بردن آن را نیز پیدا کنیم؛ مسأله چنین است که هر عمل خوب یا بد اثر موافق خود را در روح انسان باقی می‌گذارد، و روح را تدریجاً به سوی خود جلب می‌کند، تکرار این عمل آن اثر را بیشتر و قویتر می‌سازد، و کم کم کیفیتی به نام «عادت» حاصل می‌شود، و هر گاه عادت استمرار یابد به صورت «ملکه» در می‌آید.

بنابراین، همان گونه که عادات و ملکات اخلاقی زشت در سایه تکرار عمل تشکیل می‌گردد، از همین طریق قابل زوال است؛ البته، اثر تلقین، تفکر، تعلیمات صحیح و محیط سالم در فراهم کردن زمینه‌های روحی برای پذیرش و تشکیل ملکات خوب را نمی‌توان نادیده گرفت.



در اینجا قول سومی نیز وجود دارد و آن این که بعضی از صفات اخلاقی قابل تغییر است، و بعضی غیر قابل تغییر، آن صفاتی که طبیعی و فطری است، قابل تغییر نمی‌باشد، ولی آن صفاتی که عوامل خارجی دارد قابل تغییر است.<sup>۱</sup>

این قول نیز فاقد هرگونه دلیل است، زیرا این تفصیل و تفاوت گذاری، بین صفات

۱. محقق نراقی در جامع السعادات این نظریه را برگزیده است (جامع السعادات جلد ۱، ص ۲۴).

فرع، بر قبول اخلاق طبیعی و فطری است، در حالی که چنین چیزی ثابت نیست؛ و به فرض که چنین باشد چه کسی می تواند ادعا کند که صفات فطری قابل تغییر نیست؟ مگر حیوانات وحشی را نمی توان اهلی کرد؟ مگر تعلیم و تربیت نمی تواند آنقدر ریشه دار شود که اعماق وجود انسان را دگرگون سازد؟

### آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است

آنچه را در بالا گفتیم از نظر دلائل عقلی و تاریخی بود، هنگامی که به دلائل نقلی یعنی آنچه از مبدأ وحی و سخنان معصومین علیهم السلام به دست آمده مراجعه کنیم مسأله از این هم روشنتر است؛ زیرا:

۱- نفس مسأله بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و بطور کلی مأموریتی که آنها برای هدایت و تربیت همه انسانها داشتند، محکمترین دلیل بر امکان تربیت و پرورش فضائل اخلاقی در تمام افراد بشر است.

آیاتی مانند: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲) <sup>۱</sup> و آیات مشابه آن بخوبی نشان می دهد که هدف از مأموریت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هدایت و تربیت و تعلیم و تزکیه همه کسانی بود که در «ضلال مبین» و گمراهی آشکار بودند.

۲- تمام آیاتی که خطاب به همه انسانها به عنوان «یا بنی آدم» و «یا ایها الناس» و «یا ایها الانسان»، و «یا عبادي» می باشد و مشتمل بر اوامر و نواهی و مسائل مربوط به تهذیب نفوس و کسب فضائل اخلاقی است، بهترین دلیل بر امکان تغییر «اخلاق رذیله» و اصلاح صفات ناپسند است، در غیر این صورت، عمومیت این خطابها لغو و بیهوده خواهد بود.

ممکن است گفته شود: این آیات غالباً مشتمل بر احکام است، و احکام مربوط به جنبه های عملی است، در حالی که اخلاق ناظر به صفات درونی است. ولی نباید فراموش کرد که «اخلاق» و «عمل» لازم و ملزوم یکدیگر و به منزله علت و

۱. آیه ۱۶۴ آل عمران نیز همین مضمون را در بردارد.



معلولند، و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ هر اخلاق خوبی سرچشمه اعمال خوب است، همان گونه که اخلاق رذیله، اعمال زشت را به دنبال دارد؛ و در مقابل، اعمال نیک و بد نیز اگر تکرار شود تدریجاً تبدیل به خلق و خوی خوب و بد می شود.

۳- اعتقاد به عدم امکان تغییر اخلاق سر از اعتقاد به جبر در می آورد؛ زیرا مفهومش این است که صاحبان اخلاق بد و خوب قادر به تغییر آن نیستند و چون اعمال آنها بازتاب اخلاق آنها است، پس در انجام کار خوب یا بد مجبورند، و در عین حال مکلف به انجام خوبیها و ترک بدیها هستند؛ این عین جبر است، و تمام مفاسدی را که مذهب جبر دارد بر آن مترتب می شود<sup>۱</sup>.

۴- آیاتی که با صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می کند و از رذایل اخلاقی بر حذر می دارد نیز دلیل محکمی است بر امکان تغییر صفات اخلاقی، مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا؛ هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده سازد نومید و محروم گشته است.» (سوره شمس- آیه ۹ و ۱۰).  
تعبیر به «دسّیها» از ماده «دسّ» و «دسیسه» در اصل به معنی آمیختن شیء ناپسندی با چیز دیگر است؛ مثل این که گفته می شود: «دسّ الحنطة بالتراب؛ گندم را با خاک مخلوط کرده»، این تعبیر نشان می دهد که طبیعت انسان بر پاکی و تقوا است و آلودگیها و رذائل اخلاقی از خارج بر انسان نفوذ می کند و هر دو قابل تغییر و تبدیل است.

در آیه ۳۴ سوره فصلت می خوانیم: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمن است گویی دوست گرم و صمیمی (و قدیمی تو) است!»

این آیه بخوبی نشان می دهد که عداوت و دشمنیهای عمیق که در خلق و خوی انسان ریشه دوانده باشد، با محبت و رفتار شایسته ممکن است تبدیل به دوستیهای داغ و ریشه دار شود؛ اگر اخلاق، قابل تغییر نبود، این امر امکان نداشت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی در این زمینه دیده می شود مانند احادیث زیر:

۱- حدیث معروف *إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*<sup>۲</sup>، دلیل واضحی بر امکان تغییر

۱. به اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۵۵ و کشف المراد، بحث قضا و قدر درباره مفاسد مذهب جبر مراجعه شود.

۲. سفینه البحار، (ماده خلق).

صفات اخلاقی است.

۲- روایات فراوانی که تشویق به حسن خلق می‌کند، مانند: حدیث نبوی: «لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَحْتَاجُ أَنْ يَكُونَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ؛ اگر بندگان می‌دانستند که حسن خلق چه منافی دارد، یقین پیدا می‌کردند که محتاج به اخلاق نیکند!»<sup>۱</sup>، نشانه دیگر است.

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّينِ؛ اخلاق خوب، نیمی از دین است.»<sup>۲</sup>

۴- و در حدیثی از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: «الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ، الْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ؛ اخلاق خوب از میوه‌های عقل و آگاهی است و اخلاق بد از ثمرات جهل و نادانی است.»<sup>۳</sup>

و از آنجا که «علم» و «جهل» قابل تغییر است، اخلاق هم به تبع آن قابل تغییر می‌باشد. ۵- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْأَخِرَةِ وَشَرَفَ الْمَنَازِلِ وَإِنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ؛ بنده خدا به وسیله حسن اخلاق به درجات عالی آخرت و بهترین مقامات می‌رسد، در حالی که ممکن است از نظر عبادت ضعیف باشد!»<sup>۴</sup>

در این حدیث اولاً مقایسه حسن اخلاق به عبادت، و ثانیاً ذکر درجات بالای اخروی که حتماً مربوط به اعمال اختیاری است، و ثالثاً تشویق به تحصیل حسن خلق، همگی نشان می‌دهد که اخلاق یک امر اکتسابی است، نه اجباری و الزامی و خارج از اختیار! (دقت کنید)

این گونه روایات و تعبیرات گویا و پرمعنی در کلمات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ زیاد دیده می‌شود<sup>۵</sup> و همه آنها نشان می‌دهد که صفات اخلاقی قابل تغییر است، و گرنه این تعبیرات و تشویقها لغو و بیهوده بود.

۱. بحار، جلد ۱۰، ص ۳۶۹. ۲. بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۵.

۳. غررالحکم، ۱۲۸۰-۱۲۸۱. ۴. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۹۳.

۵. مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، در باب حسن الخلق (ص ۹۹) هیجده روایت در این زمینه نقل کرده است.

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که به یکی از یارانش به نام «جریر بن عبدالله» فرمود: «إِنَّكَ امْرُؤٌ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ خُلُقَكَ فَأَحْسِنْ خُلُقَكَ؛ خداوند به تو چهره زیبا داده، اخلاق خود را نیز زیبا کن!»<sup>۱</sup>

کوتاه سخن این که: کتب روایی ما پُر از روایاتی است که همگی دلالت بر امکان تغییر اخلاق آدمی دارد.<sup>۲</sup>

این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی (ع) که تشویق به فضائل اخلاقی می‌کند پایان می‌دهیم، فرمود: «الْكَرَمُ حُسْنُ السَّجِيَّةِ وَاجْتِنَابُ الدَّنِيَّةِ؛ ارزش و کیفیت انسان به اخلاق پسندیده و اجتناب و دوری از اخلاق پست است!»<sup>۳</sup>



### دلایل طرفداران عدم تغییر اخلاق

در برابر دلایل بالا بعضی به روایاتی تمسک جسته‌اند که در نظر بدوی از آنها چنین بر می‌آید که اخلاق قابل تغییر نیست، از جمله:

۱- در حدیث معروفی از پیامبر ﷺ آمده است که فرمود:

«الْأَنْسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ؛ مردم همچون معدنهای طلا و نقره‌اند، بهترین آنها در زمان جاهلیت بهترین آنها در اسلامند.»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت ﷺ آمده است: «إِذَا سَمِعْتُمْ أَنَّ جَبَلًا زَالَ عَن مَكَانِهِ فَصَدِّ قُوَّهُ، وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَن خُلُقِهِ فَلَا تُصَدِّ قُوَّهُ؛ فَإِنَّهُ سَيَعُودُ إِلَى مَا جَبَلَ عَلَيْهِ؛ هر گاه بشنوید کوهی از جایش حرکت کرده، تصدیق کنید، اما اگر بشنوید کسی اخلاقش را رها نموده تصدیق نکنید! چرا که بزودی به همان فطرت خویش باز می‌گردد!»<sup>۴</sup>

۱. سفینه البحار، ماده خلق.

۲. به جلد دوم اصول کافی و روضه کافی، و جلد سوم میزان الحکمة و جلد اول سفینه البحار، در ابواب مناسب مراجعه فرمایید.

۳. غرر الحکم.

۴. جامع السعاده، جلد اول، صفحه ۲۴.

## پاسخ

تفسیر این گونه روایات به قرینه دلائل روشن سابق و روایاتی که صراحت در امکان تغییر اخلاق دارد، چندان مشکل نیست.

زیرا این نکته قابل قبول است که روحيات مردم ذاتاً متفاوت است، بعضی همچون معدن طلا هستند و بعضی نقره، ولی اینها دلیل بر این نمی شود که این روحيات قابل تغییر نباشند؛ و به تعبیر دیگر، این گونه صفات روحی در حد مقتضی است نه علت تامه، لذا با تجربه دیده ایم که این افراد بر اثر تعلیم و تربیت بکلی عوض می شوند.

اضافه بر این، اگر ما بخواهیم مطابق این حدیث حکم کنیم باید بگوییم که همه مردم دارای اخلاق نیکند، بعضی خوبند و بعضی خوبتر، (همانند نقره و طلا)، بنابر این، جایی برای اخلاق رذیله طبیعی وجود نخواهد داشت. (دقت کنید)

در مورد حدیث دوم نیز مسأله جنبه مقتضی دارد نه علت تامه، و یا به تعبیر دیگر ناظر به غالب مردم است نه همه مردم؛ وگرنه مضمون حدیث، مخالف صریح تواریخی است که در دست است و نشان می دهد افرادی اخلاق خود را تغییر داده اند، و تا پایان عمر بر همان روش باقی ماندند.

همچنین مخالف تجربیات روزمره ما است که بسیاری از افراد فاسد را می بینیم به وسیله تعلیم و تربیت راه زندگی خود را عوض می کنند و تا آخر نیز بر روش جدید می مانند.

کوتاه سخن این که: در عین قبول تفاوت روحيات و سجایای اخلاقی مردم با یکدیگر، هیچ کس مجبور نیست که بر اخلاق بد باقی بماند، یا بر اخلاق خوب؛ صاحبان سچیۀ نیک ممکن است بر اثر هواپرستی در منجلاب اخلاق سوء سقوط کنند و صاحبان سجایای زشت، ممکن است زیر نظر استاد مربی و در سایه خودسازی به بالاترین مراحل کمال عروج نمایند!

این نکته نیز گفتنی است که بعضی از افراد فاسد و مفسد، برای این که اعمال خود را توجیه کنند، به این گونه منطقیها روی می آورند که خدا ما را چنین آفریده، اگر می خواست، می توانست ما را با اخلاق دیگری بیافریند!

به هر حال، روی آوردن به مکتب طرفداران عدم قابلیت تغییر اخلاق نتیجه ای جز

سقوط در دامان اعتقاد به جبر، و انکار مکتب انبیا و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و روانکاوان و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داشت.



## ۶- تاریخچه علم اخلاق

بحث فوق را با فشرده‌ای از «تاریخچه علم اخلاق» پایان می‌دهیم:

بی‌شک بحثهای اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد آغاز شد، زیرا ما معتقدیم که حضرت آدم علیه السلام پیامبر خدا بود، نه تنها فرزندان او را با دستورهای اخلاقی آشنا ساخت بلکه خداوند از همان زمانی که او را آفرید و ساکن بهشت ساخت مسائل اخلاقی را با او امر و نواهی اش به او آموخت.

سایر پیامبران الهی یکی پس از دیگری به تهذیب نفوس و تکمیل اخلاق که خمیر مایه سعادت انسانهاست پرداختند، تا نوبت به حضرت مسیح علیه السلام رسید که بخش عظیمی از دستوراتش را مباحث اخلاقی تشکیل می‌دهد، و همه پیروان و علاقه‌مندان او، وی را به عنوان معلم بزرگ اخلاق می‌شناسند.

اما بزرگترین معلم اخلاق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که با شعار «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» مبعوث شد و خداوند درباره خود او فرموده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است!»<sup>۱</sup>

در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که به عنوان معلم اخلاق از قدیم الایام شمرده می‌شدند، مانند: افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان.

به هر حال بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیهم السلام به گواهی روایات اخلاقی گسترده‌ای که از آنان نقل شده، بزرگترین معلمان اخلاق بودند؛ و در مکتب آنها مردان برجسته‌ای که هر کدام از آنها را می‌توان یکی از معلمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند.

زندگانی پیشوایان معصوم علیهم السلام و یاران با فضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیت

اخلاقی و فضائل آنها می‌باشد.

اما این که «علم اخلاق» از چه زمانی در اسلام پیدا شد و مشاهیر این علم چه کسانی بودند داستان مفصّلی دارد که در کتاب گرانهای «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» نوشته آیت الله صدر، به گوشه‌ای از آن اشاره شده است.

نامبرده این موضوع را به سه بخش تقسیم می‌کند:

الف - می‌گوید اولین کسی که علم اخلاق را تأسیس کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی علیه السلام) بعد از بازگشت از صفین، اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود؛ و ملکات فضیلت و صفات رذیلت به عالیترین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است!<sup>۱</sup>

این نامه را (علاوه بر مرحوم سید رضی در نهج البلاغه) گروهی دیگر از علمای شیعه نقل کرده‌اند.

بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند ابو احمد حسن بن عبدالله عسکری نیز در کتاب الزّواجر و المواعظ تمام آن را آورده و می‌افزاید:

«لَوْ كَانَ مِنَ الْحِكْمَةِ مَا يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ بِالذَّهَبِ لَكَانَتْ هَذِهِ؛ اِذَا كَلِمَاتُ بِنْدِآمُوز، چیزی باشد که با آب طلا باید نوشته شود، همین نامه است!»

ب - نخستین کسی که کتابی به عنوان «علم اخلاق» نوشت اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی بود که در قرن دوم می‌زیست، کتابی به نام صفة المؤمن و الفاجر تألیف کرد (که نخستین کتاب شناخته شده اخلاقی در اسلام است).

ج - نامبرده سپس گروهی از بزرگان این علم را اسم می‌برد (هر چند صاحب کتاب و تألیفی نبوده‌اند، از آن جمله:

«سلمان فارسی» است که از علی علیه السلام درباره‌اش نقل شده که فرمود: «سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ مِثْلُ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ - عِلْمَ عِلْمِ الْاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ، بَحْرٌ لَا يَنْزِفُ، وَ هُوَ مِثْلُ اَهْلِ الْبَيْتِ؛ سلمان فارسی همانند لقمان حکیم است - دانش اولین و آخرین را داشت و او دریای بی پایانی بود و

۱. رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام و دعای مکارم الاخلاق و بسیاری از دعاها و مناجاتهای دیگر نیز در طلیعه آثار معروف اخلاقی در اسلام قرار دارند که هیچ اثری با آنها برابری نمی‌کند.

او از ما اهل بیت است.»<sup>۱</sup>

۲- «ابودر غفاری» است (که عمری را در ترویج اخلاق اسلامی گذراند و خود نمونه اتم آن بود. درگیری‌های او با خلیفه سوم «عثمان» و همچنین «معاویه» در مسائل اخلاقی معروف است؛ و سرانجام جان خویش را نیز بر سر این کار نهاد.

۳- «عمار یاسر» است که سخن امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره او و یارانش مقام اخلاقی آنها را روشن می‌سازد، فرمود: «أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ، أَيْنَ عَمَّارٌ... ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَاطَالَ الْبُكَاءُ، ثُمَّ قَالَ: أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفُرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَوْا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ؛ كجا هستند برادران من! همانها که براه حق آمدند و در راه حق گام بر می‌داشتند، کجاست عمار یاسر!... سپس دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست، پس از آن فرمود: آه بر برادرانم همانها که قرآن را تلاوت می‌کردند و به کار می‌بستند، در فرائض دقت می‌کردند و آن را به پا می‌داشتند، سنتها را زنده کرده، و بدعتها را میراندند!»<sup>۲</sup>

۴- «نوف بکالی» که بعد از سنه ۹۰ هجری چشم از جهان پوشید، و دارای مقام والایی در زهد و عبادت و علم اخلاق است.

۵- «محمد بن ابی بکر» که راه و روش خود را از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌گرفت و در زهد و عبادت گام در جای گامهای او می‌نهاد، و در روایات به عنوان یکی از شیعیان خاص علی علیه السلام شمرده شده و در اخلاق، نمونه بود.

۶- «جارود بن منذر» که از یاران امام چهارم و پنجم و ششم بود و از بزرگان علما است و در علم و عمل و جامعیت مقام والایی دارد.

۷- «حذیفه بن منصور» که از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام بود و درباره او گفته شده: «او علم را از این بزرگواران اخذ کرده و نبوغ خود را در مکارم اخلاق و تهذیب نفس نشان داد.»

۸- «عثمان بن سعید عمری» که از وکلای چهارگانه معروف ولی عصر حضرت مهدی ارواحانفاده می‌باشد، و از نواده‌های عمار یاسر بود، بعضی درباره او گفته‌اند: «لَيْسَ لَهُ

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۱. بحار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

ثَانٍ فِي الْمَعَارِفِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْفَقْهِ وَالْأَحْكَامِ؛ او در معارف و اخلاق و فقه و احکام، دومی نداشت!»

و بسیاری دیگر از بزرگانی که ذکر نام همه آنها به درازا می‌کشد.

ضمناً در طول تاریخ اسلام کتابهای فراوانی در علم اخلاق نوشته شده است که از آن میان، کتب زیر را می‌توان نام برد:

۱- در قرن سوم کتاب «الْمَانِعَاتُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ» را نوشته جعفر بن احمد قمی که یکی از علمای بزرگ عصر خود بود می‌توان نام برد.

۲- در قرن چهارم کتاب «الآداب» و کتاب «مکارم الاخلاق» را داریم که نوشته علی بن احمد کوفی است.

۳- کتاب «طهارة النفس» یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نوشته ابن مسکویه متوفای قرن پنجم از کتب معروف این فن است؛ او کتاب دیگری در علم اخلاق به نام «آداب العرب و الفرس» نیز دارد که شهرتش در حد کتاب بالا نیست.

۴- کتاب «تنبيه خاطر و نزهة الناظر» که به عنوان مجموعه ورام مشهور است یکی دیگر از کتب معروف اخلاقی است که نوشته «ورام بن ابی فوارس» یکی از علمای قرن ششم است.

۵- در قرن هفتم به آثار معروف خواجه نصیر طوسی، کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و آداب المتعلمین برخورد می‌کنیم که هر کدام نمونه بارزی از کتب تصنیف شده در این علم در آن قرن است.

۶- در قرون دیگر نیز کتابهایی مانند ارشاد دلمی، مصابیح القلوب سبزواری، مکارم الاخلاق حسن بن امین الدین، و الآداب الدینیة امین الدین طبرسی، و محجة البیضاء فیض کاشانی که اثر بسیار بزرگی در این علم است، و جامع السعادات و معراج السعاده و کتاب اخلاق شبر و کتابهای فراوان دیگر.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه تهرانی نام دهها کتاب را که در زمینه علم اخلاق نگاشته شده است در اثر معروف خود «الذریعه» بیان نموده است.<sup>۲</sup>

۱. تلخیص و اقتباس با تغییرات و اضافاتی از کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام»، فصل آخر.

۲. الذریعه، جلد اول.



این نکته نیز حائز اهمیّت است که بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان کتب سیر و سلوک، و بعضی تحت عنوان کتب عرفانی انتشار یافته است، و نیز بعضی از کتابها فصل یا فصول مهمی را به علم اخلاق تخصیص داده بی آن که منحصر به آن باشد که نمونه روشن آن کتاب بحار الانوار و اصول کافی است که بخشهای زیادی از آن در زمینه مسائل اخلاقی می باشد و از بهترین سرمایه ها برای این علم محسوب می شود.





## ۲

### نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها

بعضی از ناآگاهان، مسائل اخلاقی را، به عنوان یک امر خصوصی در زندگی شخصی می‌نگرند، و یا آنها را مسائل مقدّس روحانی و معنوی می‌دانند که تنها در زندگی سرای دیگر اثر دارد، در حالی که این یک اشتباه بزرگ است؛ اکثر مسائل اخلاقی بلکه همه آنها، آثاری در زندگی اجتماعی بشر دارد، اعم از مادی و معنوی، و جامعه انسانیّت منهای اخلاق به باغ وحشی تبدیل خواهد شد که تنها قفسها می‌تواند جلو فعالیت‌های تخریبی این حیوانات انسان‌نما را بگیرد، نیروها به هدر خواهد رفت، استعدادها سرکوب خواهد شد، امنیت و آزادی بازیچه دست هوسبازان می‌گردد و زندگی انسانی مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد.

اگر درست در تاریخ گذشته بیندیشیم، اقوام زیادی را پیدا می‌کنیم که هر کدام بر اثر پاره‌ای از انحرافات اخلاقی، شکست خورده یا بکلی نابود شدند.

چه بسیار زمامدارانی که بر اثر نقاط ضعف اخلاقی، قوم و ملت خود را در کام مصائب دردناکی فرو بردند، و چه بسیار فرماندهان فاسدی که جان سربازان خود را به خطر افکنده و بر اثر خودکامگی آنها را به خاک و خون کشیدند.

درست است که زندگی فردی نیز بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی و زیبایی ندارد؛ درست است که خانواده‌ها بدون اخلاق سامان نمی‌پذیرند؛ ولی از آنها مهمتر، زندگی اجتماعی بشر است که با حذف مسائل اخلاقی به سرنوشت دردناکی گرفتار می‌شود که بدتر از آن تصوّر نمی‌شود.

ممکن است گفته شود، سعادت و خوشبختی و تکامل جوامع بشری را می توان در پرتو عمل به قوانین و احکام صحیح به دست آورد، بی آن که مبانی اخلاقی در افراد وجود داشته باشد.

در پاسخ می گوئیم عمل به مقررات و قوانین نیز بدون پشتوانه اخلاق ممکن نیست؛ تا از درون انسانها انگیزه هایی برای اجرای مقررات و قوانین وجود نداشته باشد، تلاشهای برونی به جایی نمی رسد.

زور و فشار، بدترین ضمانت اجرایی قوانین و مقررات است که جز در موارد ضروری نباید از آن استفاده کرد و در مقابل آن، ایمان و اخلاق، بهترین ضامن اجرایی قوانین و مقررات محسوب می شود.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و نمونه هایی از آیات قرآن را که ناظر به این مسأله مهم است مورد توجه قرار می دهیم:

۱ - وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ  
(سوره اعراف، آیه ۹۶).

۲ - وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلْقُهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقُهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ  
(سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵)

۳ - فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ  
(سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

۴ - وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ  
(سوره سبأ، آیه ۳۴)

۵ - وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ - قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يَسْتَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ  
(سوره قصص، آیه ۷۷ و ۷۸)

۶ - فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا - يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا - وَيُمْدِدْكُمْ

- بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَاراً  
 ۷ - وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ  
 تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ  
 (سوره نوح، آیه ۱۰ تا ۱۲)
- ۸ - مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ  
 أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
 (سوره نحل، آیه ۹۷)
- ۹ - وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ  
 أَعْمَى  
 (سوره طه، آیه ۱۲۴)
- ۱۰ - وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ  
 (سوره انفال، آیه ۴۶)

## ترجمه :

- ۱ - و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.
- ۲ - هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است!
- ۳ - به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد!
- ۴ - و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم!»
- ۵ - و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب، و بهرات را از دنیا فراموش مکن! و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن! و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد! - (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرده که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال

نمی‌شوند!

۶ - به آنها گفتیم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است! - تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد! - و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نهادهای جاری در اختیاران قرار دهد!

۷ - و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارش بر آنها نازل شده [= قرآن] برپادارند، از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها معتدل و میانه‌رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می‌دهند.

۸ - هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.

۹ - و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم!

۱۰ - ... و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود!

### تفسیر و جمع‌بندی

در نخستین آیه، که سخن از رابطهٔ برکات زمین و آسمان؛ باتقوا است، با صراحت می‌فرماید: ایمان و تقوا سبب می‌شود که برکات آسمان و زمین به سوی انسانها سرازیر گردد؛ و بعکس، تکذیب آیات الهی (و بی‌تقوایی) سبب نزول عذاب می‌گردد. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

برکات آسمان و زمین، معنی وسیعی دارد که نزول بارانها، رویش گیاهان، فزونی نعمتها، و افزایش نیروهای انسانی را شامل می‌شود.

«برکت» در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است، و این واژه بر هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می‌گردد؛ بنابراین موجودات بی‌برکت آنها هستند که ثبات و قراری ندارند و زود فانی و نابود می‌شوند.

بسیارند از امت‌هایی که دارای امکانات مادی فراوان هستند و منابع زیرزمینی و

روزمینی و انواع صنایع را دارند، ولی به خاطر تباهی اخلاق و فساد اعمال که نتیجه مستقیم فساد اخلاق است، این مواهب برای آنها ناپایدار و فاقد برکت است و غالباً در مسیر نابودی شان به کار گرفته می شود.

به همین دلیل، آیات قرآن، از کسانی سخن می گوید که نعمتهای آنها و بال و مایه بدبختی شان شد.

مثلاً، در آیه ۸۵ سوره توبه می خوانیم: «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ؛ مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، خدا می خواهد به وسیله آن، آنها را عذاب کند و جانشان بر آید در حالی که کافر باشند.» آری! این نعمتها هنگامی که با فساد اخلاق توأم شود، هم مایه عذاب دنیا است، هم موجب خسران و زیان آخرت!

به تعبیر دیگر، هرگاه مواهب الهی با ایمان و اخلاق و اصول انسانی همراه باشد مایه عمران و آبادی و رفاه و آسایش و سعادت و نیکبختی است این همان چیزی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بعکس، هرگاه با سوء اخلاق و بخل و ظلم و خودکامگی و هوسبازی همراه باشد، مایه تباهی و فساد است!



در دومین آیه، طریقه بسیار مؤثر و مهمی را برای پایان دادن به کینه توزیها و عداوتها، ارائه می دهد و نقش اخلاق را در برچیدن نفرتها و کینه ها روشن می سازد، می فرماید: «با نیکی، بدی را دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند.» (ادْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

سپس می افزاید: این کار کار همه کس نیست، و این بزرگواری و سعه صدر، از هر کس بر نمی آید، «تنها کسانی به این مرحله می رسند که دارای صبر و استقامتند، و تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می شوند، که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند!» (وَمَا يُلْقُهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقُهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ)

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگها از آن زبانه می کشد و همه چیز را در کام خود فرو

می برد و خاکستر می کند.

حال اگر با روش بالا (دفع بدی با نیکی) با آن برخورد شود، کینه ها، همچون برف در تابستان، بزودی ذوب می شود و از میان می رود، و جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می دارد، از جنایات می کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می سازد.

ولی همان گونه که قرآن می گوید، این کار کار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد.

بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیئه با سیئه دفع گردد، خشونتها به صورت تصاعدی بالا می گیرد، و روز به روز دامنه آن گسترده تر می شود و مایه بدبختیهای عظیمی در سطح جامعه بشری می گردد!

بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکی) شرایط و حدود و استثناهایی دارد که در جای خود مشروحاً خواهد آمد.



در سومین آیه، از تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم سخن می گوید و نشان می دهد یک مدیر متخلق به اخلاق الهی تا چه حد در کار خود موفق است، و چگونه دلهای رمیده را در اطراف خود جمع و متحد می سازد، اتحادی که مایه پیشرفت و تکامل جامعه ها است، می فرماید:

«از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، آنها را عفو کن و برای آنها آموزش الهی بخواه، و در کارها با آنها مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن چرا که خدا متوکلان را دوست دارد! (فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَّلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)

این آیه تأثیر عمیق حسن اخلاق را در پیشرفت امر مدیریت و جلب و جذب دلها و وحدت صفوف و پیروزی و موفقیت جامعه نشان می دهد؛ بنابراین، تأثیر حسن اخلاق تنها در بعد الهی و معنوی آن خلاصه نمی شود، بلکه اثر وسیعی در زندگی مادی انسانها



نیز دارد.

دستورات سه گانه‌ای که در ذیل آیه آمده یعنی مسأله «عفو و گذشت از خطاها» و «طلب آمرزش از پیشگاه خدا» و «مشورت در کارها» نیز در همین راستا است، چراکه این خلق و خوی که از مهربانی و تواضع سرچشمه می‌گیرد سبب عفو و گذشت و استغفار و جبران خطاهای پیشین و احترام به شخصیت و ارزش و جودی انسانها می‌شود.



چهارمین آیه، آثار منفی بعضی از اخلاق سوء را نشان می‌دهد که همیشه و همه جا در برابر پیامبران راستین، گروهی مترفین قیام کردند، همانها که مست ناز و نعمت بودند، و روح تکبر و خودخواهی تمام وجودشان را پر کرده بود، می‌فرماید: «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبران انذار کننده نفرستادیم، مگر این که مترفین گفتند ما به آنچه شما فرستاده شده‌اید کافریم!» (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ) سپس می‌افزاید: آنها به قدری مغرور بودند که «گفتند اموال و اولاد ما (از شما) بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ) این خلق و خوی زشت سبب می‌شود که در برابر هرگونه اصلاح اجتماعی بایستند؛ مردان حق را بکشند، و صدای حق طلبان را خاموش کنند و بذر فساد و ظلم و طغیان در جامعه‌ها بپاشند، و از اینجا نمونه دیگری از تأثیر اخلاق سوء، در وضع جوامع بشری روشن می‌شود.

عجب این که روحیه استکبار ناشی از ناز و نعمت، سبب می‌شد که از نظر تفکر نیز گرفتار خطاهای زشت و روشنی بشوند، و کثرت و وفور نعمت را دلیل بر قرب خود در درگاه الهی بیندارند که اگر ما مقرب درگاه او نبودیم، این همه نعمت به ما نمی‌داد! و به این ترتیب تمام ارزشهای معنوی و اخلاقی را انکار می‌کردند که قرآن در آیه بعد از آن، این منطق سست و واهی را درهم می‌ریزد، و معیار قرب درگاه الهی را ایمان و عمل صالح می‌داند.

نه تنها مشرکان ثروتمند قریش که همه ناز پروردگان و ثروت اندوزان مستکبر، همین موقف را در برابر پیامبران و مصلحان جوامع بشری داشتند.



در پنجمین آیه، به چهره دیگری از این مسأله رو به رو می‌شویم که داستان «قارون» ثروتمند مغرور و خودخواه بنی اسرائیل را بیان می‌کند.

هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل به او نصیحت کردند که «مال و ثروت عظیم خویش را ایزاری برای سعادت خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنی قرار ده و آن گونه که خدا به تو احسان کرده است به خلق خدا نیکی کن، و راه ظلم و فساد را نبوی که خدا مفسدان را دوست ندارد!» (وَإِتَّبِعْ فِيمَا أُتِيَكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)

او با غرور و تکبر مخصوص به خود گفت: «این ثروت عظیم را به وسیله علم و دانش (و لیاقت و کار دانی‌ام) به دست آورده‌ام!» (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي) یعنی، نگویید خدا به من داده است، بگویید علم و لیاقت و درایت، به من داده است؛ و سرانجام همین کبر و غرور او را به وادی هولناک انکار آیات الهی و ادامه فساد و ظلم و همکاری با دشمنان حق و عدالت کشانید، و در یک حادثه عجیب، او و تمام اموالش در کام زمین فرورفت.

و باز در اینجا مشاهده می‌کنیم که چگونه رذائل اخلاقی می‌تواند چهره اشخاص حتی جامعه‌ها را دگرگون سازد و از رسیدن به خیر و سعادت و نیکبختی باز دارد.

جالب این که در آیات قبل از آن می‌خوانیم که آگاهان بنی اسرائیل گفتند: «این همه شادی نکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد!» (إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ)

بدیهی است شاد بودن و شاد زیستن در منطق اسلام و در هیچ منطقی کار بدی نیست، منظور در اینجا، شادی ناشی از غرور و غفلت و بی‌خبری از خدا و شادی آمیخته با ظلم و فساد و گناه است، همان شادی که به دنبال آن عربده‌های مستانه و سرکشی و فساد است و همه اینها بازتاب صفات زشتی است که در درون دل لانه‌گریده است.



در ششمین آیه، شکایت حضرت نوح علیه السلام را در پیشگاه خدا می‌خوانیم که در لابه لای آن اشارات پر معنایی به تأثیر اعمال آدمی - و خلق و خواهایی که پشتوانه این اعمال است - در زندگی فردی و اجتماعی انسان شده است، می‌فرماید: «بارالها! من به

آنها گفتیم: از پروردگار خویش آموزش بطلبید (و از مرکب غرور و نخوت فرود آید و از گناهان خویش و کفر و عناد و لجاج توبه کنید!) که او بسیار آموزنده است - تا بارانهای پربرکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان یاری دهد و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان بگذارد.» (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً - يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً - وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبْسِئَنَ - وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً) و در ادامه این آیات، سرپیچی آنها را از فرمانهای الهی و صفات زشت آنان را بر می شمرد، که سرچشمه اصلی گناهان آنها بود.

ممکن است آنچه در بالا آمده به عنوان یک رابطه معنوی و الهی در میان ترک گناه و استغفار، با فزونی نعمتها تفسیر شود، ولی هیچ مانعی ندارد که این پیوند و ارتباط هم جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه ظاهری، لذا در جای دیگر از قرآن مجید می خوانیم:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.» (سوره روم، آیه ۴۱)

همین معنی در سوره هود به شکل دیگری آمده است که از زبان پیامبر اسلام ﷺ خطاب به مشرکان مکه می فرماید: «دعوت من این است که از پروردگار خویش آموزش بطلبید و استغفار کنید، و به سوی او باز گردید، تا مواهب نیکو در مدت معینی در اختیار شما بگذارد! (وَإِنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعاً حَسَناً إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) (سوره هود، آیه ۳) بی شک بخشش «متاع حسن» تا سرآمد معینی، اشاره به مواهب مادی زندگی دنیا است که در گرو استغفار و توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا و تخلّق به اخلاق قرار داده شده است.

شک نیست که صفات زشت سرچشمه انواع گناهان است و گناهان سبب گسترش فساد در جامعه و از هم گسیختگی رشته وحدت و اتحاد و دوستی و برادری و اعتماد در میان آنها است و همین امر سبب عقب ماندگی در مسائل عمران و آبادی و توسعه اقتصادی و سلامت نفوس و رفاه مادی و تکامل معنوی می شود.



در هفتمین آیه، اشاره به وضع اهل کتاب و طغیان و سرکشی آنها کرده، می فرماید: «اگر اهل کتاب تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارش نازل شده است را بر یادارند (و

تقوا پیشه کنند و عمل صالح به جا آورند) از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، (ولی) گروه اندکی از آنها میانه رو هستند (و از افراط و تفریط برکنارند) اما اکثریت آنها اعمال بدی دارند! (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْبَةَ وَالْإِحْسَانَ لَأُخْرِجَهُمْ مِنَ دَارِ عَذَابٍ كَثِيرٍ بَلْأَسْفَهْتَهُمْ لِيَفْقَهُوا ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَن تَزِيدَهُم مِّنْ عَذَابٍ فَلاَ يُبَالِي مَا يُوعَلُونَ)

باز در اینجا رابطه و پیوند نزدیکی را در میان اعمال صالح و تقوا از یکسو، و نزول برکات زمین و آسمان را از سوی دیگر، مشاهده می‌کنیم؛ این رابطه می‌تواند هم جنبه روحانی داشته باشد و هم طبیعی، و در حقیقت هر دو آنها است.

آری، فیض الهی محدود نیست! این ما هستیم که باید با تحصیل قابلیت و شایستگیها خود را به آن منبع پرفیض متصل سازیم؛ ولی افراط و تفریطها و انحراف از جاده اعتدال، آسمان و حیات و زندگی را برای انسانها تیره و تار ساخته و آرامش را بر چیده است! جنگهای ویرانگر، نفوس انسانی و سرمایه‌های معنوی و مادی را تحلیل می‌برد، و محصول سالها تلاش انسانها را بر باد می‌دهد.

جمله وَمَا أَنزَلْنَا إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ هُم مَّكِينُونَ کتب آسمانی حتی قرآن مجید را شامل می‌شود، چراکه در واقع اصول همه آنها یکی است، هر چند با گذشت زمان، همراه تکامل و پیشرفت جامعه اسلامی، دستورات والاتی نازل شده است.



در هشتمین آیه، به تعبیر تازه‌ای برخورد می‌کنیم و آن پیوند و ارتباط حیات طیبه (زندگی پاک و پاکیزه) با اعمال صالح (و صفاتی که سرچشمه آن اعمال است) می‌باشد، می‌فرماید: «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می‌بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند خواهیم داد!» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

در آیات گذشته، بیشتر تأثیر اخلاق در جنبه‌های زندگی اجتماعی مطرح بود، در حالی که ظاهر آیه مورد بحث، بیشتر جنبه زندگی فردی را مطرح می‌کند، لذا می‌گوید هر فرد از انسانها مرد باشد یا زن، دارای ایمان و عمل صالح باشد، صاحب حیات طیبه خواهد بود.

در این آیه، هیچ اشاره‌ای به این که منظور منحصرأ «حیات طیبه» در قیامت است وجود ندارد، بلکه بیشتر اشاره به «حیات طیبه» دنیا یا مفهوم عامی که دنیا و آخرت را شامل بشود، دارد.

**حیات طیبه چیست؟** - در این که منظور از حیات طیبه (زندگی پاکیزه) در اینجا چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند، بعضی آن را به معنی روزی حلال، و بعضی به قناعت و رضا به داده‌الهی، بعضی به عبادت همراه با روزی حلال، بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان‌الهی، تفسیر کرده‌اند. و بعضی هرگونه پاکیزگی از آلودگیها، ظلمها، خیانتها، عداوتها، اسارتها و ذلتها و طهارت و پاکیزگی و رفاه و آسایش را در مفهوم آن مندرج دانسته‌اند؛ ولی با توجه به جمله *وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ* که ناظر به پاداش آخرت است، بیشتر به نظر می‌رسد که «حیات طیبه» اشاره به زندگی پاکیزه این دنیا باشد.



در نهمین آیه از آیات مورد بحث، اعراض از یاد خدا و حالت غفلت و بی‌خبری را سرچشمه «معیشت ضنک» (زندگی تنگ و سخت) می‌شمرد و می‌فرماید: «هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم.» *(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى)*

می‌دانیم یاد خدا و توجه به اسماء و صفات والای او که ذات پاکش منبع تمام کمالات، بلکه کمال کل فی الكل است، سبب پرورش فضائل اخلاقی در نهاد آدمی است؛ و او را روز به روز از نظر خلق و خوی به اسماء و صفات‌الهی نزدیکتر می‌سازد، و این خلق و خوی او که سرچشمه اصلی اعمال صالح است، زندگی را برای او گسترده و آسان و پاک و پاکیزه می‌کند؛ و بعکس، اعراض و روی‌گردانی از ذکر خدا، او را از این منبع نور، دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می‌کند؛ و همان، سبب معیشت ضنک می‌شود و زندگی مرگبار در انتظار او می‌باشد؛ و این یکی دیگر از آیات قرآنی است که با صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می‌سازد.

جمعی از مفسران یا ارباب لغت، «معیشت ضنک» را به زندگی و درآمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده‌اند، چراکه چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است.

و به گفته بعضی دیگر از مفسران، افراد بی ایمان معمولاً دارای حرص شدید، و عطش مادی پایان ناپذیر و بیم از فنای نعمتها و غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنمی سوزان - علی رغم امکانات گسترده مادی - فرو می برد.

نابینایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسمی از نابینایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهاندند و راه حق و سعادت را ندیدند، و در ظلمات شهوات مادی فرو رفتند. شرح بیشتر درباره این نکته در پایان این بخش خواهد آمد.



در دهمین آیه، به یکی از اثرات سوء عداوت و دشمنی و نزاع - که موجب فرو ریختن و ویران شدن پایه های وحدت و بر باد رفتن قوت و قدرت است - اشاره کرده، می فرماید: «نزاع و کشمکش نکنید که سست می شوید و قدرت و شوکت شما از میان می رود» (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ)

بدیهی است منازعات و اختلافات و کشمکشها همواره زاییده یک سلسله خلق و خواهی رذیله و پست است؛ انحصار طلبی، خودخواهی، منفعت پرستی، خودبرتربینی، حرص و کینه و حسد و مانند اینها هر یک از سرچشمه های نزاع محسوب می شود، و نتیجه آن فشل و سستی و بر باد رفتن عزت و شوکت است. جالب این که، قرآن در اینجا تعبیر به تَذْهَبَ رِيحُكُمْ می کند.

«ریح» در اصل به معنی «باد» است و بطور کنایه در «قدرت و قوت و غلبه» به کار می رود، و شاید این معنی از آنجا به وجود آمده که وزیدن باد به پرچم قوم و ملتی، کنایه از قوت و قدرت و غلبه آنها است؛ بنابراین مفهوم جمله بالا چنین می شود که اگر اختلاف کنید قدرت و قوت و عظمت شما از بین خواهد رفت.

یا از این نظر که وزش بادهای موافق سبب سرعت گرفتن کشتیها و رفتن به سوی مقصد بوده.

نویسنده «التحقیق» می گوید: در میان روح و ریح، رابطه ای است، روح به معنی جریان روحانی ماوراء ماده است، و ریح به معنی جریان در ماده است.

در پاره ای از موارد، «ریح» به معنی رائحه و بوی خوش است، مانند: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ

يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُقَدِّدُونَ».

(سوره یوسف، آیه ۹۴)

بنابراین، ممکن است، معنی جمله این باشد که افراد و اقوام با نفوذ رائجة آنها در جهان بخش می شود، ولی اگر اختلاف کنید، نفوذ خود را در جهان از دست خواهید داد. و به هر حال، سرچشمه اختلاف هر چه باشد (خودخواهی، سودپرستی، حسد، بخل، کینه توزی و غیر آن) تأثیر آن در زندگی انسانها و عقب افتادگی اجتماعی، غیر قابل انکار است؛ و از اینجا پیوند مسائل اخلاقی، و مسائل زندگی اجتماعی انسانها روشن می شود.



### نتیجه

از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که هر خلق و خوی برجسته انسانی علاوه بر جنبه های معنوی و اخروی، تأثیر عمیقی در زندگی مادی و دنیوی انسانها دارد؛ به همین دلیل، نباید تصور کرد که مسائل اخلاقی یک سلسله مسائل فردی و شخصی است، و چیزی جدا از زندگی اجتماعی انسانها است؛ بلکه بعکس، رابطه بسیار قوی و نزدیک با آن دارد، و هرگونه دگرگونی اجتماعی، بدون دگرگونی اخلاقی امکان پذیر نیست.

به تعبیر دیگر، مردمی که می خواهند در یک جامعه بزرگ، زندگی سعادت‌مندانه توأم با سلامت و همکاری نزدیک داشته باشند لاقلاً باید به آن حد از رشد اخلاقی برسند که حقایق مربوط به تفاوت انسانها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند. چرا که انسانها در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند؛ به همین دلیل هرگز نمی توان انتظار داشت که دیگران در همه چیز از ما پیروی کنند، بلکه باید در حفظ اصول مشترک کوشید، و اختلاف سلیقه ها و اندیشه ها را با گذشت و اغماض و سعه صدر و بلند نظری و نرمی و بردباری پذیرا شد.

حتی دو نفر نمی توانند برای یک مدّت طولانی همکاری نزدیک با همدیگر داشته باشند مگر این که از اصول اخلاقی - که یک نمونه اش در بالا آمد - برخوردار باشند.

بدیهی است آمادگیهای اخلاقی که برای هضم نقاط اختلاف و رسیدن به وحدت و قدرت و عظمت لازم است، چیزی نیست که با گفتگو به دست آید، بلکه نیازمند به تهذیب نفوس و تعلیم و تربیت کافی است که موجب رشد و تعالی در جهات اخلاقی

گردد.



### رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی

آنچه در بالا از آیات قرآن مجید در این زمینه استفاده کردیم، در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده‌ای دارد که حاکی از تأثیر عمیق صفات اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی انسانها است که در ذیل به قسمتی از این احادیث پرمعنی اشاره می‌شود:

۱- در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ گنجهای روزیها، در اخلاق خوب و گسترده، نهفته شده است!»<sup>۱</sup>

۲- در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛ حسن خلق، روزی را زیاد می‌کند!»<sup>۲</sup>

۳- در حدیث دیگری از علی علیه السلام درباره تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم به استحکام رابطه دوستی در میان آنها چنین آمده است:

«مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ كَثُرَ مُحِبُّوهُ وَانْسَتِ النَّفُوسُ بِهِ؛ کسی که اخلاقش نیکو باشد، دوستانش فراوان می‌شوند و مردم به او انس می‌گیرند.»<sup>۳</sup>

۴- باز در حدیث دیگری از امام ششم، امام صادق علیه السلام این معنی با صراحت بیشتری آمده، می‌فرماید:

«إِنَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمرَانِ الدِّيَارِ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن اخلاق، خانه‌ها (و شهرها) را آباد و عمرها را زیاد می‌کند!»<sup>۴</sup>

شک نیست که عمران و آبادی در سایه اتحاد و صمیمیت و همکاری در میان قشرهای جامعه به وجود می‌آید، و آنچه باعث تحکیم این امور شود، از عوامل مهم عمران و آبادی خواهد بود.

طول عمر نیز مولود آرامش فکر و آسودگی خیال و جلوگیری از فقر و همکاری و همبستگی اجتماعی است و این امور در سایه اخلاق به دست می‌آید.

۲. بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۶.

۱. بحار، ج ۷۵، ص ۵۳.

۴. بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۵.

۳. غررالحکم.



۵- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب پیوند محبت و دوستی را محکم می‌کند.»<sup>۱</sup> و نیز در احادیث متعددی درباره تأثیر سوء خلق در ایجاد نفرت اجتماعی و پراکندگی مردم، و تنگی معیشت و سلب آرامش و آسایش مطالب فراوانی آمده است؛ از جمله:

۶- در حدیثی از علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌خوانیم: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ ضَاقَ رِزْقُهُ؛ کسی که اخلاقش بد باشد، روزی او تنگ می‌شود!»<sup>۲</sup>

۷- و نیز از همان حضرت آمده است که فرمود: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ أَعْوَزَهُ الصَّدِيقُ وَالرَّفِيقُ؛ کسی که بد اخلاق باشد دوستان و رفیقان او پراکنده می‌شوند و او را رها می‌کنند»<sup>۳</sup>

۸- باز از همان حضرت آمده است: «سُوءُ الْخُلُقِ تَكِدُّ الْعَيْشَ وَعَذَابُ النَّفْسِ؛ اخلاق بد موجب سختی و تنگی زندگی و ناراحتی روح و وجدان می‌شود.»<sup>۴</sup>

۹- از امیر مؤمنان علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پرسیدند: «مَنْ أَدْوَمَ النَّاسِ غَمًّا؛ چه کسی غم و اندوهش از همه بیشتر است؟» قال رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: «أَسْوَأُهُمْ خُلُقًا؛ فرمود: کسی که از همه اخلاقش بدتر است!»<sup>۵</sup>

۱۰- و بالاخره در حدیثی می‌خوانیم که لقمان حکیم به فرزندش چنین نصیحت می‌کرد: «إِيَّاكَ وَالصَّجَرَ وَسُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ الصَّبْرِ فَلَا يَسْتَقِيمُ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ صَاحِبٌ؛ از بی‌حوصلگی و سوء خلق و کم صبری بپرهیز که با داشتن این صفات بد، دوستی برای تو باقی نمی‌ماند!»<sup>۶</sup>



۱. بحار، ج ۷۴، ص ۱۴۸.  
 ۲ و ۱. غررالحکم.  
 ۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۸ (چاپ قدیم).  
 ۴. بحار، ج ۱۰، ص ۴۱۹.  
 ۵. غررالحکم.

# ۳

## مکتبهای اخلاقی

در علم اخلاق مکاتب فراوانی است که بسیاری از آنها انحرافی است و به ضد اخلاق منتهی می‌شود، و شناخت آنها در پرتو هدایت‌های قرآنی کار مشکلی نیست؛ قرآن می‌گوید:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَاكُمْ  
وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
(سوره انعام، آیه ۱۵۲)

آیه فوق که بعد از ذکر بخش مهمی از عقائد و برنامه‌های عملی و اخلاقی اسلام در سوره انعام آمده، و مشتمل بر فرمانهای دهگانه اسلامی است، می‌گوید: «به آنها بگو این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش فرموده تا پرهیزگار شوید!»



مکتبهای اخلاقی همانند سایر روشهای فردی و اجتماعی از «جهان بینی» و دیدگاههای کلی درباره جهان آفرینش سرچشمه می‌گیرد و این دو، یک واحد کاملاً به هم پیوسته و منسجم است.

آنها که «جهان بینی» را از «ایدئولوژی» (و «هستها» را از «بایدها») جدا می‌سازند و می‌گویند رابطه‌ای بین این دویست زیرا جهان بینی و هستها از دلائل منطقی و تجربی سرچشمه می‌گیرد در حالی که «بایدها» و «نبایدها» یک سلسله فرمانها و دستورها است، از

یک نکته مهم غفلت کرده‌اند، و آن این که: فرمانها و «بایدها» هنگامی حکیمانه است که رابطه‌ای با «هستها» داشته باشد، وگرنه امور اعتباری بی محتوا و غیر قابل قبولی خواهد بود. در اینجا مثالهای روشنی داریم که این مطلب را کاملاً باز می‌کند: هنگامی که اسلام می‌گوید: «شراب نخورید!» و یا قوانین بین‌المللی می‌گوید: «مواد مخدر ممنوع است!» اینها فرمانهای الهی یا مردمی است که بی‌شک از یک سلسله هستها سرچشمه گرفته؛ زیرا، واقعیت عینی چنین است که شراب و مواد مخدر تأثیر بسیار مخربی در روح و جسم انسان دارد به گونه‌ای که هیچ بخشی از آن، از شر این مواد ویرانگر در امان نیست؛ این واقعیت، سبب آن باید یا نباید می‌شود.

این که می‌گوئیم احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می‌گیرد، درست اشاره به همین رابطه است، و این که می‌گوئیم «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ؛ هر کاری را عقل حکم به خوبی یا بدی آن کند، شرع نیز مطابق آن فرمان می‌دهد!» نیز اشاره به وجود رابطه تنگاتنگ میان واقعیتها و احکام (بایدها و نبایدها) می‌باشد.

و این که در مجالس قانون‌گذاری در جوامع بشری می‌نشینند و پیامدهای فردی و اجتماعی هر پدیده‌ای را بررسی و بر اساس آن قانون وضع می‌کنند نیز دقیقاً در همین راستا است.

کوتاه سخن این که، محال است یک حکم حکیمانه بی‌ارتباط با واقعیتهای موجود در زندگی بشر باشد؛ در غیر این صورت، حکم و قانون نیست بلکه گرافه گوئی و خرافه و قلدری است؛ و چون واقعیت یکی بیش نیست طبیعتاً راه مستقیم و محکم و قانون صحیح هم بیش از یکی نمی‌تواند باشد و این مسأله سبب می‌شود که ما تمام تلاش و کوشش خود را برای پیدا کردن واقعیتها و احکام و قوانین نشأت گرفته از آن به کار گیریم.

از آنچه در بالا گفته شد رابطه دیدگاههای کلی در مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسائل اخلاقی روشن می‌شود و منشأ پیدایش مکتبهای مختلف اخلاقی نیز همین است.

اکنون با توجه به مطالب فوق به سراغ مکاتب اخلاقی می‌رویم:

## ۱- اخلاق در مکتب خداپرستان

از این دیدگاه، آفریننده همه آثار خداست. ما از سوی او هستیم و به سوی او باز

می‌گردیم و هدف آفرینش تکامل انسان در جنبه‌های معنوی است و پیشرفتهای مادی تا آنجا که راه را برای وصول به تکامل معنوی هموار می‌سازد نیز هدف معنوی محسوب می‌شود.

تکامل معنوی را می‌شود بدینسان معنی کرد: «قرب به خداوند و پیمودن راهی که انسان را به صفات کمال او نزدیک می‌سازد».

بنابراین معیار، اخلاق از این دیدگاه تمام صفات افعالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده می‌سازد و نظام ارزش‌گذاری در این مکتب نیز بر محور ارزشهای والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خداست.

## ۲ - اخلاق مادیگری

می‌دانیم مادیها شعبی دارند که یک شعبه معروف آن مادیگری کمونیستی است. از دیدگاه این مکتب که همه چیز را از دریچه ماده می‌نگرد و به خدا و مسائل معنوی، ایمان ندارد، و اصالت را برای اقتصاد قائل است و برای تاریخ نیز ماهیت مادی و اقتصادی قائل می‌باشد، هر چیز که جامعه را به سوی اقتصاد کمونیستی سوق دهد اخلاق است، و یا به تعبیر خودشان «آنچه انقلاب کمونیسم را تسریع کند، اخلاق محسوب می‌شود.» مثلاً این که راست گفتن یا دروغ گفتن کدام اخلاقی و یا غیر اخلاقی است با توجه به تأثیر آنها در انقلاب ارزیابی می‌شود، اگر دروغ به انقلاب سرعت ببخشد، یک امر اخلاقی است و اگر راست تأثیر منفی بگذارد یک امر غیر اخلاقی محسوب می‌شود!

شاخه‌های دیگر مادیگری نیز هر کدام طبق مسلک خود اخلاق را تفسیر می‌کنند؛ آنها که اصل را بر لذت و کام گرفتن از لذات مادی نهاده‌اند چیزی به نام اخلاق قبول ندارند و یا به تعبیر دیگر، اخلاق را در صفات و افعالی می‌دانند که راه را برای وصول به لذت هموار سازد.

و آنها که اصل را بر منافع شخصی و فردی نهاده‌اند و حتی جامعه بشری را تا آن اندازه محترم می‌شمرند که در مسیر منافع شخصی آنها باشد (همان گونه که در مکتبهای سرمایه داری غرب دیده می‌شود) اخلاق را به اموری تفسیر می‌کنند که آنها را به منافع مادی و شخصی آنها برساند و همه چیز را در پای آن قربانی می‌کنند!

### ۳- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی

آن گروه از فلاسفه که اصالت را برای عقل قائلند و می‌گویند غایت فلسفه این است که در وجود انسان یک عالم عقلی بسازد همانند عالم عینی خارجی (صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالَمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ)، در مباحث اخلاقی - اخلاق را به صفات و اعمالی تفسیر می‌کنند که به انسان کمک کند تا عقل بر وجود او حاکم باشد نه طبایع حیوانی و خواسته‌های نفسانی.

### ۴- اخلاق در مکتب غیرگرایان!

گروه دیگر از فلاسفه که بیشتر به جامعه می‌اندیشند و اصالت را برای جمع قائلند نه افراد، فعل اخلاقی را به افعالی تفسیر می‌کنند که هدف غیر باشد؛ بنابراین، هر کاری که نتیجه‌اش تنها به خود انسان برگردد غیر اخلاقی است و کارهایی که هدفش دیگران باشد اخلاقی است.

### ۵- اخلاق از دیدگاه وجدان‌گرایان

گروهی از فلاسفه که اصالت را برای وجدان قائلند نه عقل، که می‌توان از آنها به «وجدان‌گرا» تعبیر کرد و گاه به طرفداران «حسن و قبح عقلی» که در واقع منظور از آن عقل عملی است نه عقل نظری، آنها مسائل اخلاقی را یک سلسله امور وجدانی می‌دانند نه عقلانی که انسان بدون نیاز به منطوق و استدلال آنها را درک می‌کند؛ مثلاً، انسان عدالت را خوب می‌شمرد و ظلم را بد، ایثار و فداکاری و شجاعت را خوب می‌داند و خودپرستی و تجاوزگری و بخل را بد می‌بیند بی آن‌که نیازی به استدلال عقلانی و تأثیر آنها در فرد و جامعه داشته باشد.

بنابراین، باید وجدان اخلاقی را زنده کرد و آنچه را موجب تضعیف وجدان می‌شود از میان برداشت؛ سپس وجدان قاضی خوبی برای تشخیص اخلاق خوب از بد خواهد بود. طرفداران «حسن و قبح عقلی» گرچه دم از عقل می‌زنند ولی پیدا است که منظور آنها عقل وجدانی است و نه عقل استدلالی، آنها می‌گویند حسن احسان و قبح ظلم که دو فعل

اخلاقی می‌باشد بدون هیچ‌گونه نیاز به دلیل و برهان برای انسان سلیم‌النفس آشکار است، و به این ترتیب اصالت را برای وجدان قائلند.

ولی بسیاری از آنها انکار نمی‌کنند که وجدان ممکن است دربارهٔ بعضی از امور ساکت باشد و ادراکی نداشته باشد، در اینجا باید دست به دامن شریعت و وحی شد تا امور اخلاقی را از غیر اخلاقی جدا سازد؛ بعلاوه اگر نسبت به آنچه عقل حاکم است تأییدی از سوی شرع باشد انسان با اطمینان بیشتری در راه آن گام می‌نهد.



### نتیجه:

با توجه به اشاراتی که به مهمترین مکاتب اخلاقی در این فصل آمد، امتیازات مکتب اخلاقی اسلام کاملاً روشن است: «اساس این مکتب اخلاقی، ایمان به خداوندی است که کمال مطلق و مطلق کمال است و فرمان او بر تمام جهان هستی جاری و ساری است و کمال انسانها در این است که پرتوی از صفات جمال و جلال او را در خود منعکس کنند و به ذات پاکش نزدیک و نزدیکتر شوند.»

ولی این به آن معنا نیست که صفات اخلاقی در بهبودی حال جامعه بشری و نجات انسانها از چنگال بدبختیها بی‌اثر است؛ بلکه در یک جهان‌بینی صحیح اسلامی عالم هستی یک واحد بهم پیوسته است، واجب‌الوجود قطب این دایره و ماسوای خدا همه به او وابسته و پیوسته و در عین حال با هم منسجم و در ارتباطند. بنابراین، هر چیزی که سبب صلاح حال فرد باشد سبب صلاح حال جامعه، و هر چیز که در صلاح جامعه مؤثر باشد در صلاح فرد نیز مؤثر است.

به تعبیر دیگر، ارزشهای اخلاقی تأثیر دوگانه دارد، هم فرد را می‌سازد، هم جامعه را. و آنها که تصور می‌کنند همیشه مسائل اخلاقی چیزی است که هدف در آن غیر باشد نه خویشتن، در اشتباه بزرگی هستند زیرا مصلحت این دو در واقع از هم جدا نیست و جدائی این دو از یکدیگر تنها در مقاطع محدود و کوتاه مدّت است. شرح این سخن را قبلاً داشتیم و در مناسبتهای دیگر خواهد آمد.



## نکته‌ها

### ۱- اخلاق و نسبیّت

آیا اخلاق خوب و بد و رذائل و فضائل جنبه مطلق دارد؛ یعنی، مثلاً شجاعت و فداکاری و تسلّط بر نفس در هر زمان و هر مکان بدون استثنا خوب است، یا خوبی و بدی این صفات نسبی است، در پاره‌ای از جوامع و بعضی از زمانها و مکانها خوب در حالی که در جامعه یا زمان و مکان دیگر، بد است؟

آنها که اخلاق را نسبی می‌دانند دو گروهند:

گروه اول کسانی هستند که نسبیّت را در تمام هستی قائل هستند؛ هنگامی که وجود و عدم نسبی باشد، اخلاق مشمول نسبیّت خواهد بود.

گروه دوم کسانی هستند که کاری به رابطه مسائل مربوط به وجود و اخلاق ندارند، بلکه معتقدند معیار شناخت اخلاق خوب و بد، پذیرش و عدم پذیرش جامعه است. بنابراین، ممکن است صفتی مانند شجاعت در جامعه‌ای مقبول و در جامعه و زمان و مکان دیگری غیر مقبول باشد، در آن جامعه‌ای که مقبول است جزو فضائل اخلاقی محسوب می‌شود و در جامعه‌ای که غیر مقبول است جز و رذائل اخلاقی است. این گروه، حسن و قبح افعال اخلاقی را نیز تابعی از شاخص قبول و ردّ جامعه می‌شمرند و اعتقادی به حسن و قبح ذاتی افعال ندارند.

همان گونه که در بحث گذشته گفتیم، مسائل اخلاقی بستگی به معیارهای سنجش زائیده از جهان بینی‌ها دارد؛ آنها که اصل و اساس را، جامعه - آن هم در شکل مادّی اش - می‌بینند، چاره‌ای جز قبول نسبیّت در اخلاق ندارند؛ زیرا جامعه بشری دائماً در تغییر و تحوّل است و شکل مادّی آن پیوسته دگرگون می‌شود؛ بنابراین، چه جای تعجب که این گروه مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد را افکار عمومی جامعه و قبول و ردّ آن بدانند. نتیجه چنین تفکّری ناگفته پیداست؛ زیرا سبب می‌شود که اصول اخلاقی به جای این که پیشرو جوامع بشری و اصلاح کننده مفاسد آنها باشد، دنباله رو و هماهنگ با هر وضع و شرائطی گردد.

از نظر این گروه کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در جامعه جاهلیت عرب،

یک امر اخلاقی بوده چراکه جامعه آن روز آن را پذیرفته بود، همچنین غارتگری که از افتخارات عرب جاهلی بود و پسران را به خاطر این گرامی می داشتند که وقتی بزرگ شدند سلاح به دست می گیرند و در صفوف غارتگران فعالیت می کنند نیز یک امر اخلاقی محسوب می شود و البته همجنس گرائی در جوامعی که غرق این بدبختیها هستند از نظر آنها اعمال اخلاقی محسوب می شود!

عواقب مرگبار و خطراتی که این گونه مکتبها برای جوامع بشری به وجود می آورد بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

ولی در اسلام که معیار اخلاقی و ارزش فضائل و رذائل از سوی خدا تعیین می شود و ذات پاک او ثابت و لایتغیر است، ارزشهای اخلاقی ثابت و لایتغیر خواهد بود و افراد و جوامع انسانی باید از آن الگو بگیرند و تابع آن باشند نه این که اخلاق تابع خواست آنها باشد!

خداپرستان حقی فطرت انسانی و وجدان اخلاقی را اگر آلوده نگردد ثابت می دانند؛ و آن را پرتوی از فروغ ذات پروردگار می شمردند و به همین دلیل اخلاقیات متکی بر وجدان، یا به تعبیر دیگر، حسن و قبح عقلی (منظور عقل عملی است نه عقل نظری) را نیز ثابت می شمردند.

### اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می کند

در آیات متعددی از قرآن مجید، خوب و بد یا «خبیث و طیّب» را بطور مطلق مطرح کرده و وضع جوامع بشری را در این امر بی اثر می شمرد؛ در آیه ۱۰۰ سوره مائده. می خوانیم: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ؛ بگو (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاکها تو را به شگفتی اندازد!»

و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف در توصیفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ؛ پیامبر، طیبیات را برای آنها حلال و خبائث را حرام می کند.» در آیه ۲۴۳ سوره بقره می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ؛ خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند ولی اکثر مردم شکر او را به جا نمی آورند!»



در آیه ۱۰۳ سوره یوسف می فرماید: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛ و بیشتر مردم هر چند اصرار داشته باشی ایمان نمی آورند!»

در این آیات ایمان و پاکیزگی و شکر به عنوان یک ارزش محسوب شده هر چند اکثریت مردم با آن مخالف باشند؛ و بی ایمانی و ناپاکی و کفران، یک ضد ارزش به حساب آمده هر چند از سوی اکثریت پذیرفته شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز کراراً در خطبه های «نهج البلاغه» بر این معنی تأکید کرده است که پذیرش و عدم پذیرش خو یا عملی از سوی اکثریت هرگز معیار فضیلت و رذیلت و حسن و قبح و ارزش و ضد ارزش نیست.

در یک جا می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَصِيرٌ وَجُوعُهَا طَوِيلٌ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید؛ زیرا مردم گرد سفره ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی اش طولانی است!»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می فرماید: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ؛ فَلَيْنُ أَمِيرِ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَ، وَلَيْنُ قَلِّ الْحَقِّ فَلَرُبَّمَا وَلَعَلَّ؛ حق و باطلی داریم، و برای هر کدام طرفدارانی است؛ اگر باطل حکومت کند، جای تعجب نیست، از دیر زمانی چنین بوده؛ و اگر پیروان حق کم باشند، چه بسا افزوده گردند (و پیروز شوند)!!»<sup>۲</sup>

اینها همه نسیبت در مسائل اخلاقی را نفی می کند و پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اکثریت جامعه را معیار ارزشهای اخلاقی و اعمال نیک نمی شمرد.

در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام شواهد فراوانی بر این مسأله است که اگر گردآوری شود، کتاب مستقلی را تشکیل می دهد.

## سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: در تعلیمات شریعتهای آسمانی - بویژه اسلام - نیز نسیبت احیاناً پذیرفته شده است؛ در مثل، اسلام دروغ را یک ضد ارزش و

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۶.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

عمل غیر اخلاقی می‌شمرد در حالی که دروغ برای اصلاح میان مردم یا در مقام مشورت، ارزش و عمل اخلاقی محسوب می‌شود؛ و مانند این مسأله در تعلیمات اسلامی کم نیست، و این نوعی پذیرش نسبیّت در اخلاق و حسن و قبح است.

### پاسخ

این سؤال مهمی است، ولی پاسخ زنده‌ای دارد و آن این که نسبی بودن اخلاق یا حسن و قبح مطلبی است، و وجود استنهاها در مباحث مختلف، مطلبی دیگر. به تعبیر دیگر، در بحث نسبیّت هیچ اصل ثابتی وجود ندارد، دروغ نه خوب است و نه بد، همچنین احسان و ظلم، نیکی و بدی آنها هنگامی روشن می‌شود که از سوی اکثریت جامعه به عنوان یک ارزش پذیرفته یا نفی شود.

ولی در اسلام و تعلیمات آسمانی، دروغ یا ظلم و ستم و نیز بخل و کینه و حسد ضدّ ارزش است؛ خواه از سوی اکثریت مردم ارزش محسوب شود یا نه؛ و بعکس، احسان و عدالت و راستی و امانت ارزشهای والائی هستند خواه از سوی جامعه‌ای پذیرفته شوند یا نه.

این یک اصل ثابت است ولی مانعی ندارد که در گوشه و کنار آن گاهی استثنائی وجود داشته باشد. اصل همان گونه که از نامش پیدا است اساس و ریشه چیزی را تشکیل می‌دهد و استثنائات به منزله بعضی از شاخ و برگهای اضافی است؛ بنابراین، هرگز نباید وجود پاره‌ای از استثنائات را که در هر قاعده کلی یافت می‌شود دلیل بر نسبیّت گرفت؛ و اگر به تفاوت این دو بخوبی توجه کنیم جلو بسیاری از اشتباهات گرفته خواهد شد.

این نکته نیز در خور توجه است که گاه می‌شود موضوعات با گذشت زمان دگرگون می‌گردد و احکام که تابع موضوعات است نیز عوض می‌شود؛ این مطلب را هرگز نباید دلیل بر مسأله نسبیّت گرفت.

**توضیح این‌که:** هر حکم، موضوعی مخصوص به خود دارد؛ مثلاً، شکافتن بدن دیگری و ایراد جرح بر آن یک جنایت است، و قابل قصاص و تعقیب، ولی گاه این موضوع عوض می‌شود، چاقو به دست جراحی می‌افتد که برای نجات جان بیمار، شکم او را پاره می‌کند، تا غده خطرناکی را در بیاورد، یا قلب او را می‌شکافد تا دریچه و

رگهای قلب را اصلاح کند، در اینجا موضوع عوض می شود و دیگر جنایت نیست. و طبیب جراح شکافنده قلب و شکم، در خور ستایش و جایزه است.

هیچ کس نباید این گونه دگرگونی احکام را که به خاطر دگرگونی موضوعات پیدا می شود، دلیل بر نسبیّت بگیرد. نسبیّت آن است که موضوع بدون دگرگونی ماهوی و موضوعی، نسبت به اشخاص یا زمانهای متفاوت احکام متفاوتی پیدا کند.

احکام شرع نیز همین گونه است، شراب حرام و نجس است، اما ممکن است با گذشت چند روزی و یا با اضافه ماده ای به آن، تبدیل به سرکه پاک و حلال گردد. هیچ کس نمی تواند اینها را به حساب نسبیّت بگذارد. نسبیّت آن است که شراب را مثلاً در جوامعی که علاقه به شراب دارند حلال بدانیم و در جوامعی که علاقه ندارند حرام بدانیم بی این که تغییر در ماهیّت شراب ایجاد شود.

در مسائل اخلاقی نیز گاه به موضوعاتی برخورد می کنیم که در یک شکل فضیلت است و با دگرگونی تبدیل به رذیلت می شود؛ نرسیدن در حدّ اعتدال شجاعت است و فضیلت، ولی اگر از حد بگذرد، تهوّر و بی باکی و رذیلت است. و همچنین در موارد مشابه آن. یا این که دروغ در آنجا که معمولاً منشأ مفاسد و تضعیف اعتماد عمومی است، حرام و رذیله است؛ و آنجا که به منظور اصلاح ذات البین باشد، حلال و فضیلت است. ممکن است کسانی نام این دگرگونی موضوعات را نسبیّت بگذارند، نزاعی با آنها در مسأله نامگذاری نداریم، و چنین نزاعی را نزاع لفظی می شمیریم زیرا این گونه موارد از قبیل تغییر موضوع و ماهیّت چیزی است، و اگر منظور بعضی از طرفداران نسبیّت این باشد، مشکلی نیست؛ مشکل آن است که شاخص فضیلت و رذیلت و حسن و قبح اخلاقی را پسندیدن اکثریّت جامعه بدانیم.

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که مسأله نسبیّت در اخلاق از دیدگاه اسلام و قرآن و منطق عقل مردود است و در واقع طرح مسأله نسبیّت در مباحث اخلاقی مساوی با نفی اخلاق است، چرا که طبق نظریه نسبیّت اخلاقی، هر رذیله ای در جامعه فراگیر شود فضیلت است؛ و هر بیماری اخلاقی فراگیر، صحت و سلامت محسوب می شود و اخلاق به جای این که وسیله ای برای سالم سازی اجتماع گردد، عاملی برای توسعه فساد خواهد شد.



## ۲- تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»

رابطه اخلاق و عمل، و تأثیر اخلاق در عمل، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد چرا که اعمال ما معمولاً از صفات درونی ما سرچشمه می‌گیرد، شخصی که بخل یا حسد یا تکبر در درون قلب او لانه کرده و روح و فکر او را به رنگ خود در آورده است، طبیعی است که اعمالش به همان رنگ باشد؛ حسود همیشه اعمالش نشان می‌دهد که این خوی زشت، همچون جرعه آتشی در جان او شعله‌ور است و او را آرام نمی‌گذارد و همچنین افراد متکبر، راه رفتن، سخن گفتن، نشست و برخاست آنها همه رنگ تکبر دارند، و این حکم در تمام صفات اخلاقی خوب و بد جاری و ساری است.

به همین دلیل، بعضی از محققان این گونه اعمال را اعمال اخلاقی می‌دانند؛ یعنی، اعمالی که صرفاً ناشی از اخلاق نیک و بد است، در مقابل اعمالی که گاه از انسان سر می‌زند، و مثلاً تحت تأثیر امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و اندرز صورت گرفته، بی آنکه ریشه اخلاقی داشته باشد، البته این گونه اعمال نسبت به اعمال اخلاقی کمتر است. و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که برای اصلاح جامعه، و اصلاح اعمال مردم باید به اصلاح ریشه‌های اخلاقی عمل پرداخت، چرا که غالب اعمال متکی به ریشه‌های اخلاقی است.

به همین دلیل، بیشترین کوشش‌های انبیای الهی و مصلحان جوامع اسلامی، مصروف این امر شده است که با تربیت صحیح، فضائل اخلاقی را در فرد فرد جامعه پرورش دهند و ردائل را به حد اقل برسانند تا اعمال که تراوش صفات اخلاقی است اصلاح گردد. تعبیر به تزکیه در آیات متعدد از قرآن مجید نیز اشاره به همین معنی است، این از یک سو.

از سوی دیگر، تکرار یک عمل نیز می‌تواند تأثیری در شکل‌گیری اخلاق بگذارد، زیرا هر عملی انسان انجام می‌دهد، خواه‌ناخواه اثری در روح او می‌گذارد و تکرار آن، آن اثر را پررنگ‌تر می‌کند و تدریجاً تبدیل به عادت می‌شود، و باز تکرار بیشتر سبب می‌گردد که از مرحله عادت بگذرد و به «حالت» و «ملکه» تبدیل شود، و یک ویژگی اخلاقی در انسان به وجود آورد.

بنابراین، عمل و اخلاق در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و هر کدام می‌تواند به نوبه خود سبب پیدایش دیگری شود.

این مسأله در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بازتاب گسترده‌ای دارد، از جمله:

۱- در آیه ۱۴ سوره «مطففین» بعد از اشاره به صفات زشت گروهی از دوزخیان

می‌فرماید:

«كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ چنین نیست که آنها خیال می‌کنند، بلکه

اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

این تعبیر بخوبی نشان می‌دهد که اعمال سوء، همچون زنگار تیره بر قلب می‌نشیند، و نور و صفای فطری آن را می‌گیرد، و درون انسان را تاریک می‌سازد، و به شکل خود در می‌آورد.

۲- در آیه ۸۱ سوره بقره می‌خوانیم: «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهَا حَبِيبَتُهُ

فَأَوْلِيَّتُكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود!»

منظور از احاطه گناه (خطیئه) بر تمام وجود انسان، آن است که آثارش در درون روح او چنان متراکم گردد، که روح را تاریک و به رنگ گناه در آورد، و در این هنگام بند و موعظه و ارشاد معمولاً اثر نخواهد داشت؛ گوئی ماهیت انسان عوض می‌شود، و صفات اخلاقی و حتی اعتقادات او بر اثر تکرار گناه دگرگون می‌گردد.

همان گونه که در آیه ۷ سوره بقره درباره گروهی از کفار لجوج و متعصب می‌خوانیم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ خدا بر دلها و گوشهای آنها مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده است، و برای آنها عذاب بزرگی است.»

روشن است که خداوند، نسبت به هیچ کس، عداوت و کینه‌ای ندارد. که بر دل و گوش او مهر نهد و بر چشم او پرده بیفکند، این در واقع آثار اعمال آنها است، که به صورت حجابها و پرده‌ها در می‌آید و حواس او را می‌پوشاند، و از درک حقیقت باز می‌دارد (و نسبت دادن این امور به خداوند به خاطر آن است که هر سبب و مسببی در عالم هر چه دارد از ناحیه ذات پاک اوست که مسبب الاسباب است).

در آیه ۱۰ سوره «روم»، از این هم فراتر می‌رود و می‌فرماید: اعمال سوء، عقیده انسان را نیز دگرگون می‌سازد و تباه می‌کند، چنان که می‌خوانیم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛ سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.»

این تعبیر نشان می‌دهد که انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه هرگاه ادامه پیدا کند در اعماق جان انسان، نفوذ خواهد کرد؛ نه تنها اخلاق بلکه عقائد را نیز زیر و رو می‌کند. حتی در جای دیگر از قرآن می‌خوانیم که تکرار گناه و اعمال سوء، حس تشخیص انسان را نیز عوض می‌کند؛ خوب در نظرش بد و بد در نظرش خوب جلوه گر می‌شود؛ آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف در این رابطه چنین می‌گوید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین شما از مردم چه کسانی هستند؟ آنها که تلاششان در زندگی دنیا گم شده (و تمام سرمایه‌های الهی خود را از دست داده‌اند) با این حال گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند.»

۳- در جای دیگر پیدایش صفت نفاق را نتیجه دروغ‌گویی مکرر و خلف وعده الهی می‌شمرد، می‌فرماید: «فَاعْتَبِهِمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛ عمل آنها نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند مستقر ساخت، این (پیدایش خوی نفاق ریشه‌دار) به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند، و کراراً دروغ گفتند.» (سوره توبه، آیه ۷)

توجه داشته باشید که «یکذبون» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، و بیانگر تأثیر این عمل سوء، یعنی دروغ، در پیدایش روح نفاق است؛ زیرا می‌دانیم دروغ گفتن آن هم در چهره انسان راستگو چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست و نفاق درونی مبدل شدن این حالت به یک ملکه است.

### تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی

این حقیقت که اعمال نیک و بد در روح انسان اثر می‌گذارد، و به آن شکل می‌دهد، و خوهای نیک و بد را مستحکم می‌کند، بازتاب گسترده‌ای در احادیث اسلامی نیز دارد،

که به عنوان نمونه سه حدیث زیر قابل دقت فراوان است:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ أَبِي يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لِيُؤَاعَى الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَعْلَبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ؛ پدرم (امام باقر علیه السلام) می‌فرمود: چیزی بدتر از گناه قلب را فاسد نمی‌کند، گناه قلب را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و تدریجاً در آن اثر می‌کند تا بر آن غالب گردد؛ در این هنگام قلب وارونه می‌شود، و بالای آن پایین قرار می‌گیرد.»<sup>۱</sup>

البته این حدیث بیشتر ناظر به دگرگون شدن افکار بر اثر گناه است، ولی در مجموع، تأثیر گناه را در تغییر روح انسان منعکس می‌کند.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

«إِذَا أَذِنَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ، حَتَّى تَعْلَبَ عَلَى قَلْبِهِ، فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛ هنگامی که انسان گناه می‌کند، نقطه سیاهی در قلب او پیدا می‌شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه محو می‌شود، و اگر بر گناه بیفزاید زیادتر می‌شود تا تمام قلب او را فراگیرد و بعد از آن هرگز روی رستگاری نخواهد دید!»<sup>۲</sup>

به همین دلیل، در احادیث اسلامی، نسبت به اصرار بر گناه، هشدار داده شده حتی اصرار بر گناهان کوچک، جزء گناهان کبیره ذکر شده است.<sup>۳</sup>

در حدیث معروف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در جواب تقاضای مأمون برای بیان جامعی درباره حلال و حرام و فرائض و سنن، آمده از جمله مسائلی که بر آن تکیه شده است، اصرار بر گناهان صغیره است که آن را در ردیف گناهان کبیره ذکر فرموده است.<sup>۴</sup>

۳- در حدیثی که در کتاب «خصال» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می‌خوانیم: «أَرْبَعُ خِصَالٍ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ...؛ چهار عمل است که قلب را می‌میراند: گناه بعد از گناه...»<sup>۵</sup>

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الذنوب، حدیث ۱ ص ۲۶۸.

۲. همان مدرک، حدیث ۱۳، ص ۲۷۱.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰ ص ۳۵۹.

۴. همان مدرک، ص ۳۶۶.

۵. خصال، جلد ۱، ص ۲۵۲.

شبيه همین معنی در تفسیر «الدّر المنثور» نیز آمده است.<sup>۱</sup>

این تعبیّرات بخوبی نشان می‌دهد که تکرار یک عمل در قلب و جان انسان بطور قطع اثر می‌گذارد و سرچشمهٔ تشکیل صفات رذیله و زشت خواهد شد؛ و به همین دلیل دستور داده شده است که هرگاه لغزش و گناهی از مؤمنی سرزند، هر چه زودتر آن را با آب توبه بشوید، و آثار منفی آن را از قلب بزداید تا به صورت یک «حالت» و «ملکه» و صفت زشت درونی در نیاید؛ مخصوصاً دستور داده شده است که با احادیث روشنی بخش پیشوایان معصوم علیهم‌السلام این گونه زنگارها را از دل بزایند؛ چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم: «إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرَيْنُ كَمَا يَرَيْنُ السَّيْفُ وَجَلَاءُهَا أَلْحَدِيثُ؛ دل‌های آدمیان زنگار می‌گیرد همان‌گونه که شمشیر زنگار می‌گیرد و صیقل آن حدیث است.»<sup>۲</sup>



### ۳- اخلاق فردی و اجتماعی

مسألهٔ مهمّ دیگری که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می‌رسد این است که: آیا مسائل اخلاقی در رابطه با انسانهای دیگر شکل می‌گیرد بطوری که اگر یک انسان تنهای تنها زندگی کند، اخلاق برای او مفهوم نخواهد داشت؟ یا این که پاره‌ای از مفاهیم اخلاقی دربارهٔ یک انسان تنهای تنها نیز صادق است، هر چند قسمت اعظم مسائل اخلاقی در رابطه انسانهای دیگر پیدا می‌شود، و از این نظر می‌توانیم اخلاق را به دو بخش تقسیم کنیم؟

در پاسخ این سؤال توجّه شما را به بحثی که در کتاب «زندگی در پرتو اخلاق» آمده و عیناً آن را در زیر می‌آوریم، جلب می‌کنیم:

«بعضی معتقدند تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسبات خاصّ اجتماعی انسان با دیگران می‌کند، بطوری که اگر اجتماعی اصلاً وجود نمی‌داشت و هر انسان کاملاً جدا از دیگران می‌زیست، و هر فردی بی‌خبر از وجود دیگری زندگی می‌کرد، اخلاق اصلاً مفهومی نداشت!

۲. تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، ص ۵۳۱، حدیث ۲۳.

۱. الدّر المنثور، ج ۶، ص ۳۲۶.



«زیرا غبطه، حسد، و تواضع، و تکبر، و حسن ظن، و عدالت، و جور، و عفت، و سخاوت، و امثال اینها همه از مسائلی است که فقط و فقط در اجتماع و برخورد انسان با دیگران، مفهوم دارد؛ بنابراین، انسان منهای اجتماع، با انسان منهای اخلاق، همراه خواهد بود.

«ولی به عقیده ما در عین این که باید اعتراف کرد که بسیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زندگی اجتماعی انسان بستگی دارد، چنان نیست که این مسأله عمومیّت داشته باشد، زیرا بسیاری از مسائل اخلاقی هستند که فقط جنبه فردی دارند، و در مورد یک انسان تنها نیز کاملاً صادق است؛ مثلاً، صبر و جزع بر مسائل، شجاعت و ترس در برابر پیشامدها، استقامت و تنبلی در راه رسیدن یک فرد به هدف خود، غفلت و توجه نسبت به آفریدگار جهان، شکر و کفران در برابر نعمتهای بی پایان او و امثال این امور که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده اند و جزء فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده اند می تواند جنبه فردی داشته باشد، و درباره یک فرد که زندگی کاملاً جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند، از اینجا تقسیم اخلاق به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی روشن می گردد، ولی ناگفته پیدا است که اخلاق اجتماعی وزنه سنگینتری در علم اخلاق دارد و شخصیت انسان بیشتر بر محور آن دور می زند، اگر چه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجهی در مورد خود دارد.»<sup>۱</sup>

شک نیست که این تقسیم دوگانه چیزی از ارزش مسائل اخلاقی نمی کاهد هر چند می تواند تفاوت اهمیت مباحث اخلاقی را از نظر درجه بندی آشکار سازد؛ بنابراین، صرف وقت در این که کدامیک از خلق و خویهای اخلاقی فقط جنبه فردی دارد، و کدامیک جنبه اجتماعی، چندان مفید به نظر نمی رسد؛ و ما همین اشاره کلی را که در بالا آوردیم برای این بحث کافی می دانیم.

البته نمی توان انکار کرد که اخلاق فردی نیز تأثیر غیر مستقیم بر مسائل اجتماعی دارد. (دقت کنید)





# ۴

## پشتوانه‌های اخلاق

اگر اخلاق را به درختی پربار تشبیه کنیم که آفتها و خطراتی نیز در کمین آن است، پشتوانه‌های اخلاقی را می‌توان به باغبان یا به آبی که در پای درخت جاری می‌شود تشبیه کرد، که اگر آب یا باغبان نباشد درخت اخلاق می‌خشکد، و یا گرفتار انواع آفت‌هایی که سرانجامش مرگ یا کم شدن بار و بر است، می‌گردد.

پشتوانه‌هایی که علمای اخلاق یا فلاسفه برای اخلاق ذکر کرده‌اند بسیار متفاوت است و در واقع با جهان‌بینی هر گروهی ارتباط دارد، و ما در اینجا به چند نمونه مهم آن اشاره می‌کنیم:

۱ - **پشتوانه سودجویی** - گروهی مسائل اخلاقی را صرفاً از این نظر توصیه می‌کنند که با منافع مادی در ارتباط مستقیم است؛ مثلاً، یک مؤسسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را دقیقاً رعایت کند و تمام اطلاعاتی را که به مشتریان یا مراجعه‌کنندگان می‌دهد بی‌کم و کاست با واقعیت تطبیق کند، می‌تواند سرمایه‌های مردم را به سوی خود جذب کند و سود کلانی از این طریق عایدش شود.

به همین دلیل، افرادی را می‌بینیم که موضعی عمل می‌کنند؛ یعنی مثلاً در ساعتی که کارمند بانک است و با ثروت و سرمایه مردم از نزدیک سروکار دارد نهایت امانت را به خرج می‌دهد تا منافع زیادی برای مؤسسه خود جلب نماید، و هنگامی که پای خود را از آن محل بیرون گذاشت ممکن است به انسانی خائن مبدل گردد، چرا که سود خود را ممکن است در خیانت پندارد.

یا این که مثلاً یک کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان بسیار خوش برخورد، پر محبت، مؤدب و صمیمی به نظر می‌رسد، تا از این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند اما همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند یا همسایگان، بسیار بد برخورد باشد. این گونه اخلاق که پشتوانه‌ای جز سودجویی ندارد، بزرگترین عیب این است که برای اخلاق، هیچ اصلاتی قائل نیست؛ چرا که در همه جا خط سودجویی را ادامه می‌دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضد اخلاق.

جمعی از این فراتر رفته، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می‌کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی، متزلزل گردد، دنیا مبدل به جهنم سوزانی می‌شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود، و تمام مواهب مادی که می‌تواند آسایش و رفاه برای مردم جهان بیافریند، مبدل به هیز می‌گردد. روشن نگه داشتن این جهنم سوزان می‌گردد.

این گونه افراد گرچه در سطح بالاتری فکر می‌کنند، ولی بالاخره اخلاقی را که آنها می‌طلبند بر اساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه، استوار است، نه بر پایه اصالت دادن به فضائل اخلاقی.

این طرز تفکر برای افراد مادی‌گرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است؛ اخلاق را از اوج آسمان به زمین می‌آورد، و آن را به ابزاری برای سودجویی بیشتر یا رفاه و آسایش بیشتر مبدل می‌کند.

تردیدی نیست که اخلاق، این گونه آثار مثبت اجتماعی و مادی را در بردارد، و ما هم قبلاً اشاراتی به آن داشتیم، ولی بحث در این است که آیا پشتوانه اخلاق همین است و بس، یا این گونه آثار باید به عنوان مسائل جنبی در علم اخلاق مورد توجه قرار گیرد.

به هر حال، اعتقاد به اخلاقی که بر اساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سو اصالت اخلاق را خدشه‌دار می‌کند و از سوی دیگر از ارزش و عمق آن می‌کاهد، و از سوی سوم در مواردی که احیاناً تضادی در میان سودجویی و اخلاق دیده می‌شود یا به تعبیر دیگر چنین پنداشته می‌شود، با اخلاق وداع می‌کند و به سراغ سودجویی می‌رود که پشتوانه اصلی آن بوده است.

۲ - پشتوانه عقلی - فلاسفه‌ای که معتقد به حاکمیت عقل بر همه چیز و لزوم پیروی از

آن در همه چیز هستند، پشتوانهٔ مسائل اخلاقی را درک عقل از خوب و بد اشیاء می‌دانند؛ مثلاً، می‌گویند عقل بخوبی درک می‌کند که شجاعت فضیلت است، و بزدلی و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغ‌گویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را به دنبال فضائل اخلاقی می‌فرستد و از رذائل باز می‌دارد.

بعضی دیگر پشتوانه را ادراک وجدان می‌دانند، می‌گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایهٔ انسان می‌باشد؛ عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می‌تواند رهبر حقیقی بشر باشد.

بنابراین، همین که وجدان ما می‌گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و شجاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکیها بسیج کند، و همین که می‌گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن باز دارد.

به این ترتیب، پشتوانهٔ عقلی و وجدانی به هم می‌رسند، و دو تعبیر مختلف از یک واقعیت است.

بی‌شک وجود این پشتوانه، یک واقعیت است و می‌تواند در حد خود انگیزهٔ مطلوبی برای نیل به تربیت نفوس و فضائل اخلاقی بوده باشد.

ولی با توجه به این که - همان‌گونه که در بحث وجدان در جای خود گفته‌ایم<sup>۱</sup> - از یک سو وجدان را گاه می‌توان فریب داد، و از سوی دیگر، وجدان با تکرار بدیها و زشتیها تدریجاً به آن خو می‌گیرد، و تغییر رنگ می‌دهد، و گاه بکلی حساسیت خود را از دست داده یا تبدیل به ضد می‌شود، و از سوی سوم، وجدان یا عقل عملی با تمام قداست و اهمیتی که دارد مانند عقل نظری خطا پذیر است؛ هرگز نمی‌توان تنها بر آن تکیه کرد و از همه چیز بی‌نیاز شد، بلکه پشتوانه‌های قویتری لازم است که نه قابل فریب باشد، نه خطا کند، و نه با تکرار اعمال ضد اخلاقی تأثیر خود را از دست داده و تغییر شکل دهد.

کوتاه سخن این که، وجدان اخلاقی، یا عقل فطری و عقل عملی و هر تعبیر دیگری

۱. به کتاب رهبران بزرگ، ص ۶۳ تا ۱۰۶ مراجعه شود.

که به این معنی اشاره کند، پشتوانه خوبی برای نیل به فضائل اخلاقی محسوب می‌شود، ولی با کاستیهایی که دارد و در بالا به آن اشاره شد، قناعت به آن کافی نیست.

۳- پشتوانه شخصیت - بعضی مسائل اخلاقی را از این رو دنبال می‌کنند که نشانه شخصیت است، و هر انسانی طالب شخصیت می‌باشد؛ هنگامی که شخصیت را در صداقت و امانت می‌بیند به دنبال آنها می‌رود، و هنگامی که ملاحظه می‌کند جامعه برای افراد شجاع و سخاوتمند و با وفا و مهربان شخصیت فوق‌العاده‌ای قائل است طالب این صفات اخلاقی می‌شود.

بعکس، هنگامی که می‌بیند افراد بزذل و ترسو، بخیل و ضعیف‌الاراده، خائن و بی‌وفا، افراد بی‌ارزش و فاقد شخصیتند، سعی می‌کند از این ردائل خالی شود.

و به این ترتیب، پشتوانه دیگری برای مسائل اخلاقی جستجو کرده است. ولی اگر درست بیندیشیم می‌بینیم این پشتوانه نیز به همان مسأله وجدان بازگشت می‌کند، منتها در اینجا «وجدان جامعه» مطرح است و نه وجدان فرد، یعنی آنچه با وجدان عمومی جامعه هماهنگ است و آن را فضیلت و نشانه شخصیت می‌شمرند، جزء اخلاق فضیله و آنچه عکس آن است جزء اخلاق رذیله است، و همین قضاوت عمومی جامعه سبب سوق دادن به نیکبها و بازداشتن از بدبها است.

ما انکار نمی‌کنیم که وجدان عمومی جامعه می‌تواند الهامبخش مسائل اخلاقی و ارزشها و ضد ارزشهایی در این زمینه باشد.

ولی همان کاستیها و اشکالاتی که در مورد وجدان فردی ذکر شده در مورد وجدان عمومی جامعه نیز صادق است.

وجدان عمومی جامعه گاه خطا می‌کند، و اگر زیر بمباران تبلیغات نیرومند و وسیع نادرستی از سوی حکومتها و مانند آنها قرار گیرد، ممکن است ارزشها را ضد ارزش، و ضد ارزشها را ارزش بداند، همان گونه که در طول تاریخ نمونه‌های فراوان آن دیده شده است؛ نه تنها در عصر جاهلیت عرب، کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در میان قشر وسیعی، یک فضیلت اخلاقی شمرده می‌شد (به خاطر تبلیغات گسترده‌ای که در این زمینه به عمل آمده بود و آن را راه نجات برای جلوگیری از گرفتار شدن نوامیس خود و

اسارت آنها در جنگها می‌پنداشتند!)؛ بلکه امروز هم در بعضی از جوامع پیشرفته می‌بینیم که با تبلیغات گسترده صاحبان زر و زور، و برای نیل به اهداف نامشروع مادی، وجدان عمومی جامعه را فریب داده‌اند و ضد ارزشهای اخلاقی را ارزش می‌شمرند. افزون بر این، وجدان آدمی گرچه بارقه رحمت الهی است، و نمونه‌ای از دادگاه عدل بزرگ او در درون جان انسان در این جهان می‌باشد ولی با این حال، وجدان آدمی معصوم نیست و گاه گرفتار خطا و اشتباه می‌شود، و اگر پایگاه مطمئن و خطا ناپذیری آن را اصلاح نکند ممکن است سالها به خطای خود ادامه دهد.



#### ۴ - پشتوانه الهی

درست است که هر یک از پشتوانه‌های گذشته برای سوق دادن به سوی مسائل اخلاقی نقشی دارد، ولی همان گونه که در تحلیلها اشاره شد بعضی از این پشتوانه‌ها خالی از جنبه‌های انحرافی نیست؛ مانند پشتوانه سودجویی و منفعت طلبی که در همه حال راه خود را طی می‌کند، گاه در مسیر مسائل اخلاقی سیر می‌کند و در پاره‌ای از اوقات از آن جدا می‌شود.

بعضی دیگر از این پشتوانه‌ها گرچه چنین نبوده ولی قدرت نفوذ آن محدود و آمیخته با کاستیها و نارسائیها و احیاناً خطا و اشتباه هست.

تنها انگیزه نیرومند و مؤثر و خالی از خطا و اشتباه و هرگونه کاستی برای مسائل

۱. در یکی از اشعار شگفت‌آوری که از آن عصر باقی مانده چنین آمده است

الْمَوْتُ أَحْفَى سِتْرٍ لِّلْبَنَاتِ      وَدَفْنُهَا يُرَدِي مِنَ الْمُكْرَمَاتِ  
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ أَسْمُهُ      قَدْ وَصَّعَ النَّعْشَ بِجَنْبِ الْبَنَاتِ

«مرگ بهترین حجاب برای پوشانیدن دختران است - و دفن کردن آنها نشانه بزرگواری محسوب می‌شود - آیا نمی‌بینی که خداوند متعال نعش را در کنار بنات قرار داده است (اشاره به صورت فلکی بنات النعش است که از هفت ستاره تشکیل شده، چهار ستاره آن را نعشی پنداشته است و سه ستاره آن را که در دنبال آن است دخترانی که دنبال نعش هستند).»

همان گونه که ملاحظه می‌کنید این شاعر جاهلی عرب، بزرگترین جنایت را که همان کشتن دختران بی‌گناه و فرزندان نوزاد است به عنوان یکی از مهمترین افتخارات ذکر می‌کند.

اخلاقی، انگیزه الهی است که از منبع وحی سرچشمه می‌گیرد.

در اینجا فضائل اخلاقی به عنوان ابزاری برای نیل به سودجویی و منفعت طلبی محسوب نمی‌شود، و وسیله‌ای برای رفاه اجتماعی نیست (هر چند اخلاق بطور قطع هم مایه آرامش و آبادانی و رفاه است و هم تأمین کننده منافع مادی).

در اینجا اصالت با انگیزه‌های معنوی است؛ و به تعبیر روشنتر، ذات پاک خداوند که کمال مطلق و مطلق کمال است، و جامع جمیع صفات جمال و جلال می‌باشد، محور اصلی شمرده می‌شود، و هر انسانی می‌کوشد خود را به آن کمال مطلق نزدیک کند، و پرتوی از اسماء و صفات او را در درون جان خود زنده نماید؛ روز به روز به او نزدیکتر و شبیه‌تر شود (هر چند ذات پاکش از هرگونه شبیه و مانند واقعی منزّه است)؛ و در این مسیر که به سوی بی‌نهایت می‌رود، هیچ حدّ و مرزی از کمال را به رسمیت نمی‌شناسد؛ وجود او مملوّ از عشق به خدا یعنی کمال مطلق می‌شود، و انوار ذات و صفات او وجودش را روشن می‌سازد، بطوری که هر لحظه فضیلت و کمال برتر و بالاتری را طالب است؛ نه در قید منافع مادی است، نه اخلاق را برای شخصیت می‌خواهد و نه تنها وجدان انگیزه اوست، بلکه انگیزه‌های برتر و بالاتر از همه اینها دارد.

او معلومات خود را گذشته از عقل و وجدان، از وحی آسمانی می‌گیرد و ارزشهای راستین را از دروغین در پرتو آن جدا می‌سازد، و با ایمان و یقین کامل و خالی از هرگونه تردید و تزلزل در این راه گام برمی‌دارد.

در این زمینه قرآن راهنمای خوبی است:

قرآن مجید به روشنی اعمال اخلاقی را زائیده ایمان به خدا و روز قیامت می‌شمرد و در بسیاری از آیات «عمل صالح» پشت سر ایمان و به عنوان ثمره درخت ایمان آمده است.

ایمان را به درخت پر بار و پاکیزه‌ای تشبیه می‌کند که ریشه‌های بسیار محکم آن در اعماق جان انسان فرورفته و شاخ و برگش به آسمان کشیده شده و همواره پر از میوه‌های شاداب است.

در یک اشاره زیبا می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا؛ آیا ندیدی چگونه خداوند



کلمه طَیِّبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است - و در هر زمان میوه‌های خود را به فرمان پروردگار می‌دهد.» (سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵)

بدیهی است درختی که ریشه‌های آن در اعماق قلوب است و شاخه‌هایش از تمام اعضای انسان سربرآورده و در آسمان زندگی او پرکشیده درختی است پربار که هرگز خزانی ندارد، و طوفانها نمی‌تواند آن را از ریشه برکند.<sup>۱</sup>

در سوره «والعصر» همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، آنجا که همه انسانها را در زیان و خسران می‌بیند، و تنها کسانی را استثنا می‌کند که در درجه اول، ایمان دارند و سپس عمل صالح، و از حق دفاع می‌کنند و به صبر و استقامت توصیه می‌نمایند. (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ).

همین معنی با تعبیر جالب دیگری در آیه ۲۱ سوره «نور» آمده، می‌فرماید: «وَأُولَئِكَ فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَحِمْتُهُمْ مَا زَكَايَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ؛ اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود هیچیک از شما هرگز تزکیه نمی‌شد، ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) تزکیه می‌کند.»

بنابراین، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در سایه ایمان به خدا و رحمت او ممکن نیست.

همین معنی با تعبیر دیگری در سوره «اعلی» دیده می‌شود، می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى - وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار

۱. مفسران در تفسیر این آیه، و این که منظور از این «شجره طَیِّبه» چیست؟ و آیا چنین تشبیهی وجود خارجی دارد یا نه؟ گفتگوی بسیار کرده‌اند، گاه گفته‌اند شجره طَیِّبه همان کلمه لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است، و گاه آن را به اوامر الهی، و گاه به ایمان تفسیر کرده‌اند، که همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می‌گردد. و نیز در این که چنین درختی که ریشه‌های آن در اعماق زمین، و شاخه‌های آن در آسمانها، و همیشه دارای میوه باشد، وجود خارجی دارد یا نه، سخن بسیار گفته‌اند.

ولی نباید فراموش کنیم که لازم نیست هر تشبیهی در تمام جهاتش وجود خارجی داشته باشد، مثلاً می‌گوئیم قرآن همچون آفتابی است که هرگز غروب ندارد، به یقین در خارج آفتاب بی‌غروب وجود ندارد، بنابراین، منظور فقط تشبیه قرآن به وجود آفتاب است؛ ولی ویژگیهای این آفتاب ممکن است با آنچه در خارج دیده می‌شود متفاوت باشد.

شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!» (سوره اعلیٰ، آیه ۱۴ و ۱۵)  
 مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه‌دار و پر دوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متکی شود سست و کم محتوا خواهد بود.

در آیه ۹۳ سوره «مائده» رابطه قوی تقوا و اعمال اخلاقی با ایمان به طرز جالبی منعکس شده است، می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند گناهی در آنچه خورده‌اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

در این آیه شریفه، گاه تقوا مقدم بر ایمان و عمل صالح ذکر شده، و گاه مؤخر از آن، و گاه مقدم بر احسان، این به خاطر آن است که تقوای اخلاقی و عملی در یک مرحله، قبل از ایمان است، و آن آمادگی برای پذیرش حق و احساس مسؤولیت برای جستجوی آن است.

سپس هنگامی که حق را شناخت و به آن ایمان آورد، مرحله عالیتری از تقوا بر وجود او سایه می‌افکند و سرچشمه انواع نیکوکاریها می‌شود.

و به این ترتیب، رابطه تنگاتنگی که میان «ایمان» و «تقوا» است روشن می‌شود.

کوتاه سخن این که، قویترین و عالیترین پشتوانه اخلاق، ایمان به خدا و احساس مسؤولیت در پیشگاه اوست. ایمانی که فراتر از مسائل مادی است و با چیزی نمی‌توان آن را مبادله کرد، همه جا با انسان است و لحظه‌ای از او جدا نمی‌شود، و همه چیز در برابر آن کوچک و کمرنگ است.

به همین دلیل، قویترین چهره‌های اخلاق که اینار و فداکاری را در حدّ اعلیٰ داشته است، در زندگانی اولیاء الله مشاهده می‌کنیم.

و نیز به همین دلیل، در جوامع مادی که همه چیز با معیار منافع شخصی سنجیده می‌شود، مسائل اخلاقی بسیار کمرنگ است، و غالباً در مواردی رسمیت دارد که در

طریق همان منافع شخصی است؛ حسن خلق، ادب، امانت، درستکاری، وفا و سخاوت، همه تا آنجا ارزش دارد که بتواند سود مادی بیشتری را جلب کند و آنجا که سود مادی به خطر افتاد، همه اینها رنگ خود را می‌بازند!

پدر و مادر که در سنین بالا قدرت سوددهی ندارند بکلی فراموش می‌شوند، و آنها را به مراکز نگهداری سالمندان می‌فرستند تا در انتظار مرگ روز شماری کنند!

فرزندان به محض این که توانایی برکاری پیدا کنند، از خانه بیرون فرستاده می‌شوند، نه برای این که استقلال اقتصادی پیدا کنند، بلکه برای این که همیشه فراموش شوند. همسران نیز تا آنجا شریک زندگی و مورد علاقه‌اند که سود و لذت مادی بیافرینند؛ در غیر این صورت، فراموش می‌شوند؛ و به همین دلیل، طلاق در این کشورها پدید می‌آید! در مکتبهای مادی که برای اخلاق پشتوانه الهی وجود ندارد، استقبال از شهادت در مسیر آرمانهای والا، نوعی حرکت انتحاری و بی‌معنی است! و سخاوتهایی که سبب بخشش اکثر اموال انسان می‌گردد، نوعی جنون محسوب می‌شود! عفت و پارسایی، ضعف نفس، و زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق عالم ماده، دلیل بر ناآگاهی و ساده‌لوحی است.

قدرتهای برخاسته از این جوامع و سران این کشورها، بهترین نمونه‌هایی هستند که معیار اخلاق را در این جوامع نشان می‌دهند.

برخورد دوگانه و چندگانه با مسائل مربوط به «حقوق بشر» از سوی این قدرتها، بسیار وحشت‌انگیز است، آنجا که حقوق انسانها گوشه‌ای از منافع آنها را به خطر می‌اندازد، بکلی فراموش می‌گردد و این ارزش والا در پای منافع آنان قربانی می‌شود.

خطرناکترین جنایتکاران و متجاوزان بر حقوق انسانها در اینجا افرادی دوست‌داشتنی می‌شوند؛ و بعکس، انسانهای پاک و از هر نظر منزّه که به دفاع از حقوق بشر بپاخیزند، اما بخشی از منافع مادی آنها را به خطر بیندازند، در نظر آنها به صورت شیطانهایی در می‌آیند که به هر وسیله ممکن باید سرکوب شوند.

به همین دلیل، در زمان واحد، در یک گوشه‌ای از دنیا، مدافع سرسخت دموکراسی و حاکمیت ملت‌ها هستند، و درست در همان زمان، در گوشه‌ای دیگر مدافع سرسخت بدترین دیکتاتورها! همه اینها به خاطر آن است که اصل اساسی برای آنان چیزی جز

منافع مادی و سود شخصی نیست، و اخلاق نزد آنها تکیه گاه روشنی ندارد. نکته دیگری که در اینجا شایان دقت است، این است که سودجویان مادی تنها به زمان و مکان خود می‌نگرند، گذشتگان چه کردند و آیندگان چه خواهند کرد، برای آنها مفهومی ندارد، مگر این که رابطه‌ای با زندگی فعلی آنها پیدا کند؛ منطق آنها این است: هنگامی که ما نباشیم دنیا را آب بگیرد یا بماند چه تفاوتی می‌کند؟ ولی خداپرستان با اعتقاد به زندگی پس از مرگ، و دادگاه عدل الهی در قیامت، بر این باورند که اگر آثار نیکی از خود به یادگار بگذارند و انسانهای نیازمند از آن بهره‌مند گردند، هر چند بعد از هزاران هزار سال باشد، برکات معنوی آن، به آنها در جهان دیگر می‌رسد؛ بنابراین، آنها نه تنها وجودی مفید برای امروزند، که برای فردا و هزاران سال دیگر نیز فکر می‌کنند.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که مؤمن از دنیا می‌رود، عملش قطع می‌شود مگر از سه چیز: صدقات جاریه (اموالی که به صورت موقوفه و مانند آن در آمده و مردم دائماً از آن استفاده می‌کنند) و علوم و دانشهایی که انسانها از آن سود می‌برند و فرزند صالحی که برای او دعا می‌کند.»<sup>۱</sup>

به این ترتیب، ایمان به جهان دیگر سبب کارهای اخلاقی مهمی مانند باقی گذاشتن صدقات جاریه و آثار علمی مفید، و فرزندان صالح می‌شود، در حالی که این امور در مکتب سودپرستان مادی هیچ کدام مفهوم درستی ندارد.

مرحوم شهید «مطهری» در کتاب «فلسفه اخلاق» خود، بعد از آن که خودپرستی را به سه شاخه تقسیم می‌کند (خودی خود، خودی خانواده و خودی ملی) و همه اینها را نوعی خودپرستی که تضاد با اخلاق دارد می‌شمرد، سخنی از «گوستا ولوبون» در کتاب معروفش «تمدن اسلام و عرب»، با تلخیص نقل می‌کند که برای تکمیل این بحث مفید است.

او درباره این که چرا ملل مشرق زمین از تمدن غرب آن طور که باید استقبال

نمی‌کنند، عللی ذکر می‌کند: نخست این که آنها آمادگی برای این کار ندارند؛ دوم این که زندگی ما با وضع زندگی آنها متفاوت است، زندگی آنها ساده است و ما نیازهای مصنوعی برای خود درست کرده‌ایم، سپس می‌افزاید که به نظر می‌رسد ما این راکتمان می‌کنیم که طرز رفتار ظالمانه‌ای که ملل غرب نسبت به آنها روا داشته‌اند (عامل مهم دیگری است).

پس از آن، اشاره به مظلومی که غریبها در آمریکا، اقیانوسیه و چین و هند کرده‌اند می‌کند، مخصوصاً روی داستان جنگ معروف به «جنگ تریاک» تکیه می‌کند که انگلیسیها برای این که به مردم چین مسلط شوند تصمیم گرفتند تریاک را بر آنها مسلط کنند، تا قدرت مقاومت آنها درهم بشکند، چینی‌ها متوجه شدند که دشمن چه بلایی می‌خواهد بر سر آنها بیاورد، قیام کردند و خود را آماده دفاع نمودند، ولی سرانجام انگلیسی‌ها با شلیک گلوله‌های توپ بر آنها غالب شدند و تریاک را در میان آنها رواج دادند، و طبق آمار هر سال ششصد هزار نفر (در آن زمان) به خاطر تریاک رهسپار دیار عدم می‌شدند!

آری! هنگامی که اخلاق از پشتوانه «ایمان و ارزشهای معنوی» برخوردار نباشد هر جا در برابر «منافع شخصی» قرار گرفت، عقب‌نشینی می‌کند!

### نکته

آنچه در بالا درباره پشتوانه اخلاق از نظر ایمان به مبدأ و معاد گفته شد به این معنی نیست که نقش «عقل فطری» را در عمق بخشیدن به مسائل اخلاقی انکار کنیم، چرا که بی‌شک وجدان انسان که در واقع نماینده خدا در درون جان بشر است، نیز تأثیر بسزایی در تحکیم مبانی اخلاق دارد مشروط بر این که با نیروی ایمان تلفیق گردد، و از حجاب سودپرستی و هوای نفس رهایی یابد.

در قرآن مجید نیز بارها روی این مسأله تکیه شده است؛ در آیه ۱۰۰ سوره «یونس» می‌خوانیم «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ خداوند پلیدی (گناه) را بر کسانی قرار

می‌دهد که تعقل نمی‌کنند و نمی‌اندیشند!»

و در آیه ۲۲ «انفال» می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ؛ بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که تعقل نمی‌کنند (نه صدای حق را می‌شنوند، نه به حق سخن می‌گویند)!»

و درباره کسانی که نماز را به سخریه می‌گرفتند، در آیه ۵۸ سوره «مائده» می‌فرماید: «اتَّخَذُوا هُزُوراً وَلَعِباً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يُعْقِلُونَ؛ آنها نماز را به سخریه گرفتند، به خاطر این که تعقل نمی‌کنند!»

با توضیحاتی که در بالا داده شد، دیدگاه قرآن مجید در مسائل اخلاقی بطور خلاصه روشن گردید.



# ۵

## اخلاق و آزادی

در این که آیا اخلاق، آزادی انسان را محدود می‌کند و این محدودیت به سود یا زیان اوست؟ بحث‌های زیادی شده است، که به اعتقاد ما بسیاری از این بحث‌ها ناشی از تفسیرهای نادرستی است که برای معنی آزادی شده و می‌شود، از جمله:

۱- گاه گفته می‌شود: اخلاق از آن نظر که انسان را محدود می‌کند مانع پرورش استعدادها است!

۲- و گاه گفته می‌شود: اخلاق غرائز را سرکوب می‌نماید تا سعادت واقعی فرد محقق گردد، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود، خدا آن را خلق نمی‌کرد!

۳- و گاه می‌گویند: برنامه‌های اخلاقی با فلسفه اصالة اللذّة مخالف است و می‌دانیم هدف آفرینش همان «لذت» است که انسان باید به آن برسد!

۴- و گاه در نقطه عکس آن گفته می‌شود: اساساً بشر آزاد نیست و همیشه تحت عوامل جبری گوناگونی قرار دارد؛ بنابراین، نوبتی به توصیه‌های اخلاقی نمی‌رسد!

۵- و بالاخره گاه می‌گویند: بنای اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارد!

این سخنان ضدّ و نقیض، از یک سو نشان می‌دهد که ارزیابی صحیحی درباره اصل مفهوم آزادی نشده و از سوی دیگر، اخلاق دینی بویژه اخلاق اسلامی و پشتوانه‌های آن بخوبی مورد دقت قرار نگرفته است.

به همین دلیل، باید نخست به سراغ مسأله آزادی برویم.

چرا انسان آزادی را با تمام وجودش می‌طلبد؟ و چرا انسان باید آزاد باشد؟ اساساً آزادی چه نقشی در پرورش روح و جسم دارد؟ و در یک کلمه «فلسفه آزادی چیست»؟ پاسخ همه این سؤالات بطور خلاصه این است که: در درون وجود انسان، استعدادها و شایستگیها و نیروهای بالقوه‌ای نهفته شده که بدون آزادی هرگز شکوفا نمی‌شود، به همان دلیل که انسان خواهان شکوفایی استعدادها و تکامل است خواهان آزادی که وسیله نیل به آن است می‌باشد.

ولی آیا این آزادی که باعث شکوفایی استعدادهای خلاق است آزادی بی‌قید و شرط است یا آزادی هدایت شده و توأم با برنامه‌ریزی؟ این مطلب را با ذکر یکی دو مثال می‌توان توضیح داد:

باغبانی را فرض کنید که برای پرورش انواع گلها و میوه‌ها دامن همّت به کمر زده است، بذر افشاند، نهال غرس کرده و درختان را به موقع آبیاری می‌کند، بدیهی است اگر این درخت در فضای آزاد نباشد و از هوا و نور آفتاب و دانه‌های باران استفاده نکند و یا ریشه‌های آن در اعماق خاک آزادانه پیشرفت ننماید و با سنگ و موانع دیگر رو به رو شود هرگز نه گلی نصیب باغبان می‌شود و نه میوه‌ای؛ بنابراین، آزادی ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخ و برگها برای شکوفا شدن استعدادهایشان ضروری است.

اماگاه ممکن است این درخت شاخه‌های اضافی نامناسبی پیدا کند، و یا از مسیر رشد واقعی منحرف و کج و معوج شود، باغبان قیچی باغبانی را به دست می‌گیرد و بدون هیچ ملاحظه و ترحمی شاخه‌های اضافی را که تنها فایده‌اش گرفتن نیروی درخت و تضعیف آن است قطع می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند به این باغبان اعتراض کند که چرا درخت را آزاد نگذاردی که هرگونه می‌خواهد شاخ و برگ بیاورد.

و نیز درخت کج و معوج را با چوب صاف و مستقیم محکم می‌بندد تا صاف شود و هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند به او ایراد بگیرد چرا درخت را در بند کردی و جلو او را گرفتی؛ زیرا او در جواب می‌گوید: درخت را باید آزاد گذاشت تا میوه‌های شیرین گل‌های زیبا دهد، نه آزادی در طریق انحراف و به هدر دادن نیروها!

در مورد انسان نیز همینطور است، او دارای استعدادهای فوق‌العاده مهمی است که اگر درست رهبری شود، به بالاترین درجات تکامل مادی و معنوی می‌رسد، او آزاد



است از استعداد‌های خلاقش در این راه استفاده کند، ولی آزاد نیست که آنها را به هدر دهد، و در مسیرهای کج و معوج نابود کند.

آنها که آزادی را به معنی عامی که شامل هرگونه بی‌بندوباری می‌شود تفسیر کرده‌اند، در حقیقت معنی آزادی را نفهمیده‌اند، آزادی یعنی آزاد بودن در به‌کارگیری نیروها در مسیرهایی که انسان را به هدفهای والاتری (خواه مادی یا معنوی) می‌رساند.

در مثالی دیگر، آزاد بودن عبور از جاده‌های کوچک و بزرگ برای رسیدن به مقصدهای معلوم، هرگز مفهومی هرج‌ومرج در رانندگی و بی‌اعتنایی به تمام مقررات آن نیست.

هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید مقید بودن رانندگان به رعایت این مقررات مانند توقّف پشت چراغ قرمز، رعایت جاده‌های یک طرفه، عبور از دست راست و مانند اینها، مخالف آزادی رانندگی است، و موجب محدودیت رانندگان است، همه به چنین سخنی می‌خندند و می‌گویند آزادی باید در چارچوب مقرراتی باشد که انسان را به مقصد برساند نه این که باعث اتلاف اموال و قتل و جرح نفوس و مانند آن شود و انسان هرگز به مقصد نرسد.

اساساً بسیاری از این آزادی‌های کاذب، نوعی اسارت قطعی است. جوانی که از آزادی خود سوء استفاده کرده و گرفتار مواد مخدر و اعتیاد‌های کشنده دیگر شده است، در واقع اسیر است و با اعمالش حکم اسارت خود را امضا می‌کند. آزادی‌های توأم با رعایت موازین اخلاقی به انسان آزادی واقعی می‌دهد و از اسارت او در چنگال هوی و هوسهای کشنده‌های می‌بخشد و چه جالب است در اینجا کلام مولی علی علیه السلام که می‌فرماید: «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَخِيرَةٌ مَعَادٍ، وَعِشْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ؛ تقوای الهی کلید گشایش هر دری است و ذخیره رستخیز و سبب آزادی از هرگونه بردگی (شیطان) و نجات از هرگونه هلاکت!»<sup>۱</sup>

از تحلیل فوق و مثالهای بالا آزادی واقعی از آزادی‌های کاذب یا به تعبیر صحیحتر اسارت‌نهایی تحت نام آزادی، شناخته می‌شود؛ و جلو سوء استفاده از این مفهوم مقدّس را

می توان گرفت؛ و هیچ گاه کسی نمی تواند به بهانه این که اخلاق، انسان را محدود می کند، ارزشهای اخلاقی را زیر سؤال ببرد.

همچنین پاسخ کسانی که می گویند اخلاق غرائز را سرکوب می کند، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود خدا آن را خلق نمی کرد، روشن می شود.

غرائز آدمی همچون دانه های حیاتبخش باران است که از آسمان نازل می شود، بی شک اگر لازم و مفید نبود خدا آن را از آسمان نازل نمی کرد، ولی این به آن مفهوم نیست که ما اجازه دهیم قطره های باران دست به دست هم دهند و سیلابی ویرانگر به وجود آورند، بلکه عقل و درایت می گوید باید سدّی در مقابل آن کشید و دریاچه ها و کانالها و نهرهایی به وجود آورد و این موهبت الهی را طبق برنامه و حساب به مزارع و باغها هدایت کرد غرائز آدمی نیز مانند این دانه های حیاتبخش باران است که اگر تحت برنامه و کنترل در مسیرهای سازنده درنیاید مبدّل به سیلابی ویرانگر می شود که همه چیز انسان را بر باد خواهد داد.

از آنچه در بالا آمد می توان این نتیجه را به روشنی گرفت که اخلاق نه انسان را محدود می کند و نه مانع پرورش انسانها است و نه غرائز خداداد را سرکوب می نماید، بلکه کار اخلاق بهره گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری غرائز برای رسیدن به کمال مطلوب است.

با توجه به این تفسیر که به نظر ما تفسیر صحیح آزادی است پاسخ بسیاری از سخنان مخالفان اخلاق روشن می شود و نیازی به توضیح نیست.



### اعتقاد به جبر و مسائل ضدّ اخلاقی

بی شک رابطه بسیار نزدیکی میان اعتقاد به آزادی اراده انسان و «مسائل اخلاقی» وجود دارد؛ زیرا همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم اگر اعتقاد به آزادی انسان نفی شود تمام مفاهیم اخلاقی فرو می ریزد و از کار می افتد.

به همین دلیل، ادیان الهی که عهده دار تربیت نفوس و تهذیب اخلاقند سرسخت ترین مدافع آزادی بشرند! (دقت کنید)

و نیز به همین دلیل، قرآن مجید مملوّ از آیاتی است که آزادی اراده انسان را تثبیت نموده و جبر را نفی می‌کند. این آیات بالغ بر صدها آیه می‌شود، که در مباحث جبر و اختیار به آن اشاره شده است.<sup>۱</sup>

اصولاً امر و نهی و هرگونه تکلیف دیگر و دعوت به اطاعت و نهی از معصیت و ثواب و عقاب و حساب و جزا، و دادگاه و اجرای حدود و مجازات‌ها و امور دیگری مانند آن، همه تأکیدهای مکرّری بر مسأله آزادی اراده انسان است.

و اگر آیاتی در قرآن می‌بینیم که دستاویز طرفداران مکتب جبر شده دقیقاً ناشی از عدم توجه به تفسیر صحیح این آیات است. چراکه این آیات ناظر به نفی تفویض است نه اثبات جبر، و شاهد آن در خود قرآن بوضوح دیده می‌شود که شرح آن در منابعی که قبلاً به آن اشاره شد آمده است و اینجا جای آن بحث نیست.

اعتقاد به جبر و سلب آزادی انسان می‌تواند عامل مؤثّری برای هرگونه بی‌بندوباری اخلاقی بوده باشد، چراکه هر گنهکاری به بهانه این که سرنوشت او از روز ازل بطور جبری رقم زده شده و او نمی‌تواند آن سرنوشت را دگرگون سازد، در منجلاّب فساد و گناه غوطه‌ور می‌گردد، اتفاقاً شواهد تاریخی نیز بر این معنی داریم که گناهکارانی به استناد همین مکتب، خود را در ارتکاب گناه و اعمال ضدّ اخلاقی معذور می‌دانستند، و می‌گفتند: «ما اگر خوب یا بدیم از ناحیه خود ما نیست، باغبان ازل از روز نخست ما را چنین پرورش داده و در سرنوشت ما نوشته است! نه نیکوکاران باید افتخار به نیکی خود کنند، و نه بدکاران باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرند!»

به همین دلیل، پیامبران الهی، و بیش از همه پیامبر اسلام ﷺ برای تحکیم مبانی اخلاق و تهذیب نفوس، قبل از هر چیز آزادی اراده انسان را تثبیت می‌کردند.

به هر حال، بحث جبر و اختیار و مسائل دیگری مانند قضا و قدر، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، از دیدگاه قرآن، بحث مستقل و مبسوطی است که به خواست خدا در مباحث آینده تفسیر موضوعی به سراغ آن خواهیم رفت. هدف در اینجا اشاره‌ای به این مسأله و تأثیر آن در مسائل اخلاقی است نه ورود در اصل این مسأله.

۱. به تفسیر نمونه (فهرست موضوعی، صفحه ۹۹) و انوارالاصول، جلد اول، بحث جبر و اختیار مراجعه شود.



اما کسانی که اصل و اساس را لذت می‌شمرند و ارزش نهایی برای آن قائلند و اخلاق را از آن نظر که مخالف این معنی است نامناسب می‌دانند و همچون «آریس تیپ» که قبل از میلاد می‌زیسته می‌گویند: «خیر عبارت است از لذت، و شرّ چیزی جز الم نیست و هدف نهایی انسان در زندگی کام‌گرفتن از لذائذ جهان است، و نباید به نتایج نیک و بد آن فکر کرد!»<sup>۱</sup>

آنها از این نکته غافلند که به فرض ما لذت را منحصر در لذائذ مادی بدانیم و از لذائذ معنوی که به مراتب از لذات مادی روح‌پرورتر است صرف نظر کنیم، رسیدن به لذت مادی نیز بدون رعایت اخلاق ممکن نیست، چرا که کامجویی و لذت بی‌قید و شرط، رنج و الم بسیار دردناکی در پی دارد که به خاطر آن هم که باشد، باید از آن لذت نقد که رنجی عظیمتر در پی دارد، صرف نظر کرد.

این سخن گرچه از دهان کسی خارج شده که ظاهراً در ردیف فلاسفه پیشین است ولی به سخنان مبتلایان به موادّ مخدر می‌ماند که وقتی به آنها گفته شود، لذت امروز شما مایهٔ بدبختی عظیم و درد و رنج طاقت‌فرسای فردا است، در جواب می‌گویند: دم غنیمت است، و امروز را دریاب و فکر فردا مباش!

ولی فردا که غول وحشتناک بیماریهای جانکاه عصبی، قلبی و مغزی، که ناشی از اعتیاد است به او حمله‌ور می‌شود، بر منطق گذشته خویش می‌خندد و تأسف می‌خورد، ولی بدبختانه غالباً راهی برای بازگشت وجود ندارد.

توصیه‌های اخلاقی در مورد رعایت عفت، امانت، راستی، و صداقت و جوانمردی و فتوت، همه از این قبیل است. جامعه‌ای که نادرستی و خیانت در آن رایج می‌شود، چه لذتی از زندگی نصیب مردم آن جامعه خواهد شد!

مردمی که بخل سراسر وجودشان را گرفته، و همه چیز را برای لذت شخصی خود می‌طلبند در برابر هجوم مشکلات، سخت آسیب‌پذیرند، چرا که هر فردی در آن جامعه تنها است و ایستادن افراد تنها در مقابل مشکلات، بسیار مشکل است در حالی که اگر

روح همبستگی و سخاوت و فتوت در میان آنها حاکم باشد، هر فردی به زمین می‌افتد، دیگران به یاری او می‌شتابند و در چنین جامعه‌ای هیچ کس خود را تنها نمی‌بیند، و در برابر هجوم مشکلات زانو نمی‌زند.

این همان چیزی است که سابقاً بطور مشروح و با اتکا به آیات قرآن مجید به آن اشاره کردیم که رعایت اصول اخلاقی همیشه دارای دو بعد است یک بعد معنوی و یک بعد مادی، و اگر از بعد معنوی آن فرضاً صرف نظر کنیم بُعد مادی آن چنان گسترده است که سزاوار است به همه اصول اخلاقی پایبند باشیم تا در این دنیا نیز بهشتی بسازیم که همه در آن غرق لذت باشند و از جهنم سوزانی که زائیده مفساد اخلاقی است برکنار بمانیم.



سرانجام به سراغ سخن کسانی می‌رویم که می‌گویند اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا، به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضد اخلاقی دارند!<sup>۱</sup>  
این سخن نیز از دو جهت، قابل نقد است:

نخست این که: تعبیر به طمع و ترس، تعبیر نادرستی است، صحیح این است گفته شود که گروهی از پیروان ادیان به خاطر سعادت‌مند شدن در جهان دیگر و رهایی از مجازات‌هایی که ناشی از عدل الهی است به سراغ ارزشهای والای اخلاقی می‌روند، این هرگز ضد اخلاق نیست، چرا که کامجویی‌های زندگی فانی را فدای زندگی باقی کرده و منابع کوچکتری را فدای مواهب بزرگتری نموده است.

آیا اگر کسی به خاطر پرهیز از رسواییهای ناشی از خیانت و دروغ از این دو کار پرهیز کند، عملی ضد اخلاقی انجام داده، و یا اگر کسی به خاطر حفظ سلامت خویش، لب به مشروبات الکلی تر نکند و سراغ مواد مخدر نرود، عملش ضد اخلاق است، همچنین اگر کسی در برخورد با مردم نهایت ادب و تواضع و محبت را داشته باشد، تا مردم از او فرار نکنند و در زندگی تنها نماند، آیا عملی ضد اخلاقی انجام داده؟

کوتاه سخن این که، هر کار اخلاقی ممکن است آثار و منافع مادی نیز داشته باشد، توجه به آن آثار نباید طمع نامیده شود، و پرهیز از اثرات زیانبار اعمال ضد اخلاقی نباید

۱. به کتاب تجدید حیات معنوی جامعه، صفحه ۱۶۹ مراجعه شود.

به عنوان ترس و جبن که یک امر غیر اخلاقی است تلقی شود.



# ۶

## اصول مسائل اخلاقی در قرآن

قبل از ورود در این بحث لازم است یک نگاه اجمالی به اصول مسائل اخلاقی در مکتبهای دیگر بیندازیم.

۱- گروهی از فلاسفه قدیم که از بنیانگذاران علم اخلاق محسوب می‌شوند، برای اخلاق اصول چهارگانه قائل بودند؛ و به تعبیر دیگر، فضائل اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده‌اند:

۱- حکمت

۲- عفت

۳- شجاعت

۴- عدالت

و گاه خداپرستی را هم به آن ضمیمه کرده و آن را به پنج اصل رسانده‌اند. بنیانگذار این مکتب را «سقراط» می‌توان شمرد؛ او معتقد بود:

«نیکوکاری (و اخلاق) بسته به تشخیص نیک و بد (یعنی دانائی) است، و فضیلت بطور مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست؛ اما دانش چون در مورد ترس و بی‌باکی، یعنی آگاهی بر این که از چه چیز باید ترسید، و از چه چیز باید ترسید ملاحظه شود، «شجاعت» است، و هرگاه دربارهٔ تمناهای نفسانی به کار رود «عفت» خوانده می‌شود، و هرگاه علم به قواعدی که حاکم بر روابط مردم نسبت به یکدیگر است منظور گردد «عدالت» است، و اگر وظائف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود «دینداری و

خداپرستی» است. این فضائل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی، اصول نخستین اخلاق سقراطی است.<sup>۱</sup>

بسیاری از دانشمندان اسلام که درباره علم اخلاق کتاب نوشته یا بحثهایی داشته‌اند، این اصول چهارگانه یا پنجگانه را پذیرفته و دقتهای بیشتری روی آن به عمل آورده، و پایه‌های محکمتری برای آن چیده‌اند، و آن را مبنای نگرشهای اخلاقی خود در همه زمینه‌ها قرار داده‌اند.

آنها در نگرش تازه خود به این اصول می‌گویند:

نفس و روح انسان دارای سه قوه است:

۱- قوه «ادراک» و تشخیص حقایق

۲- جاذبه یا نیروی جلب منافع و به تعبیر دیگر «شهوة» (البته نه شهوت جنسی فقط، بلکه هرگونه خواسته‌ای به معنی وسیع کلمه).

۳- نیروی دافعه و به تعبیر دیگر «غضب».

سپس اعتدال هر یک از سه قوه را یکی از فضائل اخلاقی دانسته‌اند که به ترتیب «حکمت» و «عفت» و «شجاعت» نامیده‌اند.

سپس افزوده‌اند: هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک و تمیز نیک و بد قرار گیرد، «عدالت» حاصل می‌شود که اصل چهارم است.

به تعبیر دیگر، تعادل هر یک از قوای سه‌گانه مزبور به تنهایی فضیلتی است که حکمت و عفت و شجاعت نام دارد، و ترکیب آنها با یکدیگر، یعنی تبعیت شهوت و غضب از نیروی ادراک، فضیلت دیگری محسوب می‌شود که عدالت نام دارد؛ چرا که بسیار می‌شود، انسان، شجاعت که حد اعتدال نیروی غضب است دارد ولی آن را بجا مصرف نمی‌کند (مثل این که آن را در جنگهای بیهوده و بی‌هدف به کار می‌گیرد، در اینجا شجاعت وجود دارد ولی عدالت نیست، اما اگر این صفت فضیلت (شجاعت) در راه یک هدف عالی و عقلانی به کار گرفته شود، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می‌آید. به این ترتیب، این گروه از دانشمندان اسلام، تمام فضائل و صفات برجسته انسانی را

۱. سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۸ (با کمی تلخیص).



زیر پوشش یکی از این چهار اصل قرار داده‌اند، و عقیده دارند فضیلتی نیست جز این که تحت یکی از این چهار عنوان جای می‌گیرد؛ و بعکس، رذائل همواره در طرف افراط و تفریط یکی از این چهار فضیلت است.

برای توضیح بیشتر درباره این مکتب اخلاقی به کتاب «احیاء العلوم» و «محجّة البیضاء» و سایر کتب معروف اخلاقی مراجعه شود.<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

تقسیم فضائل به چهار شاخه اصلی که در تحلیل بالا آمده بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد، ریشه اسلامی مسلمی ندارد؛ بلکه نتیجه تحلیلهایی است که دانشمندان اسلام از کلمات حکمای یونان گرفته و آن را تکمیل کرده‌اند، هر چند در بعضی از روایات مرسله اشاره‌ای به آن دیده می‌شود.

در روایتی که به علی علیه السلام نسبت داده شده است چنین می‌خوانیم:

«الْفَضَائِلُ أَرْبَعَةٌ أَجْناس: أَحَدُهَا الْحِكْمَةُ وَقَوَامُهَا فِي الْفِكْرَةِ، وَالثَّانِي الْعِفَّةُ وَقَوَامُهَا فِي الشَّهْوَةِ، وَالثَّلَاثُ الْقُوَّةُ وَقَوَامُهَا فِي الْعَضْبِ، وَالرَّابِعُ الْعَدْلُ وَقَوَامُهَا فِي اعْتِدَالِ قُورَى النَّفْسِ؛ فَضَائِلٌ چهار نوع است: یکی از آنها حکمت است که ریشه آن در تفکر می‌باشد، دومی عفت است که اساس آن شهوت است، سومی قوت است و اساس آن در غضب است، و چهارمی عدالت است و ریشه آن در اعتدال قوای نفسانیّه می‌باشد.»<sup>۲</sup>

این حدیث گرچه هماهنگی کامل با تقسیمات چهارگانه علمای اخلاق ندارد، ولی نزدیک به آن می‌باشد؛ و همان‌گونه که در بالا آمد حدیث، مرسل است و از نظر سند خالی از اشکال نیست.



به هر حال، آنچه به علمای اخلاق یا حکمای یونان در این تقسیم چهارگانه ایراد می‌شود، جهات زیر است:

۱- پاره‌ای از ملکات اخلاقی را - که به یقین جزء فضائل است - به زحمت می‌توان

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۸۱، حدیث ۶۸.

۱. المحجّة البیضاء، جلد ۵، ص ۹۶ و ۹۷.

در این چهار اصل جای داد؛ مثلاً، «حسن ظن یا خوشبینی» یکی از فضائل است و نقطه مقابل آن «بدبینی و بدگمانی و سوء ظن» است، اگر بنا باشد در شاخه‌های بالا جا بگیرد، باید در شاخه حکمت واقع شود، در حالی که حسن ظن را نمی‌توان جزء حکمت شمرد؛ زیرا خوشبینی و حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیات «دوتا است» بلکه گاه به روشنی از آن جدا می‌شود، به این معنی که قرائن ظنی بر صدور گناه و خطا از کسی آشکار باشد ولی به حسن ظن و خوشبینی آنها را نادیده می‌گیرد.

همچنین صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمتها، بی‌شک از فضائل است؛ در حالی که نه می‌توان آنها را در قوه تشخیص و ادراک جای داد، و نه در مسأله جذب منافع یا دفع مضار، بخصوص اگر شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات پایبند به آن باشد، نه برای منفعی که در آینده از آنها عاید می‌شود.

و نیز شاید کم نباشد صفات دیگری که جزء فضائل است و به زحمت می‌توان آنها را در آن شاخه‌های چهارگانه قرار داد.

۲- «حکمت» را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده‌اند، در حالی که حکمت، بازگشت به تشخیص واقعیتهای می‌کند و اخلاق مربوط به عواطف و غرائز و ملکات نفس است نه ادراکات عقل، و لذا هرگز در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی‌شود.

اخلاق می‌تواند ابزاری برای عقل بوده باشد ولی عقل و درک خوب جزء اخلاق نیست؛ یا به تعبیر دیگر، عقل و قوه ادراک راهنمای عواطف و غرائز انسان است، و به آنها شکل می‌دهد و اخلاق کیفیتهایی است که بر این غرائز و امیال عارض می‌گردد.

۳- اصرار بر این که همیشه فضائل اخلاقی، حد وسط در میان افراط و تفریط است نیز صحیح به نظر نمی‌رسد، هر چند غالباً چنین است، زیرا مواردی پیدا می‌کنیم که افراطی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً، قوه عقلیه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و افراطی برای آن تصور نمی‌شود؛ و این که «جربزه» را افراط در قوه عقلیه گرفته‌اند صحیح نیست، زیرا «جربزه» از کثرت فهم و هوش ناشی نمی‌شود، بلکه نوعی کجروی و انحراف و اشتباه در مسائل به خاطر عجله در قضاوت یا مانند آن است.

پیامبر اسلام ﷺ از نظر قدرت عقل و فکر به قدری بالا بود که از ایشان تعبیر به عقل کل می‌شود، آیا این بر خلاف فضیلت است!

درست است که عقل و هوش فراوان گاه سبب درد و رنجهایی می‌شود که افراد بی‌خبر و غافل و ناآگاه از آن آسوده‌اند ولی به هر حال جزء فضائل محسوب می‌شود. همچنین «عدالت» را جزء فضائل اخلاقی شمردند و افراط و تفریط آن را «ظلم» و انظلام (پذیرش ظلم) می‌دانند در حالی که قبول ظلم و تن در دادن به آن هرگز افراط در عدالت نیست، و از مقوله دیگری محسوب می‌شود.

بنابراین، مسأله حدّ وسط بودن صفات فضیلت در برابر افراط و تفریطهای صفات ردیلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، اما هرگز نمی‌توان آن را یک حکم عام شمرد، و آن را به عنوان یک اصل اساسی در بحثهای اخلاقی پذیرفت.

نتیجه: اصول چهارگانه‌ای که قدماء برای اخلاق شمرده‌اند و در واقع تکمیلی است بر آنچه فلاسفه یونان قدیم داشته‌اند، نمی‌تواند به عنوان یک الگوی جامع برای تقسیم صفات اخلاقی شمرده شود، هر چند نسبت به بسیاری از مسائل اخلاقی صادق است.



### بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن

اکنون به بررسی اصول اخلاقی در قرآن باز می‌گردیم. می‌دانیم قرآن مجید به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده که فصول و ابواب و مباحثی به شکل این گونه کتابها داشته باشد، بلکه مجموعه‌ای از وحی آسمانی است که به تدریج و بر حسب نیازها و ضرورتها نازل شده است، ولی می‌توان آن را با استفاده از روش تفسیر موضوعی در چنین قالبهایی ریخت.

از تقسیم‌هایی که از مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود این است که اصول اخلاق را می‌توان در چهار بخش خلاصه کرد:

۱- مسائل اخلاقی در ارتباط با خالق

۲- مسائل اخلاقی در ارتباط با خلق

۳- مسائل اخلاقی در ارتباط با خویشتن

## ۴- مسائل اخلاقی در ارتباط با جهان آفرینش و طبیعت

مسأله شکرگزاری (شکر منعم) و خضوع در مقابل خداوند و رضا و تسلیم در برابر فرمان او و مانند اینها، جزء گروه اول است.

تواضع و فروتنی، ایثار و فداکاری، محبت و حسن خلق، همدردی و همدلی و مانند آن، از گروه دوم می‌باشد.

پاکسازی قلب از هرگونه ناپاکی و آلودگی، و مدارا با خویشان در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن، از گروه سوم است.

عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن، از گروه چهارم است.

همه این اصول چهارگانه، شاخه‌هایی در قرآن مجید دارد که در بحثهای موضوعی آینده در تک تک مباحث اخلاقی به آن اشاره خواهد شد.

البته این شعب چهارگانه با شعب چهارگانه‌ای که در کتاب «اسفار» فیلسوف معروف «ملاصدرا شیرازی» و پیروان مکتب او آمده است، متفاوت است. آنها مطابق روش معروف خود که انسان را در مسیر سعادت به مسافری تشبیه می‌کنند و مسائل خودسازی را به سیر و سلوک تعبیر می‌نمایند، برای انسان چهار سفر قائل شده‌اند:

او می‌گوید سالکان از عرفا و اولیاء الله چهار سفر دارند:

۱- سفر از خلق به سوی حق (السفر من الخلق الی الحق)

۲- سفر به حق در حق (السفر بالحق فی الحق)

۳- سفر از حق به سوی خلق به وسیله حق (السفر من الحق الی الخلق بالحق)

۴- سفر به حق در خلق (السفر بالحق فی الخلق)

ناگفته پیداست که این سفرهای اربعه یا مراحل چهارگانه خودسازی و سیر و سلوک الی الله، راه دیگری را می‌بیماید، هر چند شباهتهایی در پاره‌ای از قسمت‌ها میان آن و شاخه‌های چهارگانه اخلاق که در سابق به آن اشاره کردیم وجود دارد.

در قرآن مجید مجموعه آیاتی وجود دارد که به نظر می‌رسد اصول کلی اخلاق در آن ترسیم شده است.

از جمله، مجموعه آیات سوره لقمان است، که از این آیه شروع می‌شود:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ؛ ما به لقمان حکمت بخشیدیم (و به او الهام

کردیم) شکر خدا را به جای آور!»

(سوره لقمان، آیه ۱۲)

در زمینه معارف و عقائد، نخست سخن از شکر منعم می‌گوید، و می‌دانیم مسأله شکر منعم، نخستین گام در طریق شناخت خداست؛ و به تعبیر دیگر - همان گونه که علمای علم عقائد و کلام تصریح کرده‌اند - انگیزه حرکت به سوی شناخت خداوند همان مسأله شکر نعمت است؛ چرا که انسان، هنگامی که چشم باز می‌کند خود را غرق نعمتهای فراوانی می‌بیند، و بلافاصله وجدان او وی را به شناخت بخشنده نعمت دعوت می‌کند، و این آغاز راه برای معرفه الله است.

سپس به سراغ مسأله توحید می‌رود، و با صراحت می‌گوید: «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ چیزی را همتای خدا قرار نده که شرک ظلم عظیمی است!»

و در مرحله دیگر، سخن از معاد می‌گوید که دومین پایه مهم معارف دینی است؛ می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْأَرْضَ مِثْقَالًا وَمِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه‌ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) حاضر می‌سازد!»

(سوره لقمان، آیه ۱۶)

سپس به اصول اساسی اخلاق و حکمت عملی پرداخته و به امور زیر اشاره می‌کند:

۱- مسأله احترام نسبت به پدر و مادر، و شکرگزاری از آنها به دنبال شکر پروردگار (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ... أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ)

(سوره لقمان، آیه ۱۴)

۲- اهمیت دادن به نماز و رابطه با پروردگار و نیایش و خضوع در برابر او (أَقِمِ الصَّلَاةَ)

(سوره لقمان، آیه ۱۷)

۳- امر به معروف و نهی از منکر (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ)

(سوره لقمان، آیه ۱۷)

۴- صبر و شکیبایی در مقابل حوادث تلخ زندگی (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ)

(سوره لقمان، آیه ۱۷)

(سوره لقمان، آیه ۱۷)

۵- حسن خلق در برابر مردم (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ)

(سوره لقمان، آیه ۱۸)

۶- تواضع و فروتنی و ترک تکبر در برابر خدا و خلق (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ

(سوره لقمان، آیه ۱۸)

لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ)

۷- میانه‌روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن (و همه چیز) (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ  
وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ)  
(سوره لقمان، آیه ۱۹)

به این ترتیب، مشاهده می‌کنیم که قسمت عمده‌ای از فضائل اخلاقی، به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس است که شامل شکر و صبر و حسن خلق و تواضع و میانه‌روی و دعوت به نیکیها و مبارزه با بدیها می‌شود، که ضمن هفت آیه توضیح داده شده است. (آیه ۱۳ تا ۱۹)

در آیات سه گانه سوره انعام که از آیه ۱۵۱ شروع و به ۱۵۳ ختم می‌شود، ده فرمان مهم بیان شده است، که قسمت مهمی از اصول اخلاقی را در برگرفته از جمله: ترک ظلم و ستم، نسبت به فرزندان، ایتم، عموم مردم؛ و رعایت عدالت در برابر هر کس، و ترک جانبداری تعصب آلود از نزدیکان و بستگان و دوستان در برابر نقض اصول عدالت، و نیز پرهیز از زشتکاریهای ظاهر و باطن و همچنین حق شناسی در برابر پدر و مادر، و پرهیز از آنچه موجب تفرقه می‌شود، و نیز اجتناب از هرگونه شرک.<sup>۱</sup>



۱. برای توضیح بیشتر این فرمانهای دهگانه که در آیات سه گانه فوق آمده است، در تفسیر نمونه، ذیل همین سه آیه، جلد ششم، صفحه ۲۸ به بعد مراجعه فرمایید.

## اصول اخلاق اسلامی در روایات

در روایات اسلامی نیز احادیثی که بیانگر اصول اخلاقی حسنه و سیئه است دیده می‌شود که روش مخصوص به خود را تعقیب می‌کند، نه روشی را که حکمای یونان داشته‌اند، از جمله:

۱- در حدیث معروفی که در کتاب «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین می‌خوانیم که: یکی از یاران آن حضرت به نام «سماعه بن مهران» می‌گوید: با گروهی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم که سخن از عقل و جهل به میان آمد، فرمود: «لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید»، من گفتم فدایت شوم، تا شما شرح ندهید ما آگاه نخواهیم شد، امام فرمود: «خداوند در آغاز، عقل را آفرید... سپس جهل را (عقل از در اطاعت در آمد و جهل طریق معصیت را پویید) خداوند هفتاد و پنج لشکر به عقل داد و هفتاد و پنج لشکر که ضد آن بود به جهل».

سپس امام، هفتاد و پنج لشکر<sup>۱</sup> عقل و جهل را به شرح زیر بیان فرمود:

الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ؛ نیکی وزیر عقل است

وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ؛ و ضد آن بدی است که وزیر جهل است

وَالْإِيمَانُ وَضِدُّهُ الْكُفْرُ؛ و ایمان و ضدش کفر

وَالْتَصَدِيقُ وَضِدُّهُ الْجُمُودُ؛ و تصدیق (ایمان به آیات الهی و انبیا) و ضدش انکار

وَالرَّجَاءُ وَضِدُّهُ الْقَنُوطُ؛ امید و ضدش نومیدی

وَالْعَدْلُ وَضِدُّهُ الْجَوْرُ؛ و عدالت و ضدش ستم

وَالرِّضَاءُ وَضِدُّهُ السَّخَطُ؛ رضا و خشنودی و ضدش خشم و نارضایی

وَالشُّكْرُ وَضِدُّهُ الْكُفْرَانُ؛ شکرگزاری و ضدش کفران

وَالطَّمَعُ وَضِدُّهُ الْيَأْسُ؛ طمع (به آنچه در دست مردم است) و ضدش نومیدی (از آنها)

وَالتَّوَكُّلُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ توکل و ضدش حرص

۱. توجه داشته باشید که تعداد اموری که در این روایت آمده ۷۸ موضوع است ولی با توجه به این که خیر و شرّ موضوع مستقلی در برابر امور دیگر نیست، بلکه جامع در میان آنها است؛ به علاوه ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب مربوط به اصول عقائد است، این سه مورد از مجموعه جدا می‌شود و باقیمانده همان هفتاد و پنج موضوع خواهد بود.

وَالرَّافَةَ وَضِدُّهُ الْقَسْوَةُ؛ رأفت و ضدش سنگدلی  
 وَالرَّحْمَةَ وَضِدُّهَا الْغَضَبُ؛ رحمت و ضدش غضب  
 وَالْعِلْمَ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ؛ علم و ضدش جهل  
 وَالْفَهْمَ وَضِدُّهُ الْحَقْمُ؛ فهم و ضدش حماقت  
 وَالْعِفَّةَ وَضِدُّهُ التَّهْتِكُ؛ عفت و ضدش پرده‌داری  
 وَالزُّهْدَ وَضِدُّهُ الرَّغْبَةُ؛ زهد و ضدش دنیاپرستی  
 وَالرَّفْقَ وَضِدُّهُ الْخُرْقُ؛ مدارا و ضدش خشونت  
 وَالرَّهْبَةَ وَضِدُّهُ الْجُرْأَةُ؛ خدا ترسی و ضدش بی‌باکی و جسارت  
 وَالتَّوَّاضِعَ وَضِدُّهُ الْكِبْرُ؛ تواضع و ضدش تکبر  
 وَالتَّوَدُّةَ وَضِدُّهَا التَّسْرُعُ؛ متانت و آرامش و ضدش شتابزدگی  
 وَالْحِلْمَ وَضِدُّهُ السَّعَةُ؛ بردباری و ضدش سفاقت و نابردباری  
 وَالصَّمْتَ وَضِدُّهُ الْهَذَرُ؛ خاموشی و ضدش بیهوده‌گویی  
 وَالْإِسْتِسْلَامَ وَضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ؛ تسلیم (در برابر حق) و ضدش استکبار  
 وَالتَّسْلِيمَ وَضِدُّهُ الشَّكُّ؛ تسلیم (در برابر عقائد الهی) و ضدش شک  
 وَالصَّبْرَ وَضِدُّهُ الْجَزَعُ؛ صبر و ضدش بی‌تابی  
 وَالصَّفْحَ وَضِدُّهُ الْإِثْتِقَامُ؛ گذشت و ضدش انتقام  
 وَالْغِنَى وَضِدُّهُ الْفَقْرُ؛ بی‌نیازی و ضدش فقر  
 وَالتَّدَكُّرَ وَضِدُّهُ السَّهْوُ؛ توجه و ضدش غفلت  
 وَالْحِفْظَ وَضِدُّهُ النَّسْيَانُ؛ حفظ و ضدش فراموشکاری  
 وَالتَّعَطُّفَ وَضِدُّهُ الْقَطِيعَةَ؛ محبت و پیوند و ضدش قطع رابطه  
 وَالقَنُوعَ وَضِدُّهُ الْجِرْصُ؛ قناعت و ضدش حرص  
 وَالْمُؤَاسَاةَ وَضِدُّهَا الْمَنْعُ؛ مواسات و ضدش منع  
 وَالْمُودَّةَ وَضِدُّهَا الْعَدَاوَةُ؛ دوستی و ضدش عداوت  
 وَالْوَفَاءَ وَضِدُّهُ الْعَدْرُ؛ وفا و ضدش پیمان شکنی  
 وَالطَّاعَةَ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَةَ؛ اطاعت و ضدش معصیت  
 وَالْخُضُوعَ وَضِدُّهُ التَّطَاوُلُ؛ خضوع و ضدش برتری‌جویی



وَالسَّلَامَةَ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ؛ سلامت و ضدّش بلا  
 وَالْحُبُّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ؛ محبت و ضدّش کینه توزی  
 وَالصِّدْقُ وَضِدُّهُ الْكِذْبُ؛ راستی و ضدّش دروغگویی  
 وَالْحَقُّ وَضِدُّهُ الْبَاطِلُ؛ حق و ضدّش باطل  
 وَالْأَمَانَةُ وَضِدُّهَا الْخِيَانَةُ؛ امانت و ضدّش خیانت  
 وَالْإِخْلَاصُ وَضِدُّهُ الشُّوْبُ؛ خلوص و ضدّش آلودگی نیت  
 وَالشَّهَامَةُ وَضِدُّهَا الْبِلَادَةُ؛ شهامت و ضدّش خمودی  
 وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْغَبَاوَةُ؛ فهم و ضدّش کودنی  
 وَالْمَعْرِفَةُ وَضِدُّهَا الْإِنْكَارُ؛ معرفت و ضدّش عدم عرفان  
 وَالْمُدَارَاةُ وَضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ؛ مدارا و ضدّش پرده‌دری  
 وَسَلَامَةُ الْغَيْبِ وَضِدُّهَا الْمُمَاكَرَةُ؛ حفظ‌الغیب و ضدّش توطئه‌گری  
 وَالْكَتْمَانُ وَضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ؛ کتمان (اسرار مردم) و ضدّش افشاگری  
 وَالصَّلَاةُ وَضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ؛ نماز و ضدّش بی‌نمازی  
 وَالصَّوْمُ وَضِدُّهُ الْإِفْطَارُ؛ روزه و ضدّش افطار  
 وَالْجِهَادُ وَضِدُّهُ التُّكُولُ؛ جهاد و ضدّش خودداری از جهاد  
 وَالْحِجُّ وَضِدُّهُ نَبْذُ الْمِيثَاقِ؛ حج و ضدّش پیمان شکنی خدا  
 وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدُّهُ التَّمِيمَةُ؛ نگهداری سخنان و ضدّش سخن‌چینی  
 وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ؛ نیکی به پدر و مادر و ضدّش مخالفت و آزار  
 وَالْحَقِيقَةُ وَضِدُّهَا الرِّيَاءُ؛ حق‌جویی و ضدّش ریاکاری  
 وَالْمَعْرُوفُ وَضِدُّهُ الْمُنْكَرُ؛ معروف و ضدّش منکر  
 وَالسِّتْرُ وَضِدُّهُ التَّبَرُّجُ؛ پوشیدگی و ضدّش نمایش زینت  
 وَالتَّقِيَّةُ وَضِدُّهَا الْإِذَاعَةُ؛ تقیه و ضدّش افشای اسرار  
 وَالْإِنْصَافُ وَضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ؛ انصاف و ضدّش تعصب  
 وَالتَّهَيُّةُ وَضِدُّهَا الْبُغْيُ؛ مصالحه و ضدّش کارشکنی  
 وَالنِّظَافَةُ وَضِدُّهَا الْقَدْرُ؛ نظافت و ضدّش کثافت  
 وَالْحَيَاءُ وَضِدُّهَا الْجَلْعُ؛ حیا و ضدّش بی‌حیایی

وَالْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوَانُ؛ میانه‌روی و اعتدال و ضدش تجاوز  
وَالرَّاحَةُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ؛ راحت و ضدش رنج  
وَالسُّهُولةُ وَضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ؛ سهولت و ضدش سختگیری  
وَالْبَرَكَهَةُ وَضِدُّهَا الْمَحْقُوقُ؛ برکت و ضدش نقصان  
وَالْعَافِيَةُ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ؛ تندرستی و ضدش بیماری  
وَالْقَوَامُ وَضِدُّهَا الْمُكَاثَرَةُ؛ اعتدال و ضدش فزون طلبی  
وَالْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهَوَاءُ؛ حکمت و ضدش هواپرستی  
وَالْوَقَارُ وَضِدُّهُ الْخِيفَةُ؛ وقار و ضدش جلفی و سبکی  
وَالسَّعَادَةُ وَضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ؛ سعادت و ضدش شقاوت  
وَالتَّوْبَةُ وَضِدُّهَا الْإِصْرَارُ؛ توبه و ضدش اصرار بر گناه  
وَالْإِسْتِغْفَارُ وَضِدُّهُ الْإِغْتِرَارُ؛ پوزش طلبیدن و ضدش مغرور بودن  
وَالْمُحَافَظَةُ وَضِدُّهَا التَّهَؤُلُوفُ؛ جدیت و ضدش سستی  
وَالدُّعَاءُ وَضِدُّهُ الْإِسْتِنْكَافُ؛ دعا و ضدش خودداری از دعا  
وَالنَّشَاطُ وَضِدُّهُ الْكَسَلُ؛ نشاط و ضدش کسالت  
وَالفَرْحُ وَضِدُّهُ الْحُزْنُ؛ شادی و ضدش غم  
وَالْإِلْفَةُ وَضِدُّهَا الْفُرْقَةُ؛ الفت و جوشش با مردم ضدش جدایی طلبی  
وَالسَّخَاءُ وَضِدُّهُ الْبُخْلُ؛ سخاوت و ضدش بخل

فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ  
إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ  
بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَيُنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ  
الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَأَمَّا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ  
وَجُنُودِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لِعَطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ أَنْشَاءَ اللَّهُ.

سپس امام فرمود: این لشکریان عقل بطور کامل جمع نمی‌شود مگر در پیامبر یا وصی  
پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و شایستگی پیدا کرده است، ولی سایر  
دوستان ما بعضی دارای بخشی از این لشکریانند و در راه تکمیل آن و طرد لشکر جهل از خود  
می‌باشند و در آن هنگام در درجه بالا با انبیاء و اوصیاء قرار می‌گیرند، و این در صورتی ممکن

است که آگاهی کافی نسبت به عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش حاصل شود؛ خداوند ما و شما را برای اطاعتش و کسب رضای او موقف دارد!<sup>۱</sup>

حدیث بالا، حدیث جامعی درباره اصول و فروع اخلاق اسلامی است که بعضی از صاحب نظران آن را بطور مستقل موضوع بحث قرار داده، و کتاب جداگانه‌ای پیرامون آن نوشته‌اند.



۲- در حدیثی که در نهج البلاغه در کلمات قصار آمده است می‌خوانیم که از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره ایمان پرسیدند (ذیل حدیث نشان می‌دهد که منظور از ایمان، ایمان علمی و عملی است که اصول اخلاق را نیز شامل می‌شود) امام در جواب فرمود: «الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ، عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ؛ ایمان بر چهار پایه قرار دارد: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد.»

سپس افزود «وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّقِّ وَالزُّهْدِ وَالْتَرَقُّبِ؛ صبر نیز بر چهار پایه استوار است؛ بر شوق و ترس و زهد و انتظار.» (شوق به بهشت و پادشاهی الهی، و ترس از کیفرها و دوزخ، که مایه حرکت به سوی خوبیها و پرهیز از بدیها است) و زهد و بی‌اعتنایی نسبت به زرق و برق دنیا که سبب می‌شود انسان مصائب را ناچیز شمرد، و انتظار مرگ و پایان زندگی که انسان را به انجام اعمال نیک تشویق می‌کند.

بعد افزود: «وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى تَبْصِيرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ؛ یقین نیز بر چهار بخش تقسیم می‌شود: بینش در هوشیاری و زیرکی، رسیدن به دقایق حکمت، پند گرفتن از حوادث و توجه به روش پیشینیان.»

سپس می‌افزاید: «وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ، وَعَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْجِلْمِ؛ عدالت نیز بر چهار شاخه است: دقت برای فهم مطالب، غور در علم و دانش، (سپس) قضاوت صحیح و (سرانجام) حلم و بردباری پایدار.»

و در پایان می‌فرماید: «وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّادِقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَنَانَ الْفَاسِقِينَ؛ جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، و نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه نبرد، و دشمنی با فاسقان.»  
سپس به ستونهای چهارگانه کفر که نقطه مقابل آن است، می پردازد و یک به یک را شرح می دهد.<sup>۱</sup>

همان گونه که ملاحظه می شود، امام با دقت بی نظیری اصول اساسی ایمان و کفر و آثار آن را در درون و برون که شامل اخلاق عملی می شود ترسیم فرموده و برای هر شاخه، شاخه های دیگری ذکر کرده است، که بررسی جزئیات این حدیث مقال دیگری را می طلبد.



۳- در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:  
«أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صِدْقٌ حَدِيثٌ وَأَدَاءُ أَمَانَةٍ، وَعِفَّةٌ بَطْنٌ وَحُسْنُ خُلُقٍ؛ چهار چیز است به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است: راستی در سخن گفتن و اداء امانت، و عفت شکم (پرهیز از حرام) و حسن خلق.»<sup>۲</sup>  
۴- همین معنی بطور فشرده تر و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است، کسی خدمتش رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد، و مشتمل بر سخن طولانی نباشد، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «لَا تُكْذِبُ؛ دروغ مگو!»<sup>۳</sup>  
در واقع چنین است که ریشه تمام فضائل اخلاقی بر راستی و صدق قرار گرفته که انسان نه تنها به مردم دروغ نگوید، به خویشان هم دروغ نگوید و حتی به خدای خود دروغ نگوید؛ هنگامی که در نماز «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می خواند و می گوید خداوندا تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم، کمترین دروغی در این سخن نباشد، از هرگونه معبود شیطانی و هوای نفس برکنار باشد و تنها خضوع و تسلیمش در برابر حق باشد؛ پس، از تکیه کردن بر مال و جاه و قدرت و مقام و ما سوی الله برکنار باشد، تنها تکیه بر لطف خدا کند و از او مدد جوید. اگر کسی چنین باشد تمام اصول و

۱. کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۳۱ (با تلخیص)؛ شبیه این حدیث درباره شعب چهارگانه کفر، در اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۹۱ (باب دعائم الکفر و شعبه) آمده است.

۲. تحف العقول، ص ۲۶۴.

۳. غرر الحکم.

فروع اخلاق در او زنده می شود.



۵- در روایات اسلامی تعبیراتی تحت عنوان «افضل الاخلاق» (برترین صفات اخلاقی) یا «اکرم الاخلاق» و «احسن الاخلاق» و «اجمل الخصال» دیده می شود که در آنها نیز اشاره به بخشهای مهمی از اصول اخلاقی شده است؛ از جمله، در حدیثی می خوانیم: «سئِلَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ الْأَخْلَاقِ فَقَالَ الصَّبْرُ وَالسَّمَاةُ؛ از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره بهترین اخلاق سؤال شد، فرمود: صبر (شکیبایی و استقامت) و جود و بخشش است.»<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده، فرمود: «أَكْرَمُ الْأَخْلَاقِ السَّخَاءُ وَأَعَمُّهَا نَفْعُ الْعَدْلِ؛ با ارزشترین اخلاق اسلامی سخاوت و پرسودترین آنها عدالت است.»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَشْرَفُ الْأَخْلَاقِ التَّوَضُّعُ وَالْحِلْمُ وَوَلِيُّنُ الْجَانِبِ؛ برترین صفات اخلاقی، تواضع و حلم و نرمش و انعطاف پذیری و مدارا است.»<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند: «أَيُّ الْخِصَالِ بِالدُّنْيَا كَدَامِيكُ؟ كَدَامِيكُ أَمْ يَتَرَبَّعُ فِيهَا؟ فرمود: وقاری که توأم با ایجاد ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله با مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا است.»<sup>۴</sup>



۶- باز در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می خوانیم که در آن اصول اخلاق زشت، تحت عنوان اصول الکفر بیان شده است، فرمود: «أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْضُ وَالْإِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ؛ اصول کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد.»

سپس در توضیح این سه اصل چنین بیان فرمود:

«فَأَمَّا الْحِرْضُ فَإِنَّ آدَمَ حِينَ نَهَى عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْضُ أَنْ أَكَلَ مِنْهَا، وَأَمَّا الْإِسْتِكْبَارُ فَإِنِّي لَأُبَلِّغُ حِينَ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ اسْتَكْبَرَ، وَأَمَّا الْحَسَدُ فَإِنَّا آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ

۲ و ۳. غررالحکم.

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۸.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.

أَحَدُهُمَا ضَاحِكٌ؛ اما حرص (در آنجا ظاهر شد که) آدم هنگامی که نهی از آن درخت مخصوص شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد (و از بهشت بیرون برده شد) و اما تکبر (آنگاه ظاهر شد که) ابلیس هنگامی که مأمور به سجود برای آدم شد تکبر ورزید (و از سجده خودداری کرد و برای همیشه ملعون و مطرود درگاه الهی شد) و اما حسد (آنگاه ظاهر شد که) دو پسر آدم یکی بر دیگری حسد برد و او را به قتل رسانید.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، سرچشمهٔ بدبختیهای بزرگی که در جهان انسانیت یا در آغاز آن رخ داد، این سه صفت نکوهیده بود. حرص، آدم را از بهشت الهی بیرون کرد؛ و استکبار، ابلیس را برای همیشه از درگاه خدا راند؛ و حسد پایهٔ قتل و خونریزی و جنایت در جهان شد.



۷- این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید:

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّيَاسَةِ، وَحُبُّ الطَّعَامِ وَحُبُّ النَّوْمِ وَحُبُّ الرَّاحَةِ وَحُبُّ النِّسَاءِ؛ نخستین چیزی که نافرمانی و عصیان الهی به وسیلهٔ آن انجام شد شش چیز بود: محبت (افراطی به مال) دنیا و ریاست و طعام و خواب و راحت طلبی و زنان!»<sup>۲</sup>



از مجموع آنچه در بالا ذکر شد اصول فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی اجمالاً روشن شد؛ ولی همان گونه که از مجموع روایات نیز استفاده می‌شود عدد خاص و معینی نمی‌توان برای این معنی در نظر گرفت؛ چراکه اخلاق نیک و بد انگیزه‌های بسیار متنوع و عوامل و عوارض مختلف و گوناگون دارد؛ و به تعبیر دیگر، همان گونه که صفات جسمانی انسان، تعداد و شمارهٔ خاصی ندارد، صفات روحانی خوب و بد نیز از شماره بیرون است.



۲. بحار، ج ۶۹، ص ۱۰۵، ح ۳.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹.





## پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

فضایل اخلاقی غالباً با یکدیگر مربوطند همان گونه که رابطهٔ نزدیکی در میان رذایل اخلاقی دیده می‌شود. به همین دلیل، جدائی کامل آنها از یکدیگر غالباً امکان پذیر نیست.

این پیوند و ارتباط گاهی به خاطر ریشه‌های مشترک آنها است و گاه به خاطر پیوند ثمرات و نتایج آنها با یکدیگر.

در قسمت اول یعنی پیوند ریشه‌ها، مثالهای روشنی داریم؛ غیبت کردن در بسیاری از موارد زائیدهٔ صفت رذیلهٔ حسد است، شخص حسود می‌کوشد با غیبت کردن کسی که مورد حسد اوست، آبروی او را ببرد و شخصیتش را درهم بشکند؛ تهمت و افتراء، تکبر و خودبرتربینی، تحقیر و کوچک شمردن دیگران نیز بسیار می‌شود که از همان رذیلهٔ حسد سرچشمه می‌گیرد.

بعکس، علوّ طبع همان گونه که جلو طمع را می‌گیرد، با حسد و کبر و غرور و تملق و چاپلوسی نیز مبارزه می‌کند.

در مورد نتایج و ثمرات نیز این پیوند بخوبی دیده می‌شود، یک دروغ ممکن است سرچشمهٔ دروغهای دیگر شود، و گاه برای توجیه آن دست به گناهان و خطاهای دیگری بیالاید؛ و یا با انجام یک جرم، جرائم دیگری انجام دهد تا آثار جرم اول را بپوشاند؛ و بعکس، انجام یک عمل اخلاقی مانند رعایت امانت، منتهی به محبت و دوستی و پیوند



در میان افراد یا تعاون اجتماعی و مانند آن می‌شود.

در روایات اسلامی نیز اشارات لطیفی به این امر مهم آمده است؛ در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا كَانَ فِي الرَّجُلِ خَلَّةٌ زَائِعَةٌ فَانْتَظِرْ أَخَوَاتِهَا؛ هنگامی که در کسی صفت جالب و زیبایی ببینی، در انتظار بقیهٔ صفات نیک او، باش!»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ خِصَالَ الْمَكَارِمِ بَعْضُهَا مُقَيَّدٌ بِبَعْضٍ؛ صفات شایسته با یکدیگر مربوط و مقیدند.» و در ذیل همین حدیث اشاره شده است به «صِدْقُ الْحَدِيثِ وَصِدْقُ الْبَأْسِ وَإِعْطَاءُ السَّائِلِ وَالْمُكَافَاتُ بِالصَّنَائِعِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَصَلَةُ الرَّحِمِ وَالتَّوَدُّدُ إِلَى الْجَارِ وَالصَّاحِبِ وَقُرَى الضَّيْفِ وَرَأْسُهُنَّ الْأَحْيَاءُ؛ راستگویی، مقاومت در میدان جنگ، بخشش به درخواست کننده، پاداش نیکی به نیکی، ادای امانت، صلۀ رحم، محبت نسبت به همسایه و دوست، و پذیرایی شایسته از مهمان، و در رأس همهٔ آنها حیاء قرار گرفته است.»<sup>۲</sup>

در واقع حیا که روح آن تنفر از گناه و زشتیها است می‌تواند سرچشمهٔ تمام افعال اخلاقی بالا بشود، همان‌گونه که صداقت پیوند نزدیکی با امانت و مقاومت در میدان مبارزه و محبت و دوستی با بستگان و دوستان و همسایگان دارد.

در حدیث سومی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابُ، وَالْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند برای بدیها قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها را شراب قرار داده است و دروغ از شراب بدتر است.»<sup>۳</sup> اشاره به این که دروغ می‌تواند سرچشمهٔ انواع گناهان شود.

شبهه همین معنی به صورت فشرده تری در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكَذِبُ؛ تمام زشتیها و بدیها در اطاقی قرار داده شده (که در آن بسته است) و کلید آن دروغ است.»<sup>۴</sup>

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم:

در روایتی آمده است، مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله!

۱. بحار، جلد ۶۶ صفحه ۴۱۱، حدیث ۱۲۹. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۷۵.

۳. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۳.

۴. بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳.

من در پنهانی مرتکب چهار گناه می شوم، زنا و شرب خمر و سرقت و دروغ، فَأَيُّهُنَّ شِئْت تَرَكَتْهُا لَكَ؛ هر یک از آنها را که بفرمایی به خاطر تو آن را ترک می کنم! (گویا آماده ترک همه آنها نبود، می خواست یکی را به خاطر رسول خدا ﷺ ترک کند.)

پیامبر ﷺ به او فرمود: «دَعِ الْكِذْبَ؛ دروغ را رها کن!»

آن مرد از خدمت پیامبر ﷺ بازگشت؛ هنگامی که تصمیم گرفت به سراغ عمل منافی عفت برود، به خودش گفت اگر این کار را انجام دهم ممکن است پیامبر ﷺ از من سؤال کند، اگر راست گویم حد بر من جاری می کند، و اگر دروغ بگویم پیمان خود را با او شکسته ام (ناچار این عمل را ترک کرد).

سپس تصمیم به سرقت و شرب خمر گرفت، باز همین فکر برای او پیش آمد، به خدمت پیامبر ﷺ برگشت و گفت:

«قَدْ أَخَذْتُ عَلَيَّ السَّبِيلَ كُلَّهُ فَقَدْ تَرَكَتُهُنَّ أَجْمَعِ؛ شما تمام راهها را بر من بستید، به همین جهت من تمام این گناهان را ترک خواهم نمود!»<sup>۱</sup>

از مجموع آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد برای تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و مخصوصاً اصلاح بعضی از خلق و خواها باید از اموری که پیوسته و وابسته به آن است شروع کرد، و از مقارنات و خلق و خواهی دیگر که با آن مرتبط است کمک گرفت.







## از کجا شروع کنیم؟

تاکنون کلیاتی را درباره علم اخلاق و نتایج و آثار و انگیزه‌ها و شاخ و برگهای دیگر آن شناخته‌ایم؛ اکنون موقع آن است که با در دست داشتن این اطلاعات و آگاهیهای کلی، راه تهذیب نفس را شروع کنیم؛ و یا به تعبیر دیگر، از مسائل ذهنی به مسائل عینی پردازیم، و از کلیات وارد جزئیات شویم.

ولی در اینجا نیز لازم است توقف کنیم و آمادگیهای لازم را برای این سفر روحانی فراهم سازیم، تا در مسیر راه، گرفتار سرگردانی و حیرانی و بی‌برنامگی و بی‌نقشه بودن نشویم، و نیز لازم است به امور زیر توجه شود:

۱- سه دیدگاه در چگونگی برخورد با مسائل اخلاقی

۲- آیا در هر مرحله استاد و راهنمایی لازم است؟

۳- نقش واعظ درون و واعظ برون

۴- اموری که می‌تواند به انسان برای رسیدن به این هدف بسیار بزرگ کمک کند؛

مانند: یاد خدا، عبادات و دعاها، و زیارات، اندرزه‌های مداوم، و تلقین.

۵- پاک بودن محیط



سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی

**دیدگاه اول**، دیدگاهی است که می‌گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند.

این دیدگاه از حدیث معروف پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفته شده است آنجا که می‌خوانیم: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: جِهَادُ النَّفْسِ؛ آفرین بر جمعیتی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بردوش آنها مانده است؛ کسی عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس.»<sup>۱</sup>

در بحارالانوار در ذیل همین حدیث چنین آمده است: «ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ؛ سپس فرمود برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در میان دو پهلو قرار گرفته است.»<sup>۲</sup>

بعضی از آیات قرآنی که در زمینه جهاد وارد شده نیز به جهاد اکبر تفسیر شده است، یا از این نظر که ناظر به خصوص جهاد با نفس است، و یا از این نظر که مفهوم عامی دارد که هر دو بخش از جهاد را شامل می‌شود.

در تفسیر قمی در ذیل آیه ۶ سوره عنکبوت: «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ؛ کسی که جهاد کند برای خود جهاد می‌کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.» می‌خوانیم: «وَمَنْ جَاهَدَ... قَالَ نَفْسُهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَالْمَعَاصِي؛ یعنی، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذات نامشروع و گناهان است.»<sup>۳</sup>

این تفسیر از آنجا سرچشمه می‌گیرد که در این آیه فایده جهاد را متوجه خود انسان می‌کند، و این بیشتر در جهاد با نفس است، بویژه این که در آیه قبل از آن سخن از لقاء الله است (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ... و می‌دانیم لقاء الله و شهود الهی و رسیدن به قرب او هدف اصلی جهاد با نفس می‌باشد.

در آخرین آیه سوره عنکبوت نیز آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

۱. وسائل الشَّيْخِ، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲ (باب اول، جهاد النَّفْسِ).

۲. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

۳. تفسیر قمی، جلد ۲، صفحه ۱۴۸، و بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند به یقین هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.»

این آیه نیز به قرینه فینا (در طریق ما) و جمله لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (آنها را به راههای خود هدایت می‌کنیم) بیشتر ناظر به جهاد اکبر است؛ و یا مفهوم عامی دارد که هر دو جهاد را شامل می‌شود.

در آیه ۷۸ سوره حج نیز آمده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید، او شما را برگزیده و در دین (و آیین خود) کار سنگین و شاقی بر شما نگذاشته است.»

غالب مفسران اسلامی جهاد را در این آیه به مفهوم عام که شامل جهاد اکبر و اصغر هر دو می‌شود، یا به معنی خصوص جهاد اکبر تفسیر کرده‌اند، چنان که مرحوم علامه طبرسی در مجمع‌البیان از اکثر مفسران نقل می‌کند که منظور از حق جهاد، اخلاص نیت و انجام اعمال طاعات برای خداست.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی نیز این آیه را در زمره آیاتی که ناظر به جهاد اکبر است در بحارالانوار آورده است.<sup>۲</sup>

در حدیث معروف ابوذر نیز آمده است که می‌گوید: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟ عرض کردم کدام جهاد برتر است؟»  
فرمود: «أَنْ يُجَاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ؛ برترین جهاد آن است که انسان با نفس و هوای خویش جهاد کند.»<sup>۳</sup>

در حدیثی که در بحث گذشته درباره جنود عقل و جهل آوردیم نیز این دیدگاه بخوبی نمایان است که صحنة وجود انسان را به میدان جنگی تشبیه می‌کند که در یک طرف عقل و لشکریانش قرار دارد، و در طرف دیگر جهل و هوای نفس با لشکریانش، این دو لشکر دائماً در حال پیکارند و پیشرفت انسان در کمالات نفسانی از این طریق حاصل می‌شود که جنود عقل بر جنود جهل پیروز شود، پیروزی موضعی آن نیز سبب پیشرفت نسبی در کمالات انسانی است.

۲. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۳.

۱. مجمع‌البیان، جلد ۷، صفحه ۹۷.

۳. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۴۱.



**دیدگاه دوم**، دیدگاه طبّ روحانی است.

در این دیدگاه، روح انسان همچون جسم انسان گرفتار انواع بیماریها می شود و برای بهبود و سلامت آن باید دست به دامن طیبیان روحانی و مسیحانفسان معنوی شود، و از داروهای ویژه‌ای که برای هر یک از بیماریهای اخلاقی وجود دارد بهره بگیرد تا روحی سالم، پرنشاط و پرتلاش و فعال پیدا کند.

شایان توجه این که در دوازده آیه قرآن مجید<sup>۱</sup> از بیماریهای روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است؛ از جمله در آیه ۱۰ سوره بقره، صفت زشت نفاق را به عنوان بیماری قلمداد کرده، درباره منافقان می فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا؛ در دل‌های آنها نوعی بیماری است، و خداوند (به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آنها می افزاید.»

در آیه ۳۲ سوره احزاب، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرّفی می کند که در کمین زنان باعفتند؛ خطاب به همسران پیامبر ﷺ می فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ؛ به گونه‌ای هوس انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند.» و در آیات دیگر نیز به همین معانی یا معنی وسیعتر که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می گیرد اشاره شده است.

در یک تعبیر پر معنای دیگر، دل‌هایی را که کانون نور معرفت و اخلاق و تقوا است به عنوان قلب سلیم معرّفی کرده از زبان ابراهیم می فرماید:

«وَلَا تَخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ - يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ - إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ در آن روز که مردم برای حساب مبعوث می شوند، مرا شرمنده و رسوا نکن! - آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد! - مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

(سوره شعراء، آیات ۸۷ تا ۸۹)

سلیم از ماده سلامت در برابر فساد و انحراف و بیماری است؛ و قلب سلیم، بطوری

۱. بقره - ۱۰؛ مائده - ۵۲؛ انفال - ۴۹؛ توبه - ۱۲۵؛ حج - ۵۳؛ نور - ۵۰؛ احزاب - ۱۲ و ۳۲ و ۶۰؛ محمد - ۲۰ و ۲۹؛ مدثر - ۳۱.

که از روایات معصومین علیهم السلام که در تفسیر این آیه وارد شده بر می آید، قلبی است که خالی از غیر خدا باشد (از هرگونه بیماری اخلاقی و روحانی برکنار باشد).

قرآن مجید در جای دیگر می گوید: ابراهیم (که در آیات بالا تلویحاً از خداوند تقاضای قلب سلیم کرد) به مقصود خود رسید، و به لطف و عنایات حق صاحب قلب سلیم شد؛ در آیه ۸۳ و ۸۴ صافّات می خوانیم:

«وَأَنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَأِبْرَاهِيمَ - إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه السلام بود - آن هنگام که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.»

آری! ابراهیم علیه السلام آرزو داشت که صاحب قلب سلیم گردد و با تلاش و کوششهایی که در مسیر بندگی خدا و ایثار و مبارزه با شرک و هوای نفس نمود، سرانجام به این مقام رسید.



در احادیث اسلامی نیز اشارات زیادی به این دیدگاه شده است، که احادیث زیر نمونه ای از آن است:

۱- امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه می فرماید: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمَى وَأَذَانِ صُمٍّ وَالسِّنَةِ بِكُمْ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعُقَلَةِ وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ او طبیبی است سیّار که با طبّ خویش همواره به گردش می پردازد، مرهمهایش را بخوبی آماده ساخته و (برای مواقع اضطرار و سوزاندن محلّ زخمها) ابزارش را داغ کرده تا هر جا نیاز باشد از آن برای دلهای کور و نابینا، و گوشهای کر و ناشنوا، و زبانهای گنگ بهره گیرد؛ با داروهای خویش در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است!»<sup>۱</sup>

۲- در تفسیر قلب سلیم که در دو مورد از آیات قرآن مجید آمده (و در بالا به آن اشاره شد) روایات زیادی وارد شده است:

در یک مورد می خوانیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «مَا الْقَلْبُ السَّلِيمُ؛ قلب سلیم چیست؟» فرمود:



«دَيْنٌ بِلِأَشْكٍ وَهَوَى، وَعَمَلٌ بِلِأَسْمَعَةٍ وَرِيَاءٍ؛ منظور دینی است که شک و هواپرستی در آن نباشد، و عملی است که سمعه و ریا در آن راه نیابد.»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَلَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ؛ هیچ علمی مانند جستجوی سلامت نیست، و هیچ سلامتی همانند سلامت قلب نمی باشد!»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است که فرمود: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَخُلُقًا قَوِيمًا؛ هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، به او قلب سلیم و اخلاق معتدل و شایسته می دهد.»<sup>۳</sup>

۳- در روایات متعددی از اخلاق رذیله تعبیر به بیماریهای قلب شده است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْأَخْوَانِ، وَنَبِئْتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ بیرهیزید از جز و بحثها و خصومتها که این دو دل‌های برادران دینی را بیمار می سازد، نفاق و تفرقه بر آنها می روید.»<sup>۴</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطْبَتَيْهِ؛ چیزی بیش از گناه، قلب را فاسد نمی کند.»<sup>۵</sup>

۴- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْأُ وَالْمِنْ الْبَلَاءِ الْفَاقَةُ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛ آگاه باشید فقر یکی از بلاها است، و از آن بدتر، بیماری تن است. و از آن سخت تر بیماری قلب است.»<sup>۶</sup>

۵- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که در آن حسد به عنوان یک بیماری مستمر در طول تاریخ بشریت، معرفی شده است؛ فرمود: «الْأ إِنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ ذَاءُ الْأَمِّ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ، لَيْسَ بِحَالِقِ الشَّعْرِ، لَكِنَّهُ حَالِقِ الدِّينِ، وَيُنْجِي فِيهِ أَنْ يَكْفَ الْإِنْسَانُ يَدَهُ وَيَحْزَنَ لِسَانَهُ وَلَا يَكُونُ ذَاغَمَزٍ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ؛ مرضی که امت‌های

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (چاپ جدید).

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴.

۳. غرر الحکم، جلد سوم، صفحه ۱۶۷ (چاپ دانشگاه تهران).

۴. بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۹۹.

۵. بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۱۲.

۶. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸۸.

پیشین به آن گرفتار شده‌اند به سوی شمار روی آورده است و آن بیماری حسد است که موی بدن را نمی‌ریزد (اشاره به بیماریهایی است که باعث ریزش موهای بدن می‌شود) ولی دین را می‌ریزد و از بین می‌برد، و راه نجات از آن و درمان آن این است که انسان (هنگام پیدایش نشانه‌های حسد) دست و زبانش را نگاه دارد و حتی نسبت به برادر مؤمن خود با اشاره چشم و ابرو اهانت نکند!<sup>۱</sup>

۶- در بسیاری از روایات اسلامی از رذایل اخلاقی تعبیر به «داء» که به مفهوم بیماری است شده؛ مثلاً، در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، درباره قرآن می‌فرماید:

«فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ آذْوَانِكُمْ ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالنَّعْيُ وَالضَّلَالُ؛ از قرآن برای شفای بیماریهای خود کمک بطلبید، زیرا در قرآن، شفای بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است.»

این تعبیر در روایات فراوان دیگری نیز دیده می‌شود.



خلاصه این که، مطابق این دیدگاه که فضائل و رذائل اخلاقی را به عنوان نشانه‌های سلامت روح انسان یا بیماری آن معرفی می‌کند، پیامبران الهی و پیشوایان معصوم و همچنین معلمان اخلاق، طبیبان روحانی هستند و دستورات آنها داروهای شفابخش. و بر این اساس، همان گونه که در طب جسمانی علاوه بر دارو، پرهیزهایی هم برای رسیدن به بهبودی کامل لازم است، در طب روحانی و اخلاقی نیز پرهیز از دوستان فاسد، محیط آلوده و تمام اموری که به پیشرفت مفاسد اخلاقی در وجود انسان کمک می‌کند، ضرورت دارد.

در طب جسمانی گاه نیاز به جراحی می‌افتد و طبیب جراح با چاقوی جراحی به درمان بیمار می‌پردازد، در طب روحانی نیز چنین مواردی پیش‌بینی شده است؛ حدود و تعزیرات و مجازاتهای گوناگون در برابر پاره‌ای از اعمال منافی اخلاق نیز به منزله جراحی است.

در طب جسمانی دو مرحله مشخص ترسیم شده، طب پیشگیری و طب درمانی که

معمولاً از اوّلی به عنوان بهداشت، و از دومی به عنوان درمان تعبیر می‌کنند، در طبّ روحانی و اخلاقی نیز همین دو مرحله وجود دارد، و معلّمان اخلاق از یک سو برای درمان آلودگان برنامه‌ریزی می‌کنند؛ و از سوی دیگر، برای پیشگیری از آلودگی سالمندان.

تعبیرهایی که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه درباره شخص پیامبر اسلام ﷺ وارد شده بود که هم سخن از مرهمها به میان آمده بود، و هم ابزار داغ کردن و سوزاندن زخمها، بیانگر تنوع درمانها در طبّ اخلاقی همانند طبّ جسمانی است.

در طبّ جسمانی، یک رشته دستوره‌های کلیّی برای درمان بیماریها است و یک رشته دستورهایی که ویژه هر یک از بیماریها می‌باشد؛ در طبّ روحانی نیز همین گونه است؛ توبه، ذکر خدا، نماز و روزه و عبادات دیگر، و محاسبه و مراقبه، اصول کلیّی درمانند؛ و در هر یک از بیماریهای اخلاقی نیز دستوره‌های ویژه‌ای در روایات اسلامی و کتب اخلاقی وارد شده است.



**دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.**

در این دیدگاه، انسانها به مسافرانی تشبیه شده‌اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاء الله و قرب ذات پاک حق که از هر نظر بی‌نهایت است پیش می‌روند. در این سفر روحانی مانند سفرهای جسمانی دلیل راه و مرکب و زاد و توشه و نفی موانع و طریق مقابله با رهنمان راه و دزدان و دشمنان جان و مال لازم است. این سفر روحانی و معنوی دارای منزلگاههایی است و گردنه‌های صعب‌العبور، و پرتگاههای خطرناک که باید با کمک راهنمایان آگاه سلامت از آنها گذشت، و یکی را بعد از دیگری پشت سر گذاشت تا به سر منزل مقصود نائل شد.

گرچه بعضی اصرار دارند که مسأله سیر و سلوک الی الله و آگاهی بر راه و رسم و منزلگاهها و مرکب و زاد و توشه و راهنما، علم جداگانه‌ای است غیر از علم اخلاق، ممکن است از یک نظر چنین باشد ولی با یک دید وسیع کلیّی سیر و سلوک روحانی در همان مسیری قرار دارد که تربیتهای اخلاقی و پرورش صفات فضیلت در آن قرار دارد؛

یا حدّ اقل، اخلاق الهی، بخشی از سیر و سلوک روحانی است.

به هر حال، در آیات و روایات اسلامی نیز اشاراتی به این دیدگاه دیده می‌شود.

از جمله در آیه شریفه ۱۵۶ سوره بقره می‌خوانیم: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»؛ صابران کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به آنها برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.»

در این آیه از یک سو انسان خود را ملک خدا می‌داند و از سوی دیگر خود مسافری می‌شود که به سوی او در حرکت است.

در سوره علق می‌خوانیم: «إِنِّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي»؛ به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار توست.»

(سوره علق، آیه ۸)

در سوره انشقاق آمده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛ ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می‌روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.»

(سوره انشقاق، آیه ۶)

در سوره رعد آمده است: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا... يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ؛ خداوند همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید... او آیات (خود) را (برای شما) شرح می‌دهد تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.»<sup>۱</sup> متجاوز از بیست آیه از آیات قرآن سخن از لقاء الله است که در واقع سر منزل مقصود سالکان الی الله و عارفان الهی می‌باشد، یعنی لقاء معنوی و دیدار روحانی با آن محبوب بی نظیر و مقصود بی‌مانند.

درست است که این آیات و آیات رجوع الی الله از یک نظر جنبه عمومی دارد و همگان را شامل می‌شود ولی مانعی ندارد که سیر و سلوک مؤمن و کافر از نظر فطرت و خلقت، به سوی او جهت‌گیری شده باشد، گروهی به خاطر انحراف از مسیر فطرت در وسط راه بمانند یا در پرتگاه سقوط کنند ولی اولیاء الله با تفاوت مراتب به سر منزل مقصود واصل شوند. درست همانند نطفه‌هایی که همه از نظر آفرینش در عالم جنین به سوی تکامل انسانی پیش می‌روند و بعد از تولد نیز آن را همچنان ادامه می‌دهند اما

بعضی از این نطفه‌ها در همان مراحل اولیه جنین بر اثر آفاتی از حرکت باز می‌ایستند و ساقط می‌شود یا بعد از تولد در نیمه راه زندگی به خاطر همین آفات از کار می‌افتد و سقوط می‌کند.

از این تعبیرها روشنتر، تعبیری است که در قرآن مجید از تقوا به عنوان بهترین زاد و توشه شده (و می‌دانیم زاد و توشه، معمولاً به غذا و طعام مسافر گفته می‌شود؛ هر چند از بعضی از منابع لغت استفاده می‌شود که در اصل، مفهوم اعمی دارد و شامل هرگونه ذخیره‌سازی می‌شود).

بنابراین، تعبیر بالا که می‌گوید: تقوا بهترین زاد و توشه است، اشاره به سیر انسان الی الله دارد که به هر حال در این سفر روحانی نیاز به زاد و توشه‌ای خواهد داشت، و زاد این سفر روحانی نیز روحانی است.

در روایات اسلامی نیز این تعبیرات به صورت گسترده‌تری دیده می‌شود. در نهج البلاغه، در خطبه‌های متعددی، سخن از برگرفتن زاد و توشه از این دنیا برای سفر الهی آخرت شده است:

در خطبه ۱۵۷ می‌خوانیم: «فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ؛ در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه بگیرید!»

در خطبه ۱۳۲ در تعبیر روشنتری می‌فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ؛ دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته‌اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه در مسیر سرای دیگر، از آن فراهم سازید.»

در خطبه ۱۳۳ در یک تعبیر لطیف و دقیق چنین آمده است، می‌فرماید: «وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ؛ بینایان از آن زاد و توشه (برای سفر آخرت) می‌گیرند، و نابینایان برای خود آن (دنیا) زاد و توشه می‌اندوزند.

تعبیراتی همچون «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سوره ابراهیم، آیه ۱) و «الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» (سوره حمد) و «سَبِيلِ اللَّهِ» در آیات زیادی از قرآن و «لِيُصَدِّدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره انفال، آیه ۳۶) و مانند اینها، می‌تواند اشاره‌ای به این دیدگاه باشد.



# ۹

## روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک

گفتنی است که ارباب سیر و سلوک و علما و دانشمندانی که در این راه گام برداشته و تعلیمات قرآن و سنت را راهنمای خویش قرار داده (نه صوفیانی که تحت تأثیر مکتبهای التقاطی و غیر اسلامی بوده‌اند) هر یک برای خود روشی را پیشنهاد کرده‌اند؛ یا به تعبیر دقیقتر، مراحل و منزلگاههایی در نظر گرفته‌اند که در ذیل به بخشی از آنها به صورت فشرده اشاره می‌شود، تا این بحث کاملتر و پربارتر گردد:

### ۱- سیر و سلوک منسوب به «بحرالعلوم»

در این کتاب که به فقیه باهر و علامه ماهر «بحرالعلوم» نسبت داده شده است هر چند انتساب بعضی از بخشهای آن به این بزرگوار بعید به نظر می‌رسد ولی قسمتهایی از آن دارای اهمّیت فوق‌العاده‌ای است؛ برای سیر و سلوک الی الله و پیمودن راه قرب به پروردگار عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده است:

۱- اسلام

۲- ایمان

۳- هجرت

۴- جهاد

و برای هر یک از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر شده است که مجموعاً دوازده

مرحله می‌شود که پس از طی آنها، سالک الی الله وارد عالم خلوص می‌گردد، و این مراحل دوازده‌گانه به شرح زیر است:

**منزل اول**، اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظائف دینی است.

**منزل دوم**، ایمان اصغر و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است.

**منزل سوم**، اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی.

**منزل چهارم**، ایمان اکبر است و آن عبارت از روح و معنی اسلام اکبر می‌باشد که از مرتبه اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت منتقل شود.

**منزل پنجم**، هجرت صغری است، و آن انتقال از «دارالکفر» به «دارالاسلام» است مانند هجرت مسلمانان از مکه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه.

**منزل ششم**، هجرت کبری است، و آن هجرت و دوری از اهل عصیان و گناه و از همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است.

**منزل هفتم**، جهاد اکبر است، و آن عبارت از محاربه و ستیز با لشکر شیطان است با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است.

**منزل هشتم**، منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است.

**منزل نهم**، اسلام اعظم، و آن عبارت از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز است که بعد از فتح و ظفر، عوامل بیدارکننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می‌شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربّانی می‌گردد.

**منزل دهم**، ایمان اعظم است، و آن عبارت از مشاهده نیستی و فنای خود در برابر خداوند است، و مرحله دخول در عالم *فَادْخُلْ فِي عِبَادِي* و *وَادْخُلْ جَنَّتِي* است که در این هنگام حقیقت عبودیت و بندگی خدا ظاهر می‌شود.

**منزل یازدهم**، هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجه کامل به ذات پاک خداست که در جمله



«وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» خطاب به آن شده است.

منزل دوازدهم، جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشتن، متوسل به ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد.

بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق «بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>۱</sup> می گردد.



### چگونگی سیر و سلوک در این روش

در رساله سیر و سلوک منسوب به علامه بحرالعلوم بعد از ذکر عوالم و منازل بالا به چگونگی طی نمودن این راه پر مشقت و پرافتخار پرداخته و بیست و پنج دستور برای وصول به این مقاصد بالا و والا می دهد که آنها را بطور فشرده در ذیل می آوریم:

سالک الی الله و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملاً آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستورهای بیست و پنجگانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود:

**اول**، ترک آداب و عادات و رسوم است که انسان را از پیمودن راه باز می دارد و غرق در آلودگیها می کند.

**دوم**، عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف خدا تردیدی به خود راه ندهد.

**سوم**، رفق و مدارا، و آن این که در آن واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبدا دلسرد و متنفر شود، و از پیمودن راه بازماند.

**چهارم**، وفا، و آن عبارت از این است که نسبت به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به

۱. برای توضیح بیشتر به رساله سیر و سلوک منتسب به مرحوم علامه بحرالعلوم مراجعه شود - همانطور که گفتیم در شمردن این عوالم دوازده گانه تفاوت مختصری بین این رساله و گفتار علامه طباطبایی در رساله لب اللباب می باشد که ما در واقع آنها را با هم تلفیق کردیم.

آن باز نگردد، و نسبت به آنچه استاد راه می‌گوید وفادار بماند.

**پنجم**، ثبات و دوام است، به این معنی که برنامه‌هایی را که انتخاب می‌کند به صورت عادت مستمر در آید تا بازگشتی در آن صورت نگیرد.

**ششم**، مراقبت است، و آن عبارت از توجه به خویش در تمام احوال است که تحلفی صورت نگیرد.

**هفتم**، محاسبه است، که در حدیث «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ؛ کسی که همه روز به حساب خویش نرسد از ما نیست!»<sup>۱</sup> به آن اشاره شده است.

**هشتم**، مؤاخذه است، منظور از مؤاخذه این است که هرگاه مرتکب خطایی شد به خویشتن تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند.

**نهم**، مسارعت است، یعنی به مقتضای امر «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»<sup>۲</sup> که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال و سوسه یابد.

**دهم**، ارادت است، و آن عبارت از این است که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد، و نسبت به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملاً عشق ورزد.

**یازدهم**، ادب است، یعنی نسبت به ساحت قدس خداوند و رسول اکرم ﷺ و جانشینان معصوم او شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانه اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتی در بیان حاجت از الفاظی که نشانه امر و نهی است پرهیزد.

**دوازدهم**، نیت است، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خداوند متعال.

**سیزدهم**، صمت است، به معنی خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و اکتفا به مقدار لازم.

**چهاردهم**، جوع و کم خوردن، که از شروط مهمهٔ پیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد.

۲. آل عمران - ۱۳۳.

۱. ارشاد القلوب دیلمی، باب ۳۹.

**پانزدهم**، خلوت است، و آن عبارت است از کناره گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه؛ و به هنگام عبادات و توجه به اذکار، دور از ازدحام و غوغا بودن. **شانزدهم**، سَهَر و شب بیداری (مخصوصاً بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی کراراً به آن اشاره شده است.

**هفدهم**، دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن است که نورانیت خاصی به باطن انسان می دهد.

**هیجدهم**، تضرع به درگاه خداوند رب العزة است، که هر چه بیشتر بتواند اظهار خضوع در پیشگاه پروردگار کند.

**نوزدهم**، پرهیز از خواسته های نفس (هر چند مباح باشد) تا آنجا که در توان دارد. **بیستم**، رازداری و کتمان سرّ، که از مهمترین شرایط است، که اساتید این رشته به آن اصرار می ورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچکترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر مکاشفاتی از عوالم غیب برای او دست داد آن را نیز پنهان دارد و به این و آن بازگو نکند (تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد).

**بیست و یکم**، داشتن مربّی و استاد است، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیر و سلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که آن رسول خدا ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام می باشد.

البته باید سالک توجه داشته باشد که این، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیازماید و از صلاحیت علمی و دینی او آگاه نشود، در ارشادات به او تکیه نکند که گاه شیاطین در لباس استاد درآیند و گرگان ملبّس به لباس چوپان شوند و سالک را از راه منحرف سازند.

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می گوید: که حتی به ظاهر شدن خارق عادت و اطلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهان انسان، و عبور بر آب و آتش، و اطلاع بر مسائل مربوط به آینده و مانند آن نمی توان اطمینان کرد که صاحب چنین اعمالی مقام پیشرفته ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا، اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود، و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه بسیار است.

**بیست و دوم،** «ورد» است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به روی سالک می‌گشاید و او را برای گذشتن از گردنه‌های صعب‌العبور مسیر الی‌الله یاری می‌دهد.

**بیست و سوم،** نفی خواطرات است، و آن عبارت است از تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر به گونه‌ای که هیچ تصوّر و خاطرهای بر او وارد نشود مگر به اختیار و اذن آن؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی‌اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است.

**بیست و چهارم،** فکر است، و منظور از آن، آن است که سالک با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلیات و افعال او بوده باشد.

**بیست و پنجم،** ذکر است، و منظور از آن، توجّه قلبی است به ذات پاک پروردگار؛ نه ذکر با زبان که به آن ورد گفته می‌شود؛ و به تعبیر دیگر، منظور این است که تمام نظر خویش را به جمال پروردگار متوجّه سازد و از غیر او چشم پپوشد.

این بود خلاصه آنچه از سیر و سلوک منسوب به علامه بحرالعلوم استفاده می‌شود که علامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله «لبّ اللباب» - آمده دنبال کرده است.



## ۲- روش مرحوم ملکی تبریزی:

ایشان (مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی) که یکی از اساتید معروف سیر و سلوک محسوب می‌شود، در رساله «لقاءالله» راهی را پیموده است که در جهاتی با آنچه در رساله منسوب به بحرالعلوم آوردم متفاوت است.

نامبرده، نخست لقاءالله را عنوان مقصد اعلاّی سیر و سلوک معرفی می‌کند و از آیات مختلف قرآن بهره می‌گیرد و شواهد زیادی از روایات برای آن می‌آورد و صریحاً به این اشاره می‌کند که منظور از لقاءالله مشاهده با چشم نیست چرا که خداوند منزّه از کیفیتی است که موجب رؤیت است؛ همچنین منظور از لقاءالله ملاقات ثواب و نعمت او در قیامت نیست، بلکه منظور نوعی «شهود» و ملاقات قلبی و روحی و مشاهده با چشم دل است.

سپس برای پیمودن این راه طولانی و پرفراز و نشیب، برنامه‌ای را پیشنهاد می‌کند که در جهات زیر خلاصه می‌شود:

۱- تصمیم و نیت برای پیمودن این راه است

۲- توبه صحیح از گذشته، توبه‌ای که در اعمال و اعماق انسان نفوذ کند و او را دگرگون سازد و آثار گناه را از جسم و جان و روح او بشوید.

۳- برگرفتن توشه راه است؛ و برای آن چند برنامه ذکر کرده است:

الف- در صبح، مشارطه (با خود شرط کند که جز راه حق نپوید)؛ در روز، مراقبه (توجه به این که از راه منحرف نگردد)؛ در شامگاهان، محاسبه (توجه به این که در روز گذشته چه انجام داده است).

ب- توجه به اوراد و اذکار و توجه به وظائف بیداری و هنگام خواب.

ج- توجه به نماز شب و خلوت با خداوند و شب زنده‌داری و ریاضت در مسأله خواب و خوراک که از حد لازم تجاوز نکند.

۴- بهره‌گیری از تازیانه سلوک، و آن عبارت است از مؤاخذه کردن خویشان به خاطر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در برابر حق، و پوزش خواستن از پروردگار و سرزنش خویشان به خاطر بی‌وفاییها و اطاعت از شیطان در حضور پروردگار، و سعی و تلاش در طریق اخلاص.

۵- در آستانه تحوّل، و در این مرحله باید قبل از هر چیز، به پایان زندگی و مرگ بیندیشد که فکر مرگ برای سوزاندن حبّ دنیا و اصلاح بیشتر صفات زشت داروی مؤثری است. (سپس به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به یاد اولیاء حق باشد و بکوشد خود را به صفات آنان نزدیک سازد.)

۶- در آستانه سر منزل مقصود، در این بخش اشاره به این معنی می‌کند که انسان دارای سه عالم است: ۱- عالم حسّ و طبیعت ۲- عالم خیال و مثال ۳- عالم عقل و حقیقت.

عالم حسّ و طبیعت یکپارچه ظلمت است و تا از آن نگذرد به عالم مثال که عبارت از عالمی است که حقایق آن دارای صورتند و عاری از ماده نمی‌رسد.

و تا از عالم مثال نگذرد به عالم عقل نمی‌رسد؛ و منظور از عالم عقل، عالمی است که

حقیقت و نفس انسان در آن عالم، نه مادّه دارد و نه صورت؛ و هنگامی که به عالم عقل رسید و نفس خویش را خالی از مادّه و صورت شناخت، به معرفت پروردگار دست می‌یابد؛ و مصداق «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۱</sup> می‌شود.<sup>۲</sup>



### ۳- روش دیگر

در رساله «لقاء الله» عالم و محقق بزرگوار، آقای مصطفوی، برنامه دیگری برای این سیر و سلوک الهی ذکر شده است.

در این رساله که رساله جامع و پر بار و متکی به آیات و اخبار است، نخست اشاره به آیات مربوط به لقاء الله می‌کند و بعد از آن که این لقاء و ملاقات را به معنی ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می‌نماید، در شرح آن می‌افزاید که برای رسیدن به سر منزل مقصود باید انسان حدود برانگیخته شده از جهان مادّه و حدّ زمان و مکان و حتّی حدود ذاتی که در همه ممکنات موجود است درهم بشکند و غرق و فنای عالم لاهوت گردد و به لقاء پروردگار نائل آید و مخاطب «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، سپس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو!»<sup>۳</sup>

سپس برای رسیدن به این سر منزل بزرگ و بی‌مانند طی پنج مرحله را پیشنهاد می‌کند:

**مرحله اول:** تکمیل و تقویت اعتقادات و توجّه خاص به اصول دین.

**مرحله دوم:** توبه و بازگشت به اعمال صالح و پرهیز از گناهان و انجام واجبات است.

**مرحله سوم:** مهیا و آماده شدن برای پاکسازی نفس از رذائل و آراستن آن با فضائل اخلاق است.

**مرحله چهارم:** محو انانیّت و حصول فنا در برابر عظمت حق است.

۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲.

۲. توضیح بیشتر را در رساله لقاء الله مرحوم ملکی تبریزی مطالعه فرمائید.

۳. سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰.

در این مرحله که تعلق زندگی مادی بر طرف شده و تعلقات به اموال و اولاد و لذات، مشتهیات مادی و خیالی تغییر کرده و به تعلق روحانی و معنوی مبدل شده، تنها چیزی که باقی مانده تعلق به نفس خویش است و این تعلق به اندازه‌ای ریشه‌دار و محکم است که گوئی از شدت ظهور خفا پیدا کرده است؛ ولی یک نکته باقی است و آن این که سالک در تمام این مراحل مقصودش رسیدن به لقای او، به پروردگار، بوده؛ یعنی، در واقع و در باطن هر کاری کرده برای خود کرده است.

به تعبیر دیگر، او می‌خواسته به مقامات والا نائل گردد و از مقرّبین درگاه خدا باشد و به کمالات روحانی و معنوی برسد؛ پس در همه جا سخن از خود او بوده نه از هدف، به دلیل این که هرگاه به چنین مقامی واصل می‌شد نهایت سرور و خوشحالی پیدا می‌کرد ولی اگر دیگری برای او این مقامات پیدا می‌شد حداقل تا این حد خوشحال نبود. اینجا است که باید «من» و توجه به خود بر طرف گردد و محبوب و مورد علاقه سالک جلوه و ظهور خدا باشد نه مقید به خود او؛ به تعبیر آشکارتر، «من» باید حذف شود و این حجاب که بزرگترین مانع و سدّ راه حق و آخرین حجاب سالک برای وصول به لقاء الله است، بر طرف گردد.

برای از میان بردن این حجاب چندین راه است:

۱- راه توجه قلبی به خداوند و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و از این طریق می‌فهمد که غیر او در برابر او هیچ و پوچ است.

۲- تفکر و استدلال برای مبارزه با انانیت و حجاب نفس، به این معنی که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی و حیّ مطلق می‌بیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و ضعف و فقر و سراپا نیاز که یک لحظه بی وجود او نمی‌تواند باقی بماند.

۳- معالجه با اضداد و آن این که در هر مورد بجای «من» توجه به خدا و بندگان صالح خداوند باشد و خود را در حضور دائم در پیشگاه حق ببیند.

**مرحله پنجم:** در این مرحله سالک به صورت یک انسان ملکوتی در آمده و داخل در جبروت می‌شود!

منظور از ورود در مرحله جبروت آن است که انسان به خاطر کمال صفا و خلوص و

محو در نور الهی، نفوذ و سلطه پیدا می‌کند و برای فعّالیت و انجام وظائف الهی و ارشاد خلق و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل قدم برمی‌دارد.

به تعبیر دیگر، تا حدّ زیادی از فکر خود فارغ گشته و به تمام مسائل و وظائف و احکام و آداب شرع و سیر و سلوک اطلاع پیدا کرده و در مقام تشخیص درد و درمان، همچون طبیبی حاذق و ماهر گشته است.<sup>۱</sup>

نکته قابل توجه این که ایشان در همه جا از آیات و روایات اسلامی به عنوان گواه و شاهد مطالب خویش استفاده کرده‌اند.

### خلاصه و جمع‌بندی مکتب‌های سیر و سلوک

از آنچه علمای سیر و سلوک و رهروان این راه (البته آنهایی که در طریق شریعت و مسیر اسلام و اهل بیت گام برمی‌داشتند نه التقاطی‌های صوفی مآب) بر می‌آید و نمونه‌هایی از آنها در بالا آمد، اصول مشترک زیر استفاده می‌شود:

۱- هدف اصلی لقاء الله و شهود ذات پاک پروردگار با چشم دل و حضور روحانی و معنوی در محضر اوست.

۲- برای رسیدن به این مقصد، نخستین گام توبه از همه گناهان و شستن رذائل اخلاقی و آراسته شدن به فضائل اخلاقی است.

۳- در این راه باید آداب چهارگانه مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه را فراموش نکند؛ یعنی، صبحگاهان با خود شرط کند که گرد گناه و خلاف رضای حق نگردد و در تمام مدت روز مراقب نفس سرکش باشد و شامگاهان و هنگام خواب به محاسبه بنشیند و اگر خلافی از او سرزده بود خود را به وسیله ترک انواع لذائذ مجازات و عقوبت کند.

۴- مبارزه با هوای نفس که بزرگترین سدّ این راه است از واجب‌ترین واجبات می‌باشد.

۵- توجه به اذکار و اورادی که در شرع مقدّس وارد شده همچون ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و ذکر «اللَّهُ» و

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «لقاء الله» تالیف علامه بزرگوار آقای مصطفوی مراجعه فرمائید.



«یا حیّ» و «یا قیّوم» و امثال این اذکار، سبب قوّت بر پیمودن این راه است.

۶- توجّه قلبی به حقیقت توحید ذات و صفات و افعال خداوند و غرق شدن در

صفات کمال و جمال او، توشه دیگری برای این راه پرفراز و نشیب است.

۷- شکستن بزرگترین بُت و آن بُت آنانیّت و توجّه به خویشتن، از مهمترین شرایط

وصول به مقصد است.

۸- استفاده از وجود استاد و مُربی که زیر نظر او کار کند و همچون طبیب به درمان او

پردازد، گروهی شرط دانسته‌اند؛ و بعضی نیز روی آن تکیه خاصی ندارند هر چند

متأسفانه توجّه به استاد در مورد بسیاری از اشخاص سبب شده که در دام شیاطین

خطرناکی که خود را به صورت فرشته نشان می‌داده‌اند! بیفتند و دین و دنیا و ایمان و

اخلاق آنها بر باد رود!

بعضی وظیفه ارشاد خلق و پیمودن راه انبیا و اولیا در هدایت مردم، و امر به معروف و

نهی از منکر را به عنوان آخرین مرحله آورده‌اند در حالی که بسیاری مطلقاً سخنی از این

مرحله بر زبان نرانده و سالک را به خودش واگذارده‌اند.

غرض از آوردن این بحث در ضمن مباحث اخلاقی این کتاب این بود که:

اولاً- عصاره‌ای از این تفکرات که به هر حال با مباحث اخلاقی سروکار دارد ارائه

گردد و خوانندگان این کتاب با بصیرت بیشتری در وادی تهذیب اخلاق گام بردارند.

و ثانیاً- به تمام پویندگان این راه هشدار دهیم که مرز میان حقّ و باطل بسیار باریک

است و چه بسا جوانان پا کدل که به امید راه یافتن به سرچشمه آب بقا در این وادی به راه

افتاده‌اند ولی از طریق عقل و شرع منحرف شده و در وادی کفر و ضلالت سرگردان گشته

و در چنگال گرگانی که به لباس شبان در آمده‌اند گرفتار شده و همه چیز خود را از دست

داده‌اند.



## آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی الله باید زیر نظر استادی کار کنند؛ همان گونه که در بحث گذشته از رساله سیر و سلوک منسوب به محقق بحر العلوم و رساله لب اللباب تقریرات مرحوم علامه طباطبایی نقل کردیم که فصل بیست و یکم وظائف سالک الی الله را کار کردن زیر نظر مرئی و استاد شمرده‌اند، اعم از استادان خاص الهی که پیشوایان معصومند و استادان عام که بزرگان پوینده این راهند.

ولی آگاهان ذی فن هشدار می‌دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند، و حتی به ظاهر شدن کارهای خارق‌العاده و خبر از اسرار پنهانی یا مربوط به آینده و حتی عبور از روی آب و آتش قناعت نکنند، چراکه صدور این گونه اعمال از مرتاضان غیر مهذب نیز امکان پذیر است.

بعضی از آنان لزوم رجوع به استاد را فقط در ابتدای کار لازم دانسته‌اند، اما پس از پیمودن مراحل قابل ملاحظه‌ای دیگر همراهی آنها را لازم نمی‌دانند؛ ولی بهره‌گیری از استاد خاص یعنی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیشوایان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام در تمام مراحل لازم است. به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، به آیه «فَاسْئَلُوا أَهْلَ

الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ؛ از آگاهان بپرسید اگر نمی‌دانید!» (سوره انبیاء، آیه ۷) استدلال کرده‌اند که سخن از تعلیم می‌گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متکی بر تعلیم است، بی‌شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب یک فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشی دارد.

و گاه در اینجا از داستان موسی و خضر که در قرآن بطور مشروح آمده کمک گرفته می‌شود، چرا که موسی با آن‌که پیامبر اولوالعزم بود، بی‌نیاز از خضر نبود، و بخشی از راه را به کمک او پیمود؛ آنها می‌گویند:

طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن      ظلمات است بترس از خطر گمراهی

ولی با دقت در داستان خضر و موسی علیه السلام می‌توان دریافت که شاگردی موسی علیه السلام نزد خضر، به فرمان الهی صورت گرفت و برای فراگیری علوم خاصی از اسرار حکمت خداوند در مورد حوادث مختلف این جهان بود، و در واقع علم موسی علیه السلام علم ظاهر بود (و مربوط به دائرة تکالیف) و علم خضر، علم باطن بود (و مربوط به دائرة فوق تکلیف)<sup>۱</sup> و این مسأله با انتخاب یک استاد خصوصی در تمام مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه تقوا، تفاوت دارد، هر چند اجمالاً به اهمیّت کسب فضیلت از محضر استاد اشاره دارد.

و گاه در اینجا به مسأله لقمان و فرزندش اشاره می‌شود که این استاد الهی، اخلاق فرزندش را زیر نظر گرفت و در پیمودن راه کمال به او کمک کرد.<sup>۲</sup>

علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ کسی که دانشمند و حکیمی او را ارشاد نکند، هلاک می‌شود!»<sup>۳</sup>

ولی از مجموع آنچه گفته شد این امر استفاده نمی‌شود که در مباحث اخلاقی همیشه استاد خصوصی لازم است بطوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاق و تقوا و ادامه سیر و سلوک مختل گردد، چه بسیاری کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات

۱. شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه، جلد ۱۲، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف مطالعه فرمایید.

۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر سوره لقمان جلد ۱۷ تفسیر نمونه مراجعه شود.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۵۹.

اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آنها، این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده‌اند، هر چند نمی‌توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و مدد گرفتن از انفس قدسیه نیکان و پاکان وسیله خوبی برای نیل کمال و طی طریق در کوتاهترین مدت و حل مشکلات اخلاقی می‌باشد.

در نهج البلاغه نیز آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَضِيحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاعْظُوا مُعْظِيًّا؛ ای مردم چراغ دل را از شعله گفتار واعظی با عمل، روشن سازید!»<sup>۱</sup>

ولی متأسفانه در بسیاری از این موارد نتیجه معکوس حاصل شده است، و افرادی به عناوین مختلف، خود را به عنوان مربی اخلاق و استاد مقام ارشاد قلمداد کرده، در حالی که از رهنمان این راه بوده‌اند و افراد پاکدل و حق طلب را به راه تصوف یا طرق انحرافی دیگر، و یا خدای نکرده به مفاصل اخلاقی ننگین کشانیده‌اند؛ به همین دلیل، ما به تمام پویندگان این راه هشدار می‌دهیم که اگر می‌خواهند استادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص، خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند.

### نقش واعظ درون

درباره واعظ برون به اندازه کافی صحبت شد، اکنون سخن از واعظ درون است؛ از بعضی از روایات اسلامی استفاده می‌شود که وجدان بیدار که از آن به واعظ درون تعبیر می‌شود، نقش مهمی در پیمودن راه تکامل اخلاقی و تقوا دارد، بلکه بدون آن پیمودن این راه مشکل است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: «إِنَّ أَدَمَ إِتَكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَاعْظُ مِنْ نَفْسِكَ، وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَمِّكَ؛ ای فرزند آدم! تو همواره در مسیر خیر و خوبی قرار داری مادام که واعظی از درون داشته باشی، و مادام که حسابرسی خویشتن از کارهای اصلی تو باشد.»<sup>۲</sup>

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۳۷.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

شبهه همین معنی با کمی تفاوت نیز از آن حضرت نقل شده است.<sup>۱</sup> در یکی از خطب نهج البلاغه نیز چنین آمده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلِيَّ نَفْسِهِ حَتَّىٰ يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لِأَزَاجِرٍ وَلَا وَاعِظٌ؛ آگاه باشید آن کس که به خویش کمک نکند تا واعظ و مانعی از درون جاننش برای او فراهم گردد، موعظه و اندرز دیگران در او اثر نخواهد داشت!»<sup>۲</sup>

بدیهی است در این راه انسان بیش از هر چیز نیاز به واعظی دارد که در همه حال با او باشد و از اسرار درونش با خبر گردد، و همواره او را تحت مراقبت خود قرار دهد؛ و چه عاملی جز واعظ درون یعنی وجدان بیدار می تواند این نقش را عملی کند، و در لغزشها و خطاها در اولین فرصت به انسان هشدار دهد و او را از سقوط در پرتگاه انحرافات اخلاقی باز دارد.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام چنین می خوانیم: «اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلِيَّ نَفْسِكَ رَقِيبًا؛ از خودت مراقبی بر خویشتن قرار ده!»<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَيَّ نَفْسِهِ مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ شایسته است که انسان بر نفس خویش مسلط باشد، و قلب خود را مراقبت کند، و زبان خویش را حفظ نماید!»<sup>۴</sup>

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۰.

۴. همان مدرک

۱. همان مدرک، صفحه ۱۴۷.

۳. غررالحکم

## آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

اضافه بر آنچه تاکنون برای پیشرفت برنامه تہذیب اخلاق گفته‌ایم، امور دیگری وجود دارد که تأثیر بسزائی در مبارزه بارذائل اخلاقی و تقویت اصول فضائل در وجود آدمی دارد که از جمله امور زیر را می‌توان برشمرد:

### ۱- پاک بودن محیط

بی‌شک وضع محیط اجتماعی زندگی انسان اثر فوق‌العاده‌ای در روحيات و اعمال او دارد چراکه انسان بسیاری از صفات خود را از محیط کسب می‌کند. محیطهای پاک غالباً افراد پاک پرورش می‌دهد و محیطهای آلوده غالباً افراد آلوده.

درست است که انسان می‌تواند در محیط ناپاک، پاک زندگی کند و بعکس در محیطهای پاک سیر ناپاکی را طی کند و به تعبیر دیگر، شرایط محیط علت تامه در خوبی و بدی افراد نیست ولی تأثیر آن را به عنوان یک عامل مهم زمینه ساز نمی‌توان انکار کرد. ممکن است کسانی قائل به جبر محیط باشند - همان گونه که هستند - ولی ما هر چند جبر را در تمام اشکالش نفی می‌کنیم اما تأثیر قوی عوامل زمینه ساز را هرگز انکار نخواهیم کرد.

با این اشاره کوتاه به قرآن باز می‌گردیم و آیاتی را که درباره تأثیر محیط در شخصیت انسان به دلالت مطابقی یا به اصطلاح التزامی سخن می‌گوید، مورد بحث قرار می‌دهیم:

- ۱ - وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا تَكْدِماً كَذَلِكَ نَصْرَفُ  
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ  
(سوره اعراف، آیه ۵۸)
- ۲ - وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا  
مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ  
(سوره اعراف، آیه ۱۳۸)
- ۳ - وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً - إِنَّكَ إِن تَذَرْنَاهُمْ يَضِلُّوا  
عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّاراً  
(سوره نوح، آیات ۲۶ و ۲۷)
- ۴ - يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيتَايَ فَاعْبُدُونِ  
(سوره عنكبوت، آیه ۵۶)
- ۵ - إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي  
الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ  
مَصِيراً  
(سوره نساء، آیه ۹۷)

## ترجمه:

- ۱ - سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین‌های بد  
طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش از آن نمی‌روید؛ این گونه آیات (خود) را برای آنها  
که شکر گزارند، بیان می‌کنیم.
- ۲ - و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که  
اطراف بت‌هایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی  
گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت:  
«شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!»
- ۳ - نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی نگذار! چرا که اگر آنها  
را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند!»
- ۴ - ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در  
برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید!)
- ۵ - کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده  
بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفار  
جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها

[=فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

### تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه تأثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است. توضیح این که: مفسران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند. بعضی گفته‌اند منظور این است که آب زلال و حی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می‌ریزد؛ دل‌های پاک آن را می‌پذیرد و گل‌های زیبای معرفت و میوه‌های لذتبخش تقوا و طاعت از آن می‌روید در حالی که دل‌های ناپاک و آلوده واکنش مناسبی نشان نمی‌دهند؛ پس اگر می‌بینیم عکس العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیت فاعل، نمی‌باشد بلکه اشکال در قابلیت قابل است!<sup>۱</sup>

دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکیها و خوبیها را از محل مناسب طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محلهای نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی‌شود.<sup>۲</sup>

احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می‌تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده‌اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین؛ در یک محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثر باشد، همان‌گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبل نمی‌رویند. به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به اصلاح محیط اهمیّت فراوان داد.

البته تفسیرهای سه‌گانه بالا هیچ‌گونه منافات با هم ندارد؛ ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد.

۱. این تفسیر را فخر رازی به عنوان اولین احتمال در معنی آیه، ذکر کرده است (تفسیر فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۴)؛ جمعی دیگر نیز آن را از ابن عباس نقل کرده‌اند.

۲. این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است.



آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است؛ در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: «إِيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدَّمَنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خَضْرَاءُ الدَّمَنِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْمَرْءَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنْبَتِ السُّوءِ؛ از گیاهان (زیبایی که) بر مزبله‌ها می‌روید بپرهیزید! عرض کردند ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله‌ها می‌روید اشاره به چه کسی است؟ فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته!»<sup>۱</sup>

این تشبیه بسیار گویا می‌تواند اشاره به تأثیر محیط خوب و بد در شخصیت انسان باشد و یا اشاره به مسأله وراثت به عنوان یک وسیله زمینه‌ساز و یا هر دو.

در آیه دوم سخن از قوم بنی اسرائیل است که سالها تحت تعلیمات روحانی و معنوی موسی عَلَيْهِ السَّلَام در زمینه توحید و سایر اصول دین قرار داشتند و معجزات مهم الهی را همچون شکافته شدن دریا و نجات از چنگال فرعونیان، بطور خارق‌العاده با چشم خود دیدند؛ اما همین که در مسیر خود به سوی شام و سرزمینهای مقدس، با گروهی بت پرست برخورد کردند، چنان تحت تأثیر این محیط ناسالم قرار گرفتند که صدا زدند: «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ؛ ای موسی برای ما بتی قرار بده همان گونه که آنها دارای معبودان و بتها هستند!»

موسی از این سخن بسیار متعجب و خشمگین شد و گفت: «به یقین شما جمعیتی جاهل و نادان هستید! (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ)

سپس بخشی از مفاسد بت پرستی را برای آنها شرح داد.

و عجب آن که بنی اسرائیل بعد از توضیحات صریح موسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز اثر منفی آن محیط مسموم در آنها باقی بود، بطوری که سامری توانست از غیبت چند روزه موسی عَلَيْهِ السَّلَام استفاده کند و بت طلایی خود را بسازد و اکثریت آن گروه نادان را به دنبال خود بکشد و از توحید به شرک و بت پرستی ببرد.

این موضوع بخوبی نشان می‌دهد که محیط‌های ناسالم تا چه حد می‌تواند در مسائل

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۹، حدیث ۷ - بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۳۲، حدیث ۱۰.

اخلاقی و حتی عقیدتی اثر بگذارد؛ شک نیست که بنی اسرائیل پیش از مشاهده این گروه بت پرست، زمینه فکری مساعدی در اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست، برای این موضوع داشتند ولی مشاهده آن صحنه تازه به منزله جرعه‌ای بود که زمینه‌های قبلی را فعال کرد؛ و به هر حال، همه اینها دلیل بر تأثیر محیط در افکار و عقائد انسان است.

در سومین آیه که از زبان حضرت نوح به هنگام نفرین بر قوم بت پرست می‌باشد، شاهد و گواه دیگری بر تأثیر محیط در اخلاق و عقائد انسان است.

نوح، نفرین خود را درباره نابودی آن قوم کافر با این جمله تکمیل کرد، و در واقع نفرین خود را مستدل کرد؛ عرض کرد: «خداوند! اگر آنها را زنده بگذاری، بندگان را گمراه و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آید! (إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا)»

هم نسل امروز آنها کافر و منحرف است و هم نسلهای آینده که در این محیط پرورش می‌یابد، آلوده می‌شوند.

در چهارمین و پنجمین آیه، سخن از لزوم هجرت از محیطهای آلوده است؛ در چهارمین آیه خداوند بندگان با ایمان خود را مخاطب ساخته و می‌گوید: «زمین من گسترده است تنها مرا بپرستید (تسلیم فشار دشمن نشوید و در محیط آلوده نمانید) (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ)»

و در پنجمین آیه، به کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت نکرده‌اند هشدار می‌دهد و می‌گوید عذر آنها در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست؛ مضمون آیه چنین است: «کسانی که فرشتگان قبض ارواح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند؛ به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با این که مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید) آنها در پاسخ گفتند ما در زمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند مگر سرزمین خداوند پهناور نبود چرا هجرت نکردید آنها (عذری نداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند) جایگاهشان جهنم و سرانجام بدی دارند (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)»

اصولاً مسأله هجرت که از اساسی‌ترین مسائل در اسلام است تا آنجا که تاریخ اسلام

بر پایه آن بنیاد شده، فلسفه‌هایی دارد که یکی از مهمترین آنها فرار از محیط آلوده و نجات از تأثیرات سوء آن است.

هجرت، بر خلاف آنچه بعضی می‌پندارند، مخصوص آغاز اسلام نبوده بلکه در هر عصر و زمانی جاری است که اگر مسلمانان در محیط‌های آلوده به شرک و کفر و فساد باشند و عقائد یا اخلاق آنها به خطر بیفتد، باید از آنجا مهاجرت کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنْ كَانَ شَيْبَرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر - اگر چه به اندازه یک وجب فاصله داشته باشد - مهاجرت کند، مستحق بهشت می‌گردد و همنشین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابراهیم عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود! <sup>۱</sup>

تکیه بر مقدار شبر (مقدار یک وجب) دلیل بر اهمیّت فوق‌العاده این مسأله است که به هر مقدار و در هر عصر و زمان مهاجرت انجام گیرد، هماهنگی با پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابراهیم عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حاصل خواهد شد.

کوتاه سخن این که، در هر عصر و زمان، محیط در ساختن شخصیت و اخلاق انسانها مؤثر بوده است و پاکی و یا ناپاکی محیط، عامل تعیین‌کننده‌ای محسوب می‌شود؛ هر چند مسأله، جنبه جبری ندارد. بنابراین، برای پاکسازی اخلاق و پرورش ملکات فاضله، یکی از مهمترین اموری که باید مورد توجه قرار گیرد، مسأله پاکسازی محیط است.

و اگر محیط به قدری آلوده باشد که نتوان آن را پاک کرد، باید از چنین محیطی مهاجرت نمود.

آیا هنگامی که حیات مادی انسان در یک محیط به خاطر آلودگی به خطر بیفتد، از آن جا هجرت نمی‌کند؟ پس چرا هنگامی که حیات معنوی و اخلاقی او که از حیات مادی ارزشمندتر است به خطر افتد، به عذر این که این جا زادگاه من است، تن به انواع آلودگی‌های خود و خانواده و فرزندان‌ش بدهد و مهاجرت نکند!

بر تمام علمای اخلاق لازم است که برای پرورش فضائل اخلاقی برنامه‌های مؤثری

برای پاکسازی محیط بیندیشند؛ چراکه بدون آن، کوششهای فردی و موضعی کم اثر خواهد بود.



## ۲- نقش معاشران و دوستان

موضوع دیگری که تأثیر عمیق آن به تجربه ثابت شده و همه علمای اخلاق و تعلیم و تربیت اتفاق نظر دارند، مسأله معاشرت و دوستی است. غالباً دوستان و معاشران ناباب و آلوده سبب آلودگی افراد پاک شده‌اند؛ عکس آن نیز صادق است، زیرا بسیاری از افراد پاک و قوی‌الاراده توانسته‌اند بعضی از معاشران ناباب را به پاکی و تقوا دعوت کنند. با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و اشاراتی را که قرآن به این مسأله دارد با هم می‌شنویم:

۱ - وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِبْصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ - وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهُتَدُونَ - حَتَّىٰ إِذَا جَاءْنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.<sup>۱</sup>

۲ - قَالَ قَاتِلْ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ - يَقُولُ أَتَيْتُكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ - أَءَدَامْتَنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمُتَدِينُونَ - قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ - فَاطَّعَ قَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ - قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ تُتْرَدِينَ - وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ.<sup>۲</sup>

۳ - وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا - يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْجَأَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا.<sup>۳</sup>

### ترجمه:

۱ - و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست - و آنها [= شیاطین] این گروه را از یاد خدا باز می‌دارند در حالی که گمان می‌کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند! - تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می‌گوید: ای

۲. سوره صافات، آیات ۵۱ تا ۵۷.

۱. سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.

۳. سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹.

کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی!

۲ - کسی از آنها می‌گوید: «من همنشینی داشتم - که پیوسته می‌گفت آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده‌ای - که وقتی ما مردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، (بار دیگر) زنده می‌شویم و جزا داده خواهیم شد؟! - (سپس) می‌گوید آیا شما می‌توانید از او خبری بگیرید؟ - اینجاست که نگاهی می‌کند، ناگهان او را در میان دوزخ می‌بیند - می‌گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی! - و اگر نعمت پروردگار نبود، من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم!

۳ - و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! - ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! - او مرا از یاد آوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است!

### تفسیر و جمع‌بندی

نخستین آیات که در بالا آمد گرچه درباره همنشینی شیطان با غافلان از یاد خداست، ولی تأثیر همنشین بد در اخلاقیات و در سرنوشت هر انسانی روشن می‌سازد. نخست می‌فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را بر او مسلط می‌سازیم که همواره قرین و همنشین او باشد! (وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ)»

سپس نقش این قرین سوء (همنشین بد) را چنین بیان می‌کند که آنها، یعنی شیاطین، راه هدایت و حرکت به سوی خداوند را به روی آنها می‌بندد و آنها را از رسیدن به این هدف مقدس باز می‌دارد و غم انگیزتر، این که در عین گمراهی گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند! (وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهُتَدُونَ)!

سپس به نتیجه آن پرداخته و می‌گوید: روز قیامت که همه در محضر الهی حاضر

۱. برای نقیض از ماده قیض معانی مختلفی نقل کرده‌اند؛ بعضی آن را به معنی تسبیب و بعضی به معنی تقدیر و برکندن و بعضی مانند راغب به معنی مسلط ساختن می‌دانند چرا که قیض به معنی پوست سفیدی است که روی تخم مرغ را گرفته (و آن را احاطه کرده است).

می شوند و پرده ها کنار می رود و حقایق فاش می شود، این انسان گمراه خطاب به دوست اغواگر شیطانش کرده، می گوید ای کاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه همنشین بدی هستی! (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَسَّ الْقَرْيَةَ)

از این تعبیرات بخوبی استفاده می شود که همنشین بد می تواند انسان را بکلی از راه خدا منحرف سازد؛ پایه های اخلاق را بر روی او ویران کند و واقعیتها را چنان دگرگون نشان دهد که انسان در عین گمراهی خود را در زمره هدایت یافتگان ببیند؛ و به یقین در چنین حالی هدایت و بازگشت به صراط مستقیم غیر ممکن است؛ و زمانی بیدار می شود و به هوش می آید که راه برگشت بکلی بسته شده؛ حتی از تعبیر آیه استفاده می شود که این همنشینان بد در آن زندگی ابدی نیز با او هستند و چه درد آور است که انسان کسی را که مایه بدبختی او شده همیشه در برابر خود ببیند و به او گفته شود بیهوده آرزوی جدا شدن از او را مکن شما با هم سرنوشت مشترکی دارید! (وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ).<sup>۱</sup>

شبهه آیات فوق، آیه ۲۵ سوره فصلت می باشد که می گوید: «وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ؛ ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند!»



در بخش دوم از این آیات، از کسانی سخن می گوید که همنشین بدی داشتند که پیوسته در گمراهی آنها می کوشیدند ولی آنها به لطف و رحمت الهی و با تلاش و کوشش توانسته اند خود را از چنگال و سوسه آنها رهایی بخشند در حالی که تالب پرتگاه پیش رفته بودند؛ در اینجا نیز سخن از تأثیر فوق العاده همنشین بد در شکل گیری عقائد و

اخلاق انسان است ولی در عین حال چنان نیست که انسان مجبور باشد و نتواند با تلاش و کوشش، خویشتن را نجات دهد؛ می‌فرماید: «در روز قیامت بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر می‌گویند من در دنیا همنشینی داشتم که پیوسته به من می‌گفت آیا به راستی تو این سخن را باور کرده‌ای که وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر زنده می‌شویم و به جزای اعمال خود می‌رسیم (ولی من به فضل الهی تسلیم و سوسه‌های او نشدم و در ایمان خود ثابت قدم ماندم!) (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ - قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ - يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ - إِذْ آمَنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءِإِنَّا لَمَدِينُونَ<sup>۱</sup>)

در این هنگام او به فکر همنشین نااهل قدیمی خود می‌افتد و به جستجو برمی‌خیزد و از همان اوج بهشت نگاهی به سوی دوزخ می‌افکند و ناگهان او را در وسط جهنم می‌بیند (فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْحَجِيمِ)

به او می‌گویند به خدا سوگند نزدیک بود مرانیز به هلاکت بکشانی و همچون خودت بدبخت کنی و اگر لطف الهی و نعمت پروردگارت شامل حال من نبود من نیز امروز در آتش دوزخ احضار می‌شدم (قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَتُرَدِّدِنِ وَلَوْلَا نِعْمَتُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِّينَ).

مجموع این آیات بخوبی نشان می‌دهد که همنشین بد، انسان را تالپ پرتگاه دوزخ می‌برد و اگر ایمان قوی و تقوا و لطف پروردگار نباشد در آن پرتگاه سقوط می‌کند!



در سومین بخش از آیات مورد بحث، سخن از تأسّف و تأثر عمیق ستمگران در قیامت است که از انتخاب دوستان ناباب تأسّف می‌خورند؛ چراکه عامل اصلی بدبختی خود را در رفاقت با آنان می‌بینند؛ می‌فرماید: «و (به خاطر آور) روزی را که ظالم دست خویش را از (شدّت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش (با رسول خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده

بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است! (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا).

به این ترتیب، ستمگران در قیامت، نخست از ترک رابطه با پیامبر شدیداً اظهار تأسف می‌کنند، و سپس از ایجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد؛ و بعد با صراحت، عامل اصلی گمراهی خود را همین دوستان منحرف و آلوده معرفی می‌کنند! و حتی تأثیر آنها را بالاتر از تأثیر پیامهای الهی (البته در بیمار دلان) می‌شمرند؛ و از تعبیر آخرین آیه، استفاده می‌شود که دوستان بد جزء لشکر شیطانند؛ و یا به تعبیر دیگر، از شیاطین انس محسوب می‌شوند.

قابل توجه این که، در این آیات تأسف این گروه را با جمله «يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ؛ ظالم هر دو دست خود را به دندان در آن روز می‌گزد» بیان فرموده؛ و این آخرین مرحله تأسف است؛ و این در موارد ضعیفتر، انسان انگشت خود را به دندان می‌گیرد و در مرحله بالاتر، پشت دست را به دندان می‌گزد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می‌گزد؛ و در حقیقت این یک نوع انتقام‌گیری از خویشان است که چرا کوتاهی کردم و با دست خود و وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم!

آنچه از آیات فوق و بعضی از آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می‌شود این است که دوستان و معاشران و هم‌نشینان در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فوق‌العاده‌ای دارند؛ نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند، که در شکل‌گیری عقائد آنها مؤثرند؛ اینجاست که یک استاد اخلاق باید همواره با دقت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجه قرار دهد؛ مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه‌های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می‌دهد.



### نقش معاشران در روایات اسلامی

در این زمینه احادیث بسیار گویایی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام به ما



رسیده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا آنجا به این مسأله اهمّیت داده شده که می‌فرماید: «انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش از آن پیروی می‌کند؛ الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ»<sup>۱</sup>

همین معنی را امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام با استفاده از کلام پیامبر به گونه دیگری بیان کرده است؛ می‌فرماید: «لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ با بدعتگذاران رفاقت نکنید و با آنها همنشین نشوید که نزد مردم همچون یکی از آنها خواهید بود! رسول خدا فرمود: انسان پیرو دین دوست و رفیقش می‌باشد!»<sup>۲</sup>

همین معنی در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام به صورت تأثیر متقابل بیان شده است؛ می‌فرماید: «مُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تَلْحَقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَمُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ تَلْحَقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ؛ همنشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می‌کند؛ و همنشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می‌سازد!» و در ذیل این حدیث جمله پرمعنی دیگری آمده، می‌فرماید: «فَمَنْ إِشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظَرُوا إِلَيْ خُلَطَائِهِ؛ کسی که وضع او بر شما مبهم باشد، و از دین او آگاه نباشید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید (اگر همنشین با دوستان خداست او را از مؤمنان بدانید؛ و اگر با دشمنان حق است، او را از بدان بدانید!)»<sup>۳</sup>

در بعضی از روایات این معنی با تشبیه روشنی بیان شده می‌فرماید: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرِّيحِ إِذَا مَرَّتْ بِالتِّينِ حَمَلَتْ نِتْنًا؛ همنشینی با بدان موجب بدی می‌گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفن و آلوده می‌گذرد؛ بوی بد را با خود می‌برد.»<sup>۴</sup>

از تعبیرات بالا بخوبی استفاده می‌شود همان‌گونه که معاشرت با بدان زمینه‌های بدی را فراهم می‌سازد، معاشرت با نیکان نور هدایت و فضائل اخلاقی را در دل انسان می‌افروزد.

۱. اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۷۵ «باب مجالسة اهل المعاصی، حدیث ۳».

۲. همان مدرک

۳. کتاب صفات الشیعه صدوق (طبق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۷).

۲ و ۳ و ۴. غررالحکم

در حدیثی از امیر مؤمنان می‌خوانیم: «عَمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با صاحبان عقل و خرد است!»<sup>۱</sup>  
 و در تعبیر دیگری از همان حضرت آمده است: «مُعَاشَرَةُ ذَوِي الْقَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ همنشینی با ارباب فضیلت، مایهٔ حیات دلها است!»<sup>۲</sup>

تأثیر مجالست و همنشینی و روحيات دوستان در انسان به اندازه‌ای است که در حدیثی از حضرت سلیمان عليه السلام می‌خوانیم: «لَا تَحْكُمُوا عَلَيَّ رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ يَصَاحِبٍ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ؛ وَيُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ؛ دربارهٔ کسی قضاوت نکنید تا نگاه کنید با چه کسی همنشین است؛ چرا که انسان را به وسیلهٔ دوستان و همنشین‌هایش می‌توان شناخت؛ و او نسبتی با اصحاب و یارانش دارد.»<sup>۳</sup>

در حدیث جالبی از لقمان حکیم در باب نصایحی که به فرزندش می‌کرد، می‌خوانیم: «يَا بَنِيَّ صَاحِبِ الْعُلَمَاءِ، وَأَقْرَبِ مِنْهُمْ، وَجَالِسُهُمْ وَزُرُهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ، فَلَعَلَّكَ تَشَبَّهُهُمْ فَتَكُونَ مَعَهُمْ؛ فرزندم با دانشمندان دوستی کن! و به آنها نزدیک باش! و همنشینی کن! و به زیارت آنها در خانه‌هایشان برو! باشد که شبیه آنها شوی، و با آنها (در دنیا و آخرت) باشی!»<sup>۴</sup>  
 کوتاه سخن این که، در احادیث اسلامی، تعبیرات فراوانی در زمینهٔ تأثیر و تأثر دوستان از یکدیگر و شباهت اخلاقی آنها با هم، می‌خوانیم که اگر تمام آنها گرد آوری شود، بحث مشروحو را تشکیل می‌دهد.

برای حسن ختام، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنایی از علی عليه السلام پایان می‌دهیم؛ امام در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی عليه السلام فرمود:  
 «فَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ، تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنِ أَهْلَ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ؛ با نیکان قرین و همنشین باش تا از آنها شوی! و از بدان جدایی اختیار کن تا (از بدیها) جدا شوی!»<sup>۵</sup>

### تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی

می‌گویند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ در موضوع مورد بحث، مشاهدهٔ نمونه‌های عینی که معاشرت با بدان سرچشمهٔ انواع انحرافات اخلاقی می‌شود، و

۳. بحار الانوار، ج ۷۱، صفحه ۱۸۸.

۴. همان مدرک، ص ۱۸۹.

۵. نهج البلاغه، وصیت علی عليه السلام به امام حسن عليه السلام (نامه ۳۱).

معاشرت با نیکان در پاکسازی روح و جان انسان اثر می‌گذارد، بهترین دلیل برای بحث مورد نظر است.

این تشبیه قدیمی، که اخلاق زشت و بد همانند بیماریهای واگیردار است، که بسرعت به نزدیکان و هم‌نشینان سرایت می‌کند، تشبیه صحیح‌گویایی است، مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سنّ و سال یا کمی معلومات و یا سستی ایمان و اعتقاد مذهبی، زمینه‌های روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده است، معاشرت این گونه افراد با افراد آلوده سم مهلک و کشنده‌ای است.

بسیار دیده شده است که سرنوشت افراد خوب و بد، بر اثر معاشرت‌ها بکلی دگرگون شده، و مسیر زندگانی آنها تغییر یافته است؛ و این امر دلایل مختلفی از نظر روانی دارد:

۱- از جمله مسائلی که روانکاوان در مطالعات خود به آن رسیده‌اند وجود روح محاکات در انسانها است؛ یعنی، افراد، آگاهانه یا ناآگاه، آنچه را در دوستان و نزدیکان خود می‌بینند، حکایت می‌کنند؛ افراد شاد بطور ناآگاه شادی در اطرافیان خود می‌پاشند و «افسرده دل افسرده کند انجمنی را».

افراد مأیوس، دوستان خود را مأیوس، و افراد بدبین، هم‌نشینان خود را بدبین بار می‌آورند، و همین امر سبب می‌شود که دوستان با سرعت در یکدیگر تأثیر بگذارند.

۲- مشاهده بدی و زشتی و تکرار آن، از قبح آن می‌کاهد و کم‌کم به صورت یک امر عادی در می‌آید؛ و می‌دانیم یکی از عوامل مؤثر در ترک گناه و زشتیها، احساس قبح آن است.

۳- تأثیر تلقین در انسانها غیر قابل انکار است؛ و دوستان بد هم‌نشینان خود را معمولاً زیر بمباران تلقینات می‌گیرند و همین امر سبب می‌شود که گناه بدترین اعمال در نظر آنان، تزیین یابد و حسّ تشخیص را بکلی دگرگون سازد.

۴- معاشرت با بدان، حسّ بدبینی را در انسان، تشدید می‌کند و سبب می‌شود که نسبت به همه کس بدبین باشد، و این بدبینی یکی از عوامل سقوط در پرتگاه گناه و فساد اخلاق است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُوْرِثُ سُوءَ

الظَّنُّ بِالْأَخْيَارِ؛ همنشینی با بدان موجب بدبینی به نیکان می‌شود.»<sup>۱</sup>

حتی در حدیثی، معاشرت با بدان سبب مرگ دلها شمرده شده، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این حدیث می‌فرماید: «أَزْبَعُ يُمْتَنَ الْقَلْبَ... وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتِي؛ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتِي؟ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كُلُّ غَنِيٍّ مُسْرِفٍ؛ چهار چیز است که قلب انسان را می‌میراند... از جمله همنشینی مردگان است، عرض شد: منظور از مردگان کیست ای رسول خدا! فرمود: هر ثروتمند اسرافکاری است.»<sup>۲</sup>

روشنی این موضوع، یعنی سرایت حسن و قبح اخلاقی از دوستان به یکدیگر سبب شده که شعرا و ادبا، نیز در اشعار خود هر کدام به نوعی درباره این مطلب داد سخن بدهند.

در یک جا می‌خوانیم:

گر چه پاکی، تو را پلید کند

کم نشین با بدان که صحبت بد

پارهای ابر ناپدید کند

آفتاب ار چه روشن است آن را

در جای دیگر آمده است:

خو پذیر است نفس انسانی

با بدان کم نشین که بدمانی

و نیز گفته‌اند:

که و مه به شود ز صحبت به

صحبت نیک را زدست مده

اشعار در این زمینه بسیار فراوان است و این بحث را با شعر معروفی از سعدی که با

تکرار هرگز کهنه نشده است پایان می‌دهیم:

رسید از دست محبوبی به دستم

گلی خوشبوی در حمام روزی

که از بوی دل آویز تو مستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری

ولیکن مدتی با گل نشستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم

وگر نه من همان خاکم که هستم

کمال همنشین در من اثر کرد



۱. صفات الشَّيْعة صدوق، طبق نقل بحار، ج ۷۱، صفحه ۱۹۷.

۲. خصال (مطابق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۵).

### ۳- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق

همه می دانیم که اولین مدرسه برای تعلیم و تربیت کودک محیط خانواده است، و بسیاری از زمینه‌های اخلاقی در آنجا رشد و نمو می‌کند؛ محیط سالم یا ناسالم خانواده تأثیر بسیار عمیقی در پرورش فضائل اخلاقی، یا رشد رذائل دارد؛ و در واقع باید سنگ زیربنای اخلاق انسان در آنجا نهاده شود.

اهمیت این موضوع، زمانی آشکار می‌شود که توجه داشته باشیم اولاد کودک، بسیار اثر پذیر است، و ثانیاً آثاری که در آن سن و سال در روح او نفوذ می‌کند، ماندنی و پابرجا است!

این حدیث را غالباً شنیده‌ایم که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْعِلْمُ (فِي) الصِّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیم در کودکی همانند نقشی است که روی سنگ کنده می‌شود!» (که سالیان دراز باقی و برقرار می‌ماند).<sup>۱</sup>

کودک بسیاری از سجایای اخلاقی را از پدر و مادر و برادران بزرگ و خواهران خویش می‌گیرد؛ شجاعت، سخاوت، صداقت و امانت، و مانند آنها، اموری هستند که به راحتی کودکان از بزرگترهای خانواده کسب می‌کنند؛ و رذائلی مانند دروغ و خیانت و بی‌عفتی و ناپاکی و مانند آن را نیز از آنها کسب می‌نمایند.

افزون بر این، صفات اخلاقی پدر و مادر از طریق دیگری نیز کم و بیش به فرزندان منتقل می‌شود، و آن از طریق عامل وراثت و ژنها است؛ ژنها تنها حامل صفات جسمانی نیستند، بلکه صفات اخلاقی و روحانی نیز از این طریق به فرزندان، منتقل می‌شود، هرچند بعداً قابل تغییر و دگرگونی است، و جنبه جبری ندارد تا مسؤولیت را از فرزندان بطور کلی سلب کند.

به تعبیر دیگر، پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می‌گذارند، از طریق تکوین و تشریح، منظور از تکوین در اینجا صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از طریق ناآگاه منتقل به فرزند می‌شود، و منظور از تشریح، تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می‌گیرد، و منشأ پرورش صفات خوب و بد می‌شود.

درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست ولی بدون شک زمینه‌ساز صفات و روحيات انسانها است، و بسیار با چشم خود دیده‌ایم که فرزندان افراد پاک و صالح و شجاع و مهربان، افرادی مانند خودشان بوده‌اند و بعکس، آلوده زادگان را در موارد زیادی آلوده دیده‌ایم. بی‌شک این مسأله در هر دو طرف استثنائاتی دارد که نشان می‌دهد تأثیر این دو عامل (وراثت و تربیت) تأثیر جبری غیر قابل تغییر نیست. با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و مواردی را که قرآن به آن اشاره کرده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

- ۱ - إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (سوره نوح، آیه ۲۷)
- ۲ - فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا (سوره آل عمران، آیه ۳۷)
- ۳ - إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ - ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴)
- ۴ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِبْكُمْ نَارًا وَ قُودَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ (سوره تحریم، آیه ۶)
- ۵ - يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوِيًّا وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (سوره مریم، آیه ۲۸)

### ترجمه:

- ۱ - چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند!
- ۲ - خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و بطور شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد.
- ۳ - خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند شنوا و دانا است (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد).
- ۴ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان و سنگها است نگه دارید!

۵- ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره‌ای!

### تفسیر و جمع‌بندی

در نخستین آیه مورد بحث، باز سخن از قوم نوح است، که وقتی تقاضای نابودی آنها را به عذاب الهی می‌کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می‌سازد، که اگر آنها باقی بمانند سایر بندگان تو را گمراه می‌کنند، و جز نسلی فاجر و کافر از آنها متولد نمی‌شود (إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فُجْرًا كَثِيرًا).

این سخن ضمن این که نشان می‌دهد افراد فاسد و مفسد که دارای نسل تبه‌کار هستند، از نظر سازمان خلقت، حق حیات ندارند و باید به عذاب الهی گرفتار شوند و از میان بروند، اشاره به این حقیقت است که محیط جامعه، تربیت خانوادگی، و حتی عامل وراثت می‌تواند در اخلاق و عقیده مؤثر باشد.

قابل توجه این که نوح علیه السلام بطور قاطع می‌گوید: تمام فرزندان آنها فاسد و کافر خواهند بود، چرا که موج فساد در جامعه آنها به قدری قوی بود که نجات از آن، کار آسانی نبود؛ نه این که این عوامل صد در صد جنبه جبری داشته باشد و انسان را بی اختیار به سوی خود بکشاند. بعضی گفته‌اند آگاهی نوح بر این نکته به خاطر وحی الهی بوده، که به نوح فرمود: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ؛ جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد!» (سوره هود، آیه ۳۶)

ولی روشن است این آیه، شامل نسل آینده آنها نمی‌شود، بنابراین بعید نیست که نسبت به نسل آینده بر اساس امور سه گانه‌ای که گفته شد (محیط، تربیت خانوادگی و عامل وراثت) قضاوت کرده باشد.

در بعضی از روایات، آمده که فاسدان قوم نوح هنگامی که فرزند آنها به حد تمیز می‌رسید، او را نزد نوح علیه السلام می‌بردند، و به کودک می‌گفتند این پیرمرد را می‌بینی، این مرد دروغگویی است، از او پرهیز، پدرم مرا این چنین سفارش کرده (و تو نیز باید فرزندان را به همین امر سفارش کنی)!

و به این ترتیب نسلهای فاسد، یکی پس از دیگری می‌آمدند و می‌رفتند.<sup>۱</sup>



در قرآن مجید در داستان حضرت مریم علیها السلام زنی که از مهمترین و با شخصیت‌ترین زنان جهان است، تعبیراتی آمده که نشان می‌دهد مسأله وراثت و تربیت خانوادگی و محیط پرورشی انسان در روحيات او بسیار اثر دارد، و برای پرورش فرزندان برومند پاکدامن باید به تأثیر این امور توجه داشت.

از جمله روحيات مادر اوست که از زمان بارداری، پیوسته او را از وسوسه‌های شیطان به خدا می‌سپرد، و آرزو می‌کرد از خدمتگزاران خانه خدا باشد و حتی برای این کار نذر کرده بود.

آیه فوق می‌گوید: خداوند او را به حسن قبول پذیرفت و به طرز شایسته‌ای گیاه وجودش را پرورش داد (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ انبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا).

تشبیه وجود انسان پاک به گیاه برومند، اشاره به این حقیقت است که همان طور که برای بر خورداری از یک بوته گل زیبا یا یک درخت پرثمر باید نخست از بذره‌های اصلاح شده استفاده کرد و سپس وسائل پرورش آن گیاه را از هر نظر فراهم ساخت، و باغبان نیز باید بطور مرتب در تربیت آن بکوشد، انسانها نیز چنین‌اند، هم عامل وراثت در روح و جان آنها مؤثر است، و هم تربیت خانوادگی و هم محیط.

و قابل توجه این که در ذیل این جمله می‌افزاید وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا؛ و خداوند زکریا را برای سرپرستی و کفالت او (مریم) برگزید<sup>۲</sup> پیدا است کسی که در آغوش حمایت پیامبر عظیم‌الشانی است که خداوند او را برای کفالت او برگزیده است.

و جای تعجب نیست که با چنین تربیت عالی، مریم به مقاماتی از نظر ایمان و اخلاق و تقوا برسد که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده: «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَ جَدَّ

۱. تفسیر فخر رازی و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث.

۲. باید توجه داشت «کفل» اگر بدون تشدید باشد به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است، و اگر به صورت ثلاثی مزید (کَفَّلَ با تشدید) استعمال شود، به معنی انتخاب کفیل برای دیگری است، و طبق تعبیر بالا، خداوند زکریا را برای کفالت مریم برگزید (بنابراین کَفَّلَ در اینجا دو مفعول گرفته، یکی ضمیر هاء که به مریم بر می‌گردد، و دوم زکریا).



عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ ائْتِي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آنجا می‌دید؛ از او پرسید ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟ گفت: این از سوی خداست؛ خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد.»

آری آن تربیت بهشتی نتیجه‌اش این اخلاق و غذای بهشتی است!



در سومین آیه مورد بحث که در واقع مقدمه‌ای برای آیه مربوط به مریم و کفالت زکریا محسوب می‌شود، باز سخن از تأثیر عامل وراثت و تربیت در پاکی و تقوا و فضیلت است؛ می‌فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و برتری داد؛ آنها دودمانی بودند که (از نظر پاکی و فضیلت، بعضی از آنها از بعضی دیگر بودند، و خداوند شنوا و دانا است (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ - ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

گرفته شدن بعضی از آنها از بعضی دیگر، یا اشاره به عامل وراثت است، و یا تربیت خانوادگی و یا هر دو، و در هر حال شاهد گویایی برای مسأله مورد بحث، یعنی تأثیر وراثت و تربیت در شخصیت و تقوا و فضیلت است.

در روایاتی که ذیل این آیه نقل شده است، به این معنی اشاره شده<sup>۱</sup> و به هر حال دلالت آیات فوق، بر این که محیط تربیتی یک انسان و مسأله وراثت، تأثیر عمیقی در شایستگیها و لیاقتهای او برای پذیرش مقام رهبری معنوی خلق دارد، قابل انکار نیست، و هرگز نمی‌توان، این گونه افراد را که از چنین وراثتها و تربیتهائی برخوردارند، با افراد دیگری که از یک وراثت آلوده و تربیت نادرست برخوردار بوده‌اند، مقایسه کرد.



در چهارمین آیه، خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته و می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که آتش افروزه و هیزمش انسانها و سنگهاست، برکنار دارید! (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُودُهَا النَّاسُ

۱. به «نور الثقلین» جلد ۱، صفحه ۳۳۱ مراجعه شود.

## وَالْحِجَارَةُ

این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشدار می‌دهد که دقیقاً مراقب اعمال خویش باشند؛ سپس مطلب را به صورت یک حکم عام مطرح نموده و همهٔ مؤمنان را مخاطب ساخته است.

بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترک معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و پرهیزگاری گردد، نخواهد بود؛ و به این ترتیب این آیه هم وظیفهٔ سرپرست خانواده را نسبت به خانواده تحت سرپرستی خود روشن می‌سازد، و هم تأثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی.

این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدمات ازدواج، سپس نخستین لحظهٔ تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

در حدیثی می‌خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد: چگونه خانوادهٔ خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟

فرمود:

«تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ إِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَ إِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ؛ آنها را امر به معروف و نهی از منکر کن، اگر از تو پذیرا شوند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرند، وظیفه خود را انجام داده‌ای!»<sup>۱</sup>

این نکته نیز روشن است که امر به معروف یکی از ابزار کار برای دور داشتن خانواده از آتش دوزخ است؛ و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه‌های عملی، روانی و قولی کمک گرفت؛ حتی بعید نیست آیه، شامل مسائل مربوط به وراثت نیز بشود؛ مثلاً، به هنگام انعقاد نطفه غذای حلال خورده باشد، و به یاد خدا باشد تا جنین در حال انعقاد نطفه از وراثت مثبتی برخوردار گردد، چرا که دور نگه داشتن از آتش، همهٔ آنها را شامل می‌شود.



پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به داستان مریم و تولد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر می‌کند و می‌گوید هنگامی که مریم نوزاد خود حضرت مسیح را با خود به نزد بستگان و اقوام خویش آورد، آنها از روی تعجب گفتند تو کار عجیب و بدی انجام دادی «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی به اعمال خلاف نداشت (پس تو چرا بدون همسر صاحب فرزند شدی!)» «يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا

این تعبیر (مخصوصاً با توجه به این که قرآن آن را نقل کرده است و عملاً به آن صحه نهاده) نشان می‌دهد که تأثیر عامل وراثت از سوی پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی در اخلاق انسانها از مسائلی بوده که همه مردم آن را به تجربه دریافته بودند و اگر چیزی بر خلاف آن می‌دیدند تعجب می‌کردند.



از مجموع آنچه در شرح آیات بالا آمد بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که عامل وراثت و تربیت از عوامل مؤثر و مهم در مسائل اخلاقی چه در جنبه‌های مثبت و چه در جنبه‌های منفی می‌باشد.



### رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی

بی شک نخستین مدرسه هر انسانی دامن مادر و آغوش پدر اوست، و در همین جا است که نخستین درسهای فضیلت یا رذیلت را می‌آموزد. و اگر مفهوم تربیت را اعم از «تکوینی» و «تشریحی» در نظر بگیریم نخستین مدرسه رحم مادر و صلب پدر است که آثار خود را بطور غیر مستقیم در وجود فرزند می‌گذارد، و زمینه‌ها را برای فضیلت و رذیلت آماده می‌سازد.

در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار لطیف و دقیقی در این قسمت وارد شده که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می‌شود:

۱- علی علیه السلام فرمود: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ؛ اخلاق پاک و نیک، دلیل

وراثتهای پسندیده انسان (از پدر و مادر) است».<sup>۱</sup>

به همین دلیل در خانواده‌های پاک و با فضیلت غالباً فرزندان با فضیلت پرورش می‌یابند و بعکس افراد شرور غالباً در خانواده‌های شرور و آلوده‌اند.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ بِشَرَّافِ النَّفْسِ وَ ذَوِي الْأَصُولِ الطَّيِّبَةِ فَإِنَّهَا عِنْدَهُمْ أَقْضَى وَ هِيَ كَدِّيهِمْ أَزْكَى؛ در طلب حوائج به سراغ مردم شریف‌النفس که در خانواده‌های پاک و اصیل پرورش یافته‌اند بروید، چرا که نیازمندیها نزد آنها بهتر انجام می‌شود و پاکیزه‌تر صورت می‌گیرد!»<sup>۲</sup>

۳- در عهد نامه مالک اشتر در توصیه‌ای که علی عليه السلام به مالک درباره انتخاب افسران لایق برای ارتش اسلام می‌کند، چنین می‌خوانیم: «ثُمَّ الصَّقِّ يَدَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبَيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدَةِ وَ الشُّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَ شُعْبٌ مِنَ الْعُرْفِ؛ سپس پیوند خود را با شخصیت‌های اصیل و خانواده‌های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و بزرگوار، چرا که آنها کانون فضیلت و مرکز نیکی هستند.»<sup>۳</sup>

۴- تأثیر پدر و یا مادر آلوده در شخصیت اخلاقی فرزندان تا آن اندازه است که در حدیث دیگری از امام صادق عليه السلام آمده است: «أَبِيْنَا امْرَأَةٌ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ هُوَ شَارِبُ الْخَمْرِ، كَانَ لَهَا مِنَ الْخَطَايَا بَعْدَ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ كُلُّ مَوْلُودٍ يَلِدُ مِنْهُ فَهُوَ نَجَسٌ؛ هر زنی اطاعت از همسرش کند در حالی که او شراب نوشیده (و با او همبستر شود) به عدد ستارگان آسمان مرتکب گناه شده است و فرزندی که از او متولد می‌شود آلوده خواهد بود!»<sup>۴</sup>

در روایات متعدد دیگری نیز از قبول خواستگاری مرد شراب خوار و بد اخلاق و آلوده نهی شده است.<sup>۵</sup>

۵- تأثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَ يُنصَّرَانِهِ؛ هر

۱. غررالحکم

۳. لتالی الاخبار

۲. نهج البلاغه

۲. غررالحکم

۵. وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۵۳-۵۴.

نوزادی بر فطرت پاک توحید (و اسلام) متولد می‌شود مگر این که پدر و مادر او را به آئین یهود و نصرانیت وارد کنند»<sup>۱</sup>

جائی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون سازد چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟

۶- همین امر سبب شده است که مسأله تربیت فرزندان به عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق آنها بر پدر و مادر شمرده شود؛ در حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم:

«حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ إِسْمَهُ وَ يُحْسِنَ أَدَبَهُ؛ حَقُّ فَرْزَنْدِ بَرِ پَدْرِ اَیْنِ اَسْتِ کِه نَامِ نِیْکِی بَرِ اَوِ بَگِذَارَدِ وَ اَوِ رَا بِخُوبِی تَرْبِیْتِ کَنْد»<sup>۲</sup>

روشن است نامها آثار تلقینی بسیار مؤثری در روحیه فرزندان دارد؛ نام شخصیه‌های بزرگ و پیشگامان تقوا و فضیلت، انسان را به آنها نزدیک می‌کند، و نام سردمداران فجور و رذیلت، انسان را به سوی آنها می‌کشاند؛ در اسلام حتی از این مسأله ظریف روانی غفلت نشده و فصل مبسوطی درباره نامهای خوب و نامهای بد در کتب حدیث آمده است.<sup>۳</sup>

۷- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَكَدَهُ أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ؛ بَهْتَرِیْنِ بَخْشِشِی یَا مِیْرَاثِی کِه پَدْرِ بَرای فَرْزَنْدِشِ مِی‌گِذَارَدِ، هِمَانِ اَدَبِ وَ تَرْبِیْتِ نِیْکِ اَسْت.»<sup>۴</sup>

۸- امام سجّاد علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَام در همین زمینه تعبیر رسائی فرموده است می‌فرماید: «وَإِنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلٰی رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمُعَوْنَةَ لَهُ عَلٰی طَاعَتِهِ؛ تُو دَرِ بَرَابَرِ اَنچِه وَ لایْتِشِ بَرِ عَهْدَه تُو گِذَارَدِه شْدِه اَسْت (از خانواده و فرزندان) مَسْئُولِ هَسْتِی نَسَبْتِ بَه تَرْبِیْتِ نِیْکوی اَنها وَ هِدایْتِ بَه سوی پُروردگار وَ اعانتِ اُو بَرِ اطاعتش.»<sup>۵</sup>

۹- امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام در یکی از کلمات خود تعبیری دارد که نشان می‌دهد که خلق و خوی پدران میراثی است که به فرزندان می‌رسد؛ می‌فرماید: «حَیْرٌ لِّمَا وَرَثَتِ الْأَبَاءُ

۱. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۰، سوره روم. ۲. کنز العمال، حدیث ۴۵۱۹۲.

۳. به کتاب و مسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۲ تا ۱۳۲ مراجعه شود.

۴. کنز العمال، حدیث ۴۵۴۱۱. ۵. بحار، جلد ۷۱، صفحه ۶ (جوامع الحقوق).

الْأَبْنَاءَ الْأَدَبِ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان خود به ارث می‌نهند ادب و تربیت صحیح و فضائل اخلاقی است.»<sup>۱</sup>

۱۰- این بحث را با سخن دیگری از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نهج البلاغه پایان می‌دهیم:

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به هنگام شرح شخصیت و بیان موقعیت خود برای ناآگاهانی که او را با دیگران مقایسه می‌کردند می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقِرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَلِيدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ ... يَرْفَعُ لِي كُلَّ يَوْمٍ عِلْمًا مِنْ أَخْلَاقِهِ وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ؛ شما قرابت و نزدیکی مرا با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و منزلت خاصم را نزد آن حضرت بخوبی می‌دانید؛ کودک خردسالی بودم پیامبر مرا در دامان خود می‌نشاند و به سینه‌اش می‌چسباند... او هر روز برای من پرچمی از فضائل اخلاقی خود می‌افراشت و مرا امر می‌کرد که به او اقتدا کنم (و این خلق و خوی من زائیده آن تربیت است).

جالب این که امام در لا به لای همین سخن هنگامی که از خلق و خوی پیغمبر اکرم بحث می‌کند، چنین می‌فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لِيُنَلَّهُ وَ نَهَارُهُ؛ از همان زمان که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای مکارم اخلاق و صفات نیک جهان سوق دهد.»<sup>۲</sup> بنابراین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود نیز از تربیت یافتگان فرشتگان بود.



درست است که اخلاق و صفات روحی انسان اعم از خوب و بد، از درون او بر می‌خیزد و با اراده او شکل می‌گیرد ولی انکار نمی‌توان کرد که زمینه‌های متعددی برای شکل‌گیری اخلاق خوب و بد وجود دارد که یکی از آنها وراثت از پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی است؛ و این مسأله قطع نظر از تحلیلهای علمی و منطقی، شواهد عینی و تجربی فراوان دارد که قابل انکار نیست.

به همین دلیل برای ساختن فرد یا جامعه آراسته به زیورهای اخلاقی باید به مسأله

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

۱. غرر الحکم.

وراثت خانوادگی و تربیت‌هائی که از نونهالان در دامن مادر و آغوش مادر می‌بینند توجه داشت و اهمّیت این دوران در ساختار شخصیت انسانها را هرگز فراموش نکرد.



#### ۴- تأثیر علم و آگاهی در تربیت

دیگر از زمینه‌های پرورش اخلاق بالا بردن سطح علم و معرفت افراد است، چراکه هم با دلیل منطقی و هم با تجربه‌های فراوان به ثبوت رسیده است که هر قدر سطح معرفت و دانش الهی انسان بالاتر برود فضائل اخلاقی در او شکوفاتر می‌شود؛ و بعکس، جهل و فقدان معارف الهی ضربه شدید بر پایه ملکات فضیله وارد می‌سازد و سطح اخلاق را تنزل می‌دهد.

در آغاز این کتاب در بحث رابطه «علم» و «اخلاق» بحث فشرده‌ای درباره پیوند این دو داشتیم، و گفتیم بعضی از دانشمندان و فلاسفه آنقدر در این باره مبالغه کرده‌اند که گفته‌اند «علم مساوی است با اخلاق».

و به تعبیر دیگر، علم و حکمت سرچشمه اخلاق است (آن گونه که از سقراط نقل شده) و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است.

مثلاً، انسانهای متکبر و حسود به این دلیل گرفتار دو رذیله شده‌اند که از آثار شوم و زیانهای حسد و تکبر بی‌خبرند؛ آنها می‌گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدیها و زشتیها نمی‌رود.

بنابراین اگر سطح معرفت جامعه بالا رود کمک به ساختار سالم اخلاقی آنها می‌کند. هر چند این سخن مبالغه آمیز است، و تنها از یک زاویه به مسائل اخلاقی در آن نگاه شده است، ولی این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که علم، یکی از عوامل زمینه‌ساز اخلاق است و به همین دلیل افرادی که گرفتار جهل و جاهلیت هستند آلودگی بیشتر دارند و عالمان آگاه که دارای معارف الهی هستند آلودگی کمتری دارند هر چند هر یک از این دو نیز استثناهایی دارند!

به همین دلیل، در قرآن مجید در مورد دعوت پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم که او مبعوث شد تا «آیات خداوند را بر مردم بخواند و از آلودگیهای اخلاقی و گناهان

پاکسازی کند. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (سوره جمعه، آیه ۲)

و به این ترتیب، نجات از ضلال مبین و گمراهی آشکار و همچنین پاکسازی از رذائل اخلاقی و گناهان به دنبال تلاوت آیات قرآن مجید و تعلیم کتاب و حکمت فراهم است که بی شک نشانه روشنی بر وجود ارتباط در میان این دو است.

در جلد اول از دوره اول پیام قرآن، به هنگام بحث پیرامون مسائل مربوط به معرفت و شناخت، شواهد زنده فراوانی از آیات قرآن مجید بر ارتباط علم و معرفت با فضائل اخلاقی و رابطه جهل و عدم شناخت با رذائل اخلاقی بیان گردیده که در اینجا به ده نمونه از آن به صورت فشرده اشاره می‌کنیم:

۱- جهل سرچشمه فساد و انحراف است! در آیه ۵۵ سوره نمل می‌خوانیم که لوط پیامبر بزرگ خدا به قوم منحرفش فرمود: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟! شما قومی نادانید!»

در اینجا، جهل و نادانی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده.

۲- جهل سبب بی‌بندوباری جنسی است! در آیه ۳۳ سوره «یوسف» می‌خوانیم که آن حضرت در کلام خودش بی‌بندوباری جنسی را همراه با جهل می‌شمارد: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ او (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می‌شوم و از جاهلان خواهم بود!»

۳- جهل یکی از عوامل حسادت است! در آیه ۸۹ سوره یوسف می‌خوانیم: (در آن زمان که او عزیز مصر شد و بر تخت قدرت نشست و بطور ناشناس در برابر برادرانش که برای تحویل گرفتن گندم از کنعان به مصر آمده بودند، ظاهر شد؛ چنین گفت: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؛ آیا دانستید با یوسف و برادرش (بنیامین) چه کردید، آن گاه که جاهل بودید!»)

یعنی جهل شما سبب آن حسادت شد و آن حسادت سبب شد که توطئه قتل یوسف



را بچینید و او را شکنجه دهید و در چاه بیفکنید!

۴- جهل سرچشمه تعصب و لجاجت است! در آیه ۲۶ سوره فتح تعبیری به چشم می خورد که نشان می دهد تعصب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر از جهل و نادانی آنها سرچشمه می گرفت: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و تعصب جاهلیت را قرار دادند.»

۵- رابطه جهل و بهانه جوئی: تاریخ انبیاء پر است از بهانه جوئی‌هایی که امت‌های نادان در برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجید مکرر به آن اشاره می کند و گاه روی رابطه آن با جهل انگشت می گذارد؛ از جمله در آیه ۱۱۸ سوره بقره می خوانیم: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ؛ افرادی جاهل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی گوید و چرا آیه و نشانه‌ای بر خود ما نازل نمی کند! پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند؛ دل‌ها و افکارشان شبیه یکدیگر است.» در اینجا تکیه بر جهل به عنوان زمینه بهانه جوئی شده است، و نشان می دهد که این انحراف اخلاقی، رابطه نزدیکی با جهل دارد، همان گونه که تجربیات فراوان نیز آن را نشان می دهد.

۶- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل: در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران در مورد جنگجویان اُحُد می خوانیم: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛ سپس به دنبال این غم و اندوه (که از شکست اُحُد حاصل شد) خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری در فکر جان خود بودند (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی درباره خداوند مانند گمانهای دورانهای جاهلیت داشتند!»

بی شک سوء ظن یکی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه مفاسد بسیاری برای فرد و جامعه است؛ در اینجا رابطه میان جهل و سوء ظن به روشنی بیان شده است.

۷- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد! قرآن مجید در آیه ۴ سوره حجرات، غالب کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام ﷺ احترام لازم را نمی کردند، افراد کم فکر و نادان می شمرد؛ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛ کسانی که از پشت حجره‌ها (ی خانه‌ها) بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند.»

این آیه اشاره به کسانی است که وقت و بی وقت، پشت در خانه پیامبر ﷺ می آمدند و بلند صدا می زدند: «يَا مُحَمَّدُ! يَا مُحَمَّدُ! أَخْرُجْ إِلَيْنَا! ای محمد! ای محمد! بیرون بیا (با تو کار داریم)!»

پیامبر ﷺ از بی ادبی و مزاحمت‌های پی در پی آنان، سخت آزرده خاطر بود ولی بر اثر حجب و حیا سکوت می کرد، تا این که آیه ۴ سوره حجرات نازل شد و آداب سخن گفتن و خطاب با پیامبر اسلام ﷺ را شرح داد.

تعبیر به أَكْثَرُهُمْ لِأَيِّعْلُونَ (غالب آنها نمی فهمند) اشاره لطیفی است به این که این خلق و خوی زشت (جسارت و بی ادبی) غالباً از پایین بودن سطح آگاهی سرچشمه می گیرد.

۸- دوزخیان جاهلانند! بی شک کسانی راهی جهنم می شوند که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله اند؛ و به تعبیر دیگر، صفات اخلاقی و نیز اعمال اخلاقی آنها آلوده است؛ و با توجه به این که قرآن، دوزخیان را افرادی ناآگاه و جاهل و نادان معرفی می کند بخوبی روشن می شود که رابطه نزدیکی در میان اعمال زشت و جهل و نادانی است.

در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می خوانیم:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ؛ به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهترند! اینان همان غافلانند!»

در این آیه و بسیاری دیگر از آیات قرآن، رابطه ای میان جهل و اعمال و اخلاق سوء، تبیین شده است.

۹- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد! در آیه ۶۵ سوره انفال این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که در عین نابرابری سپاه خود با سپاه دشمن می توانند به وسیله سپاه ایمان و صبر که زائیده علم و آگاهی است جبران کنند؛ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر

دویست نفر غلبه می‌کنند؛ و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند!»

آری، ناآگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می‌شود؛ و آگاهی مؤمنان، سبب استقامت و پایداری می‌گردد؛ تا آنجا که یک نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می‌تواند مقابله کند.

۱۰ - نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می‌گیرد! قرآن مجید در آیه ۱۴ سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می‌کند (یهود بنی نضیر) که به سبب اختلاف و پراکندگی (علی رغم ظاهر فریبنده آنها) از مقابله با مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند؛ می‌فرماید: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ آنها هرگز به صورت گروهی با شما نمی‌جنگند جز در دره‌های محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی نادان هستند!»

به این ترتیب، نفاق و پراکندگی آنها را که از رذائل اخلاقی است ناشی از جهل و نادانی آنها می‌شمرد.



## نتیجه

آنچه در بالا تحت عناوین دهگانه آمد، بخشی از آیاتی است که در قرآن مجید پیرامون رابطه علم و فضیلت از یک سو و جهل و رذیلت از سوی دیگر آمده است و به عنوان مشت نمونه خروار می‌تواند ما را به واقعیت این رابطه محکم آشنا سازد.

به تجربه روزمره خود نیز این مسأله را بسیار دیده‌ایم که افراد جاهل و ناآگاه، مرتکب اعمال زشتی می‌شوند و دارای صفات رذیله‌ای هستند، و هنگامی که آگاهی کافی درباره قبح آن اعمال و مفاسد و زیانهای آن صفات پیدا می‌کنند یا سطح و معارف آنها درباره مبدأ و معاد بالاتر می‌رود، بکلی آن اعمال و صفات را رها کرده، یا لاقبل به مقدار زیادی از آن می‌کاهند.

دلیل منطقی این مسأله نیز روشن است؛ زیرا حرکت به سوی صفات والا و اعمال صالحه احتیاج به انگیزه‌ای دارد؛ بدون شک یکی از بهترین انگیزه‌ها، آگاهی از مصالح اعمال و صفات نیک و مفساد اعمال و صفات رذیله است، و نیز آگاهی بر مبدأ و معاد، و آشنائی با برنامه‌های مکتب انبیاء و اولیاء، انسان را به سوی آنها سوق می‌دهد و بازتاب وسیعی در اصلاح مفساد اخلاقی دارد.

ناگفته پیدا است که منظور از علم و آگاهی در اینجا، آگاهی بر فنون صنایع و مسائل مادی نیست؛ چراکه بسیاری کسانی که از این مسائل آگاهند و از همه آلودگان آلوده‌ترند؛ بلکه منظور علم و آگاهی به ارزشهای والای انسانی و تعلیمات الهی و مصالح و مفساد معنوی و معارف الهیه است.



### رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی نیز مملو است از تعبیراتی است که نشان می‌دهد رابطه تنگاتنگی در میان علم و معرفت و آگاهی، با فضائل اخلاقی؛ و جهل و بی‌خبری و ناآگاهی، با رذائل اخلاقی وجود دارد که نمونه‌هایی از آن را در ذیل می‌خوانید:

۱- در رابطه معرفت با زهد که از مهمترین فضائل اخلاقی است از علی ع چنین

روایت شده است:

«تَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعَزُوفُ عَنِ الدُّنْيَا؛ مَبْوَةٌ دَرَجَتِ الْمَعْرِفَةِ، زَهْدٌ فِي الدُّنْيَا.»<sup>۱</sup>

۲- در حدیث دیگری در همین زمینه از همان حضرت می‌خوانیم: «يَسْبِرُ الْمَعْرِفَةَ

يُوجِبُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ مَخْتَصِرُ الْمَعْرِفَةِ وَ الْوَجْبُ فِي الدُّنْيَا.»<sup>۲</sup>

در اینجا معرفت می‌تواند اشاره به معرفه الله باشد که در برابر ذات پاک بی‌نهایتش همه چیز کوچک و بی‌ارزش است، و از قطره در برابر دریا نیز ناچیزتر می‌باشد، و این خود از اسباب زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا است. یا این که اشاره به آگاهی از ناپایداری دنیا و تاریخ اقوام پیشین باشد که آن نیز روح زهد را در انسان زنده می‌کند و یا

آگاهی به سرای جاویدان و عظمت نعمتهای آنجا است و یا همه اینها.

۳- در حدیث دیگری در ارتباط غنای ذاتی و ترک حرص و آز، با علم و معرفت، از همان امام علیه السلام می خوانیم: « مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ، سَكَنَهُ الْغِنَى عَنِ الْخَلْقِ؛ هر کس معرفت خداوند در دل او، جایگزین شود، غنی و بی نیازی از خلق در قلبش جایگزین خواهد شد.»<sup>۱</sup>

روشن است کسی که آگاه به صفات جلال و جمال خداست و جهان هستی را پرتو کوچکی از آن ذات بی نیاز می داند، تنها بر او توکل می کند و از غیر او خود را مستغنی و بی نیاز می بیند.

۴- در ارتباط معرفه الله با حفظ زبان از سخنان ناشایست و شکم از حرام؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ، وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ؛ کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بشمرد، دهانش را از سخن (ناشایست) باز می دارد، و شکمش را از غذا (ی حرام)!!»<sup>۲</sup>

۵- در رابطه معرفت و خوف از خدا که سرچشمه انواع فضایل اخلاقی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا؛ کسی که خدا را بشناسد، از (مجازات) او می ترسد، و کسی که از خدا بترسد نسبت به زرق و برق دنیا، بی اعتنا می شود!»<sup>۳</sup>

۶- در ارتباط روح گذشت و ترک انتقامجویی با معرفه الله، در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «أَعْرِفُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَعَدُّهُمْ لِلنَّاسِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ عُذْرًا؛ آگاهترین مردم به خدا کسی است که بیش از همه مردم را در برابر خطاهایی که مرتکب شده اند، معذور دارد، هرچند عذر (موحی) برای آنها نیابد.»<sup>۴</sup> (بدیهی است این حدیث ناظر به مسائل شخصی است نه مسائل اجتماعی).

۷- در ارتباط معرفه الله با ترک تکبر، در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم «وَ إِنَّهُ لَا يُنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمْ؛ شایسته نیست برای کسی که از عظمت خدا آگاه است، بزرگی بفروشد!»<sup>۵</sup>

۳. همان مدرک، صفحه ۶۸، حدیث ۴.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۷.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۴. غرر الحکم.

۸- در ارتباط پاکی عمل بطور کلی با علم و دانش، علی علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَنْ يُزَكَّى الْعَمَلُ حَتَّى يُقَارَنَهُ الْعِلْمُ؛ هرگز اعمال آدمی پاک نمی‌شود، مگر این‌که قرین با علم و معرفت گردد!»<sup>۱</sup>

پیدا است که پاکی عمل و پاکی اخلاق معمولاً از یکدیگر جدا نیست.

۹- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يَعْرِفُ اللَّهُ وَ يُوحَّدُ وَ بِهِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَ يُعْرَفُ الْحَالِلُ وَ الْحَرَامُ، وَ الْعِلْمُ إِمَامٌ الْعَمَلِ؛ به وسیله علم و معرفت خداوند اطاعت و عبادت می‌شود؛ و به وسیله علم خدا شناخته و یکتا شمرده می‌شود؛ و نیز به وسیله آن صلۀ رحم، برقرار می‌گردد؛ و حلال و حرام شناخته می‌شود؛ و علم پیشوای عمل است!»<sup>۲</sup>

در این حدیث نیز بسیاری از اعمال اخلاقی ثمره شجره علم و معرفت شمرده شده است.

۱۰- همین معنی با صراحت بیشتری در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ؛ میوه درخت عقل، مدارا و نرم‌خویی با مردم است!»<sup>۳</sup>

در برابر احادیثی که عمدتاً رابطه علم و معرفت را با فضائل اخلاقی یا اعمال اخلاقی، نشان می‌دهد، روایاتی نیز در منابع اسلامی آمده است که رابطه میان جهل و رذائل را تبیین می‌کند که آن هم تأکیدی است بر موضوع مورد نظر، از جمله:

۱- در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ؛ جهل و نادانی ریشه هر شرّ و بدی است!»<sup>۴</sup>

۲- در حدیثی دیگر از همان حضرت می‌فرماید: «الْحِرْصُ وَ الشَّرُّ وَ الْبُخْلُ نَتِيجَةُ الْجَهْلِ؛ حرص و طمع و بخل، نتیجه جهل و نادانی است!»<sup>۵</sup>

چراکه شخص حریص و طماع، غالباً به سراغ چیزهایی می‌رود که بیش از نیاز زندگی اوست؛ و در واقع، علاقه او به مال و ثروت و مواهب مادی یک علاقه غیر منطقی و غیر عقلانی است؛ و همچنین بخیل با بخلش، چیزهایی را برای خود نگهداری می‌کند که هرگز

۲. تحف العقول، صفحه ۲۱.

۱ و ۲ و ۳. غررالحکم

۱. غررالحکم.

۳. غررالحکم.

در زندگی شخصی او قابل جذب نیست، بلکه آن را برای دیگران و امی گذارد و می رود! ۳- در تعبیر زیبایی دیگر از همان حضرت، رابطه جهل با رذایل اخلاقی به گونه جامعتری بیان شده است؛ می فرماید: «الْجَاهِلُ صَخْرَةٌ لَا يَنْفَجِرُ مَائُهَا! وَ شَجْرَةٌ لَا يَخْضَرُ عُودُهَا! وَ أَرْضٌ لَا يَظْهَرُ عُشْبُهَا!» جاهل سنگی است که هرگز آب از آن جاری نمی شود؛ و درختی است که شاخه هایش سبز نمی گردد؛ و زمینی است که گیاهی از آن نمی روید! ۱

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام به این نکته اشاره شده است که جاهل همیشه یا در طرف افراط است، یا در طرف تفریط؛ فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» ۲

با توجه به این که طبق نظر معروف علمای اخلاق فضائل اخلاقی همواره حدّ وسط در میان افراط و تفریطی است که به رذائل منتهی می شود، از حدیث فوق بخوبی می توان این حقیقت را دریافت که در میان جهل و رذائل اخلاقی رابطه بسیار نزدیکی است.

۵- بسیاری از علمای اخلاق گام نخستین را برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و خودسازی، اصلاح زبان می دانند؛ و در احادیث اسلامی به رابطه میان جهل و نادانی با آلودگی زبان، اشاره شده است؛ در حدیثی از امام دهم حضرت هادی علیه السلام می خوانیم: «الْجَاهِلُ أَسِيرٌ لِسَانِهِ؛ جاهل اسیر زبان خویش است!» ۳



کوتاه سخن این که در مورد رابطه میان علم و اخلاق حسنه، و جهل و اخلاق سیئه، آیات و روایات فراوانی وجود دارد، و نشان می دهد که یکی از طرق مؤثر تهذیب نفوس، بالا بردن سطح دانش و معرفت آنها و افزایش آگاهی، و شناخت مبدأ و معاد، و اطلاع بر آثار و پیامدهای فضایل و رذایل اخلاقی است.

این افزایش معرفت، در واقع دو شاخه دارد:

یک شاخه آن افزایش معرفت نسبت به زیانهای رذائل اخلاقی در مورد فرد و جامعه است؛ درست مثل این که اگر انسان بداند استعمال موادّ مخدرّ یا مشروبات الکلی چه زیانهای غیر قابل جبرانی دارد، زمینه ترک آن در وجودش فراهم می گردد؛ بنابراین،

همان گونه که برای مبارزه با موادّ مخدّر و مشروبات الکلی، باید مردم را به زیانهای این امور آگاه ساخت؛ همچنین برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پرورش صفات فضائل، باید عیب و حسن آنها را برشمرد؛ و افراد را از آن آگاه نمود؛ هرچند هیچ کدام از این دو، علت تامّه نیست ولی بی شک زمینه‌ها را برای فضائل اخلاقی آماده و راه را همواره می‌سازد.

شاخه دوم، بالا بردن سطح معرفت بطور کلی است؛ یعنی، هنگامی که معارف الهیه نسبت به مبدأ و معاد و احوال اولیاء و انبیاء، و امور دیگری از این قبیل، بالا برود؛ انسان نسبت به فضائل اخلاقی، علاقه‌مند و از رذائل، متنفر می‌گردد.

و به تعبیر دیگر، پایین بودن سطح معارف و جهل در امور اعتقادی، محیط مناسبی را در فکر و جان انسان برای رویش خارهای رذائل فراهم می‌سازد، در حالی که افزایش آگاهی، سرزمین روح و جان را برای دمیدن گل‌های فضیلت، مهیا می‌کند.



## ۵- تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل

فرهنگ، مجموعه‌ای است که به روح و فکر انسان، شکل می‌دهد و انگیزه اصلی او را به سوی مسائل مختلف، فراهم می‌سازد. مجموعه عقائد، تاریخ، آداب و رسوم جامعه، ادبیات و هنر، همان فرهنگ جامعه است.

درباره تأثیر بعضی از این امور، مانند: تأثیر محیط و آگاهی و معرفت در زمینه‌سازی فضائل و رذائل، در گذشته صحبت شد؛ در اینجا به سراغ تأثیر سایر بخشهای فرهنگ جامعه در تحکیم پایه‌های فضائل یا تعمیق صفات رذیله در جامعه، سخن می‌گوییم. یکی از آنها همان آداب و عادات و رسوم و سنن و تاریخ یک جامعه است که اگر بر محور فضائل دور زند، زمینه بسیار مناسبی برای پرورش صفات عالی انسانی و تهذیب نفوس فراهم می‌سازد، و اگر از رذائل اخلاقی مایه بگیرد، محیط را کاملاً آماده پذیرش رذائل می‌سازد.

در آیات قرآن، اشارات بسیار روشنی در این زمینه دیده می‌شود و نشان می‌دهد



چگونه بسیاری از اقوام منحرف پیشین، به خاطر آداب و رسوم غلط و سنن جاهلی و فرهنگ منحط، به درّه هولناک رذائل اخلاقی سقوط کردند؛ به عنوان نمونه:

۱ - «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَ جَدْنَا عَلَيْهَا آبَاتِنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند:

پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است! - بگو خدا (هرگز) به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید!» (سوره اعراف، آیه ۲۸)

۲ - «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آتَيْنَا عَلَيْهِ آبَاتِنَا أَوَلَوْ كُنَّا آبَائَهُمْ لَا يُعْتَلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده

است پیروی کنید! می‌گویند: نه! ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟)» (سوره بقره، آیه ۱۷۰)

۳ - «إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاتِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ - قَالُوا وَ جَدْنَا آبَاتِنَا لَهَا عَابِدِينَ؛ آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟ - گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند.» (سوره انبیاء، آیه ۵۲ و ۵۳)

۴ - «وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَ جَدْنَا آبَاتِنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ؛ و این گونه در هیچ شهر و دیاری، پیش از تو، پیامبر انذار کننده‌ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم!» (سوره زخرف، آیه ۲۳)

۵ - «وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَبْتَطِطُونَ؛ ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می‌طلبند (و با ما، همصدا نیستند)» (سوره اعراف، آیه ۸۲)

۶ - «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَ جْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ الْأَسَاءِ مَا يَحْكُمُونَ؛ در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و بشدت خشمگین می‌گردد - به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله

خود متواری می‌گردد؛ (و نمی‌داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می‌کنند!»

(سوره نحل، آیه ۵۸ و ۵۹)

۷ - «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ؛ محمد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است.»

(سوره فتح، آیه ۲۹)



### تفسیر و جمع بندی

سخن در این است که فرهنگ هر قوم و ملتی هر چه باشد در پرورش صفات اخلاقی اثر تعیین کننده‌ای دارد؛ فرهنگهای عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می‌دهد، و فرهنگهای منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است؛ و آیات فوق اشارات پرمعنایی به هر دو قسمت دارد.

در نخستین آیه سخن از عذرگروھی از منحرفان شیطان صفت به میان می‌آورد که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می‌دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود می‌گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتیم (وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا)؛ بلکه پا را از این هم فراتر می‌نهند و می‌گویند که خداوند نیز به ما دستور داده است که آن را انجام دهیم (وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا)

به این ترتیب، سنت پیشینیان را دلیلی بر حسن عمل، و حتی دلیلی بر حکم الهی می‌گرفتند؛ و نه تنها از قباح و زشتی عمل، یا صفات اخلاقی مربوط به آن شرم نداشتند، بلکه به آن نیز افتخار می‌کردند.



در دومین آیه، همین معنی به صورت دیگری مطرح شده، هنگامی که به آنها پیشنهاد می‌شد بیایید و از آنچه خداوند بر پیامبر ﷺ نازل کرده پیروی کنید، آنها با غرور و تکبر

می‌گفتند: نه! ما این کار را انجام نمی‌دهیم، بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم - و به این ترتیب، سنتهای جاهلی و ردائیل اخلاقی، به خاطر این که جزء فرهنگ آنها شده بود، در نظر آنان ارزشمندتر از آیات الهی و بیّنات قرآنی بود - (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آفَيْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا)!

قرآن اضافه می‌کند: آیا پدران آنها نادان و گمراه نبودند (چرا با این حال، سنت آن گمراهان نادان را بر آیات حیاتبخش و روشنی آفرین قرآن مقدم می‌دارید - (أَوَلَوْ كَانَ آبَائُهُمْ لَإِيعْتَلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ



در سومین آیه باز به تأثیر سنت و فرهنگ غلط در اعمال ضد اخلاقی برخورد می‌کنیم؛ در بیانی شبیه آیات گذشته، در داستان ابراهیم علیه السلام و بت پرستان بابل می‌خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام آنها را ملامت کرد که چرا پیوسته این مجسمه‌های بی‌روح را پرستش می‌کنید (و از این کار ابلهانه دست بر نمی‌دارید)! آنها گفتند: این به دلیل آن است که ما همواره پدران خود را می‌دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ - قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ)!

در اینجا ابراهیم شدیدترین حمله خود را بر این تقلید کورکورانه کرد و گفت: بطور مسلم شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید (قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)!

ولی متأسفانه این ضلال مبین از نسلی به نسلی منتقل می‌شد و به صورت فرهنگی در می‌آمد، و نه تنها قبح آن از بین نمی‌رفت، بلکه تبدیل به یک افتخار می‌شد.



در چهارمین آیه باز با همین معنی در شکل دیگری رو به رو می‌شویم: در پاسخ این سؤال که چرا شما انسانهای با شعور، بتهای بی‌شعور را پرستش می‌کنید، می‌گویند: «ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و مادر پرتو آثار آنها هدایت یافته‌ایم»! (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ)

آنها این کار ابلهانه را نه تنها ضلالت و گمراهی نمی‌شمردند بلکه هدایتی می‌دانستند که از نیاکانشان به آنها رسیده، و در آیه متعاقب آن، این منطق را، منطق همه مترفین

(ثروتمندان مست و مغرور)، در تمام طول تاریخ می‌شمرد (وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ). بدیهی است این تقلید کورکورانه که در سایه آن زشتیها، زیبا، خودنمایی می‌کرد، عوامل زیادی داشت؛ ولی بی شک، یکی از عوامل آن تبدیل زشتیها به یک سنت و فرهنگ دیر پا بوده است.

و نیز همین معنی در آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مائده آمده که عربهای جاهلی یک سلسله بدعتهای ابلهانه در زمینه حلال و حرام برای خود گذارده بودند؛ غذاهای مباح و حلالی را بر خود تحریم می‌کردند، و حرامهایی را بر خود حلال می‌شمردند، و چنان به این سنت غلط چسبیده بودند که آیات الهی را درباره آن بی‌رنگ می‌پنداشتند و در مقابل آن می‌گفتند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا؛ آنچه را از پدران خود یافته‌ایم ما را بس است!» و از مجموع این بخش از آیات به روشنی ثابت می‌شود که تا چه حد سنتهای غلط می‌تواند زمینه‌ساز اعمال ضد اخلاقی گردد، و رذائل را فضائل نشان دهد، و عقاید انحرافی را درست و صواب معرفی کند.



در پنجمین آیه به مطلب تازه‌ای در زمینه تأثیر سنتها بر دگرگونی ارزشهای اخلاقی، برخورد می‌کنیم، و آن این که قوم لوط که انحرافات اخلاقی آنها صفحات تاریخ را سیاه کرده، (و با نهایت تأسف در جاهلیت عصر ما در مراکز تمدن غربی، به صورتی بدتر از گذشته و در شکل قانونی بروز و ظهور نموده است) هنگامی که دعوت حضرت لوط و یاران اندکش را به پاکی و تقوا بطور مکرر شنیدند ناراحت شدند، و فریاد زدند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، اینها آدمهایی هستند که می‌خواهند به پاکی و تقوا روی آورند (یا تظاهر به پاکی و تقوا کنند) (وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْطَهَرُونَ).

محیط آلوده، سنتهای غلط و فرهنگ منحط، آنچنان اثر سوء، در میان آنها گذارده بود که پاکی و تقوا، جرم محسوب می‌شد، و ناپاکی و آلودگی افتخار! بدیهی است در چنین محیطی رذائل اخلاقی بسرعت پرورش می‌یابد و فضائل کمرنگ و بی‌رنگ می‌شود.



در ششمین آیه، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیت، به خاطر خو گرفتن به یک سنت غلط می‌باشد.

عرب جاهلی تولد دختر را ننگی برای خود می‌پنداشت، و هرگاه به او خبر می‌دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می‌شد که صورتش از شدت ناراحتی کبود و سیاه می‌شد!<sup>۱</sup>

وگاه روزها یا هفته‌ها خود را پنهان می‌کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد؛ و خود را از این غم و اندوه ننگ‌رهایی بخشد (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءُ مَا يَحْكُمُونَ).

بی شک آدم‌کشی آن هم در جایی که پای فرزند نوزاد در میان باشد از قبیحترین اعمال و زشت‌ترین کارها است ولی سنتهای غلط چنان قبیح و زشتی آن را از بین می‌برد که به صورت یک فضیلت و افتخار در می‌آید.

از مسائل وحشتناکی که در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر آمده، این است که نوشته‌اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابود کردن آنها بود، گاه دختران را در آب می‌انداختند و غرق می‌کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می‌نمودند و گاهی آنها را سر می‌بریدند! در این که از چه زمانی این سنت ننگ‌آلود در میان عرب جاهلی رایج شد و انگیزه اصلی آن چه بود، بحثهای مفصلی است که این جا، جای آن نیست.<sup>۳</sup> سخن در این است که چگونه این گونه سنتها راه را برای ردائل اخلاقی در بدترین

۱. بعضی از مفسران گفته‌اند: بر اثر رابطه نزدیکی که میان قلب و صورت انسان است، هنگامی که روح و قلب انسان مملو از شادمانی می‌شود (خون شفاف به طرف صورت حرکت می‌کند) و صورت نورانی و روشن و پر فروغ می‌گردد؛ و هنگامی که غم و اندوه بر روح انسان مسلط می‌گردد (جریان گردش خون شفاف در صورت کم می‌شود) صورت زرد و تیره می‌گردد؛ و به همین دلیل این دو پدیده به عنوان نشانه‌های سرور و شادمانی، و اندوه و غم شناخته می‌شود. (تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث)

۲. تفسیر روح المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۴، ذیل آیه مورد بحث.

۳. علاقه‌مندان می‌توانند به تفسیر نمونه، جلد ۱۱، ذیل آیه ۵۸، سوره نحل مراجعه کنند.

اشکالش هموار می‌سازد؛ و بدترین رذائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می‌دهد؛ و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملت، یکی از انگیزه‌های مهم گرایش به فضائل یا رذائل است و آنان که می‌خواهند با رذائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگهای فاسد بکوشند.

شبهه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می‌کنیم که فرهنگهای شبهه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع رذائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در یک کنفرانس بزرگ جهانی که در سالهای اخیر در پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفرانس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان؛ مشروع بودن همجنس گرایی آنان؛ و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما روبه رو شد.

بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملتها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می‌گردد! رذائلی که آثار زاینبار آن نه تنها در مسأله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می‌شود.



در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که بیانگر رابطه فضائل با فرهنگ محیط است، سخن از یاران پیامبر اسلام ﷺ به میان آمده و نشان می‌دهد که آنها در سایه فرهنگی که آن حضرت در آن جامعه تاریک و ظلمانی به وجود آورد، با چه سرعتی مراحل فضائل اخلاقی را پیمودند و از نردبان علم و فضیلت بالا رفتند؛ می‌فرماید: مُحَمَّدٌ فَرَسْتَادَةُ خَدَاسْتِ وَ أَنهَآ كَه بَا وَ هَسْتَنْد (دارای این صفات برجسته‌اند) در برابر کفار سر سخت و در میان خود مهربانند؛ همواره آنها را در حال رکوع و سجود (و نیایش و عبادت) می‌بینی، که فضل و رضای پروردگار را می‌طلبند، نشانه آنان در صورتشان از آثار سجده نمایان است (مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجْدًا يَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًا سِيْمَاهُمْ فِيْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ).

بدیهی است منظور از وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ (کسانی که با او هستند) همراهی در زمان و مکان

نیست؛ بلکه همراهی در آموزشها و عقائد و پذیرش سنتها و فرهنگ خاص الهی اوست.



### رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی

در اسلام اهمیّت فوق العاده‌ای به مسأله ایجاد سنتهای صالحه و مبارزه با سنتهای سیئه داده شده است؛ و این مسأله بازتاب گسترده‌ای در احادیث اسلامی دارد؛ و از مجموع این احادیث بخوبی روشن می‌شود که هدف این بوده که با فراهم آمدن سنتهای نیک، زمینه‌های اعمال اخلاقی فراهم گردد؛ و بعکس، زمینه‌های ردائیل برجیده شود؛ از جمله روایات زیر است که هر کدام نکته‌ای خاص خود دارد.

۱- در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است که می‌فرمود: «خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ ... وَ حَلْبُ الْعَنْزِ بِيَدِي وَ لَيْسُ الصُّوْفُ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ، لِتَكُونَ سُنَّةٌ مِنْ بَعْدِي؛ پنج چیز است که تا آخر عمر آن را رها نمی‌کنم؛ غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روی زمین و ... و دوشیدن شیر بز ماده با دست خودم، و پوشیدن لباسهای پشمینه (ی خشن که لباس قشرهای کم درآمد و محروم بود) و سلام کردن به کودکان، تا به صورت سنتی برای بعد از من درآید.»<sup>۱</sup>

هدف از این گونه کارها این بوده است که روح تواضع و فروتنی را در مردم ایجاد کند، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنتی در آید و مردم به آن اقتدا کنند.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَأَن لَّهُ أَجْرَهُ وَ مِثْلَ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَأَن عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَ مِثْلَ وَزْرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً؛ کسی که سنت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می‌کنند؛ بی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد؛ و کسی که سنت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کنند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می‌کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود.»<sup>۲</sup>

۲. کنز العمال، حدیث ۴۳۰۷۹، جلد ۱۵، صفحه ۷۸۰.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۶۶.

شبهه همین مضمون را مرحوم علامه مجلسی در بحار آورده است. این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده نشان می‌دهد که فراهم آوردن زمینه‌ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمیّت دارد که پدید آورنده‌اش در تمام آثار آن شریک است؛ همچنین فراهم آوردن زمینه‌های رذائل با ایجاد سنّتهای ضلالت و گمراهی و فساد.

۳- روی همین جهت، امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام از سفارشهای مؤکّدی که به مالک اشتر می‌کند، همان حفظ سنّتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست؛ می‌فرماید: «لَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ، وَ لَا تُحَدِّثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّاها وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا؛ هرگز سنّت پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده‌اند و امت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و سنّت و روشی را که به آن سنّتهای صالحه پیشین زیان وارد سازد، ایجاد منما! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنّتها را برقرار کرده و گناهِش بر توست که آن سنّتها را شکسته‌ای!»<sup>۱</sup>

در واقع سنّتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می‌کند، داخل در تحت عنوان اعانت بر خیر است و ایجاد یا احیای سنّتهای شرّ، مصداق معاونت بر اثم محسوب می‌شود؛ و می‌دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شرّ، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود.

اهمیّت سنّت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: عبدالمطلب جدّ گرامی پیامبر اسلامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پنج سنّت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد: همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد؛ و در دیه قتل، صد شتر قرار داد؛ و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می‌کرد؛ و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا می‌نمود؛ و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، «سقایة الحاج» نامید «كَانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَمْسًا مِنَ السُّنَنِ اجْرِيهَا اللَّهُ



عَزَّوَجَلَّ فِي الْإِسْلَامِ حَرَّمَ نَسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ، وَ سَنَّ الدِّيَةَ فِي الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْأِبِلِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، وَ وَجَدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ، وَ سَمَّى زَمْزَمَ حِينُ حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ).

از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می‌شود که آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملت اثر تعیین کننده‌ای در اخلاق و اعمال آنها دارد؛ و به همین دلیل، اسلام اهمّیت فوق العاده‌ای به این مسأله می‌دهد و حفظ سنتهای حسنه را لازم می‌شمرد و ایجاد یا حفظ سنتهای سیئه را یک گناه بسیار بزرگ معرفّی می‌کند.



## ۶- رابطه عمل و اخلاق

درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می‌گیرد و خلق و خوهای درونی در لا به لای اخلاق نمایان می‌شود، بطوری که می‌توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست؛ ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می‌دهد؛ یعنی، تکرار یک عمل خوب یا بد، تدریجاً تبدیل به یک حالت درونی می‌شود و ادامه آن سبب پیدایش یک ملکه اخلاقی می‌گردد، خواه فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبادا تکرار یک عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد!

به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان فوراً توبه کنند؛ یعنی، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشویند مبادا گناه تکرار شود و تبدیل به یک اخلاق رذیله گردد!

بعکس، دستور داده شده است که کارهای نیک، آنقدر تکرار گردد که تبدیل به یک عادت شود.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و بخشی از آیاتی را که اشاره به این معنی دارد، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- ۱ - كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ  
(سوره مطففين، آیه ۱۴)
- ۲ - كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
(سوره یونس، آیه ۱۲)
- ۳ - أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سَوَاءَ عَمَلِهِ فَرَّاهُ حَسَنًا  
(سوره فاطر، آیه ۸)
- ۴ - وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللّٰهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ  
أَعْمَالَهُمْ...  
(سوره نمل، آیه ۲۴)
- ۵ - قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ  
يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا  
(سوره كهف، آیه ۱۰۳)
- ۶ - إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ  
يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا  
(سوره نساء، آیه ۱۷)
- ۷ - خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا  
(سوره توبه، آیه ۱۰۳)

### ترجمه:

- ۱ - چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.
- ۲ - این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی‌کنند).
- ۳ - آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می‌بیند همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می‌یابد.
- ۴ - او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده ...
- ۵ - بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؛ آنها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند.
- ۶ - توبه تنها برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس بزودی توبه می‌کنند؛ خداوند توبهٔ چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.
- ۷ - از اموال آنها صدقه‌ای (زکات) بگیر، تا به وسیلهٔ آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی!

در نخستین آیه، اشاره به آثاری شده است که اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان می‌گذارد؛ صفا و نورانیت را از آن می‌گیرد، و تاریکی و ظلمت به جای آن می‌نشانند؛ می‌فرماید: «چنین نیست که آنها (کم فروشان) می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته؛ کَلَّا بَلْ زَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.»

جمله «مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» که از فعل مضارع در آن استفاده شده و دلالت بر استمرار دارد، دلیل روشنی بر این معنی است که اعمال بد تغییرات مهمی در دل و جان ایجاد می‌کند، و همچون زنگاری که آئینه را از نورانیت و صفا می‌اندازد، روح را کدر و تاریک می‌کند؛ و به این ترتیب، صفت رذیله قساوت و بی‌حیایی و بی‌تفاوتی در برابر گناه، و به تعبیر دیگر، ظلمت شقاوت و بی‌تقوایی را بر قلب انسان چیره می‌کند.

رین (بر وزن عین) زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می‌نشیند؛ و به تعبیر دیگر، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا، روی آهن و مانند آن ظاهر می‌شود، و معمولاً نشانهٔ پوسیدن و ضایع شدن فلزات است.

انتخاب این تعبیر برای آثار ویرانگر گناهان در قلب و روح انسان تعبیر بسیار مناسبی است، که در روایات اسلامی نیز کراراً روی آن تکیه شده و در بحث آینده که پیرامون روایات اسلامی است خواهد آمد.



در دومین آیه به مرحله‌ای فراتر از مرحلهٔ رین (زنگار) اشاره شده و آن مرحلهٔ تزین است؛ به این ترتیب که تکرار عمل سوء باعث تزین آن در نظر انسان می‌شود؛ یعنی، روح انسان چنان با آن هماهنگ می‌گردد که آن را برای خود موهبت و افتخار می‌پندارد؛ می‌فرماید: «این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است؛ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

جمله «مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و همچنین تعبیر به «مُسْرِفِينَ» دلیل روشنی بر تکرار گناه از سوی آنهاست؛ یعنی با تکرار زشتیها و بدیها نه تنها قبح و زشتی آنها از بین می‌رود بلکه تدریجاً به صورت یک فضیلت در نظر گنهکاران خود نمایی می‌کند؛ و این در واقع یکی از رذائل اخلاقی است که نتیجهٔ شوم تکرار اعمال گناه آلود است.

در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می‌دهد سخن

بسیار است.

در بعضی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که برگناه اصرار می‌ورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزیین شود، بیشتر به سراغ آن می‌روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بدبخت‌تر می‌کنند؛ می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند، اعمالشان را در نظرشان زینت می‌دهیم.»<sup>۱</sup> در جای دیگر، این کار به شیطان نسبت داده شده، چنان که در آیه ۴۳ سوره انعام درباره گروهی از کفار لجوج و اندرز ناپذیر، می‌فرماید: «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ ولی دل‌های آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می‌دادند در نظرشان زینت داد.»

و گاه این معنی به بتها نسبت داده شده، می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ...؛ این گونه شرکای آنها (بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند... (زیرا کودکان خود را برای بتها قربانی می‌کردند و افتخار می‌نمودند).»<sup>۲</sup>

و گاه - چنان که در آیه مورد بحث آمده - این مطلب به صورت فعل مجهول ذکر شده، می‌فرماید: «این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می‌دادند زینت داده شده.» با کمی دقت روشن می‌شود که این تعبیرات هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار یک عمل زشت، کم کم از قبح آن می‌کاهد و به مرحله‌ای می‌رسد که نسبت به آن بی تفاوت می‌گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت یک کار خوب در نظر صاحبش جلوه می‌کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می‌افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی‌دهد؛ و این مطلبی است که هر کس می‌تواند با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند.

در موارد دیگری، وسوسه‌های نفس از درون، و وسوسه‌های شیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزیین می‌کند، بی آن که آن را تکرار کرده باشد. و کار به جای می‌رسد که یک گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب

۱. سوره نمل، آیه ۴.

۲. سوره انعام، آیه ۱۳۷.

می شود، و می گوید شخص فلان مثلاً واجب الغیبه است - در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بودند نه تنها آن را قبیح نمی شمردند بلکه به آن افتخار می کردند.

گاه خداوند می خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر.

این نکته نیز قابل توجه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می توان به خدا نسبت داد؛ چرا که علت العلل، ذات پاک اوست، هر چند این امر مانع مصونیت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوت و قدرت بخشیده، و لعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوت را در راه گناه مصرف می کنند.

گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه ۱۴ سوره آل عمران می خوانیم:

«رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ ... ؛ محبت به امور مادی: زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره ... در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین وسیله آزمایش شوند)».

یکی از عوامل تزئین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می سازد همان گونه که تکرار اعمال نیک تدریجاً به صورت ملکه ای در درون جان انسان در می آید و مبدل به اخلاق فاضله می شود؛ بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نیک کمک بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اولی معین و مددکار است و دومی دشمن غدار.



در سومین آیه باز سخن از تزئین اعمال بد در نظر انسانها است؛ می فرماید: آیا کسی که عمل بدش برای او تزئین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که

واقعیتهای را همان گونه که هست می بیند)؛ «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا».

همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد: یکی از عوامل تزئین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجاً در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می شود، و کار خوبی می پندارد و به آن افتخار می کند.

جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می کند: «آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزئین شده و آن را زیبا می بیند...» نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی کند، گویا می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر بفهمد؛ می خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می بینند؟ آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند و از خو گرفتن به زشتیها دور می مانند و...؟ این نکته نیز قابل ملاحظه است که در ذیل این آیه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: بر حال اینها تأسف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند (فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ)؛ در واقع این یک مجازات الهی است که دامن کسانی را که در انجام اعمال زشت، جسور هستند، می گیرد و باید به چنین سرنوشتی گرفتار شوند.

در تفسیر «فی ظلال» آمده است: کسی که خداوند هدایت و خیر او را (به خاطر نیت و اعمالش) می خواهد، در قلبش حساسیت و توجه و حساب خاصی در برابر اعمال سوء قرار می دهد؛ چنین کسی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امان نمی بیند؛ و همچنین از دگرگونی قلب و از خطا و لغزش و نقصان و عجز؛ به همین دلیل، دائماً حساسگری می کند؛ دائماً از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است؛ و اینجا محلّ جدایی راههای هدایت و ضلالت و رستگاری و هلاکت است.<sup>۱</sup>

یکی از یاران امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام (یا امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام) می گوید: از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را باطل می کند، چیست؟ فرمود: «الْعُجْبُ»

دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعِبَادِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيَعْجِبُهُ وَ يَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا؛ عَجَب و خودپسندی درجاتی دارد؛ یکی از آنها این است که اعمال سوء انسان در نظرش تزیین شود آن را خوب ببیند و از آن خوشحال شود و در شگفتی فرو رود و گمان کند عمل نیکی انجام داده است.»<sup>۱</sup>



در چهارمین آیه، سخن از سرگذشت ملکه سبا و اخباری است که هُدهد از سرزمین آنها برای سلیمان آورد؛ گفت: من ملکه و ملّت او را دیدم که در برابر آفتاب سجده می‌کنند، و غیر خدا را پرستش می‌نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزیین کرده بود (وَجَدْتُهُمْ وَقَوْمَهُمْ يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پربرکت و حیاتبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحوّل و پوشیده شدن با قطعات ابر، نشان می‌دهد که این موجود با عظمت نیز اسیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده‌ای ندارد؛ و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست؛ ولی تعلیم و تربیتهای غلط و سنت نیاکان و نیز تکرار عمل سبب می‌شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت یک عمل زیبا جلوه کند.

در بعضی از کشورهای دنیا گاوهای به اصطلاح مقدّسی هستند که گروهی آنها را پرستش می‌کنند، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می‌دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذّهن را به خنده و امی دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه‌های جدّی آن اعمال را مرتکب می‌شوند و به آن افتخار می‌کنند؛ چرا دیگران می‌خندند و آنها افتخار می‌کنند؟ یکی از دلائل آن، این است که تکرار عمل، قبح و زشتی آن را از میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می‌شود.

درست است که در این آیه تزیین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است.



در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه‌ای به چشم می‌خورد؛ روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می‌فرماید: بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟ - آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیاگم و نابود شده در حالی که گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا).

در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه‌های مهم زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می‌دهند، در حالی که می‌پندارند کار نیکی انجام می‌دهند و خوشحالد و افتخار می‌کنند.

چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می‌افتند؟ دلیلش خوگرگرفتن به زشتیها و بدیها و هواپرستی و خودخواهی و خود بینی است که همچون پرده‌های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می‌افتد و از دیدن حقایق باز می‌مانند، و واقعیتها را غیر از آنچه هست تصور می‌کنند.

نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می‌گوید: «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته است!» (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ وَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ).

در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می‌شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیر مؤمنان علی عليه السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذات دنیا پوشیده‌اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می‌دارند.

و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حق و صواب می‌پنداشتند.

قابل توجه این که جمله «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده «حَبَطَ»



بروزن سبد) می‌باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضرّ و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی است باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فریبهی و قوّت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدمه مرگ اوست، هر چند ممکن است ناآگاهان آن را فریبهی و قدرت و قوّت پندارند.

گروهی از انسانها نیز به همین سرنوشت گرفتار می‌شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طریق بدبختی خویش به کار می‌گیرند در حالی که گمان می‌کنند در مسیر خوشبختی گام بر می‌دارند.



در ششمین آیه مورد بحث سخن از مسأله توبه کامل به میان آمده و آن را برای کسانی معرفی می‌کند که  
اولاً از روی جهل و نادانی، عدم آگاهی به اثرات شوم و عواقب دردناک گناه کار بدی را انجام داده‌اند؛

و ثانیاً بزودی از کار خود پشیمان شده و به سوی خدا باز می‌گردند؛ اینها هستند که مشمول رحمت الهی می‌گردند و خدا توبه آنان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

روشن است که منظور از «جهالت» در این آیه، جهالت مطلق که موجب عذر است نیست؛ زیرا در زمینه جهل مطلق گناهی وجود ندارد؛ بلکه منظور جهل نسبی است یعنی آگاهی کامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد.

و اما جمله يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ به عقیده جمعی از مفسران به معنی قبل از مرگ است، در حالی که اطلاق کلمه «قریب» به این معنی که گاه پنجاه سال یا بیشتر طول می‌کشد مناسب به نظر نمی‌رسد، روایاتی را هم که طرفداران این نظریه به آن استدلال کرده‌اند اشاره‌ای به تفسیر این آیه ندارد، بلکه بیان مستقل و جداگانه‌ای است. (دقت کنید)

ولی بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته‌اند - یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا باز گردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات

گناه را بطور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی ممکن است که در فاصلهٔ نزدیکی (قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید) از آن پشیمان شود؛ در غیر این صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقی خواهد ماند. پس توبهٔ کامل توبه‌ای است که بزودی انجام پذیرد و کلمهٔ «قریب» از نظر لغت و فهم عرف نیز با این معنی تناسب بیشتری دارد.



در هفتمین و آخرین آیهٔ مورد بحث، در مورد مسألهٔ زکات و آثار آن دستور می‌دهد  
«از مؤمنان زکات بگیر!» (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً)

سپس در ادامهٔ این بیان به آثار اخلاقی و معنوی زکات اشاره کرده می‌فرماید: «تو با این عمل، آنها را پاک می‌کنی، و نمو و رشد می‌دهی!» (تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا) آری! پرداختن زکات آنها را از دنیا پرستی و بخل و امساک، پاک می‌کند و نهال نوع دوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در نهاد آنان پرورش می‌دهد. اضافه بر این، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و محرومیت به وجود می‌آید، با انجام این فریضهٔ الهی بر چیده می‌شود و صحنهٔ اجتماع از آن پاک می‌گردد؛ بنابراین زکات، هم رذائل اخلاقی را از میان می‌برد و هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می‌کند، و این همان چیزی است که ما در این بحث به دنبال آن هستیم؛ یعنی، تأثیر عمل نیک و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیهٔ حجاب به چشم می‌خورد؛ می‌فرماید: «وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ؛ هنگامی که از آنها (همسران پیامبر ﷺ) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می‌خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است!»<sup>۱</sup>

این تعبیر نیز نشان می‌دهد که رعایت عفت در عمل، باعث پاکی قلب است و بعکس، ترک عفت، قلب و روح انسان را آلوده می‌کند و مایهٔ پرورش رذائل اخلاقی است.

## نتیجه:

هدف از شرح آیات بالا این بود که تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم؛ و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود؛ زیرا تکرار گناه و زشتیها از یک سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجاً به صورت ملکات رذیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!



## چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی

آنچه در بالا در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله:

۱- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ فَإِذَا أَذْتَبَ ذَنْبًا حَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُعْطَى الْبَيَاضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشن است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می شود، در آن نقطه روشن، نقطه سیاهی پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه برطرف می گردد؛ و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فزونی می رود تا تمام نقطه روشن را بپوشاند؛ هنگامی که نقطه روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی گردد؛ و این همان است که خداوند عزوجل فرموده: چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دلهايشان نشسته است!»<sup>۱</sup>

این روایت بخوبی نشان می دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن

از فضائل است، تا آنجا که روح بکلی تاریک می شود و پلهای پشت سر ویران می گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت!

۲- در وصیتنامه معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزند رشیدش امام حسن علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ؛ نیکی عادت است!»<sup>۱</sup>

همین مضمون در کنز العمال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَ الشَّرُّ لِحَاجَةٌ؛ نیکی عادت است و شر لجاجت است!»<sup>۲</sup>

باز همین معنی به شکل دیگری در سخنان امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام دیده می شود، فرمود: «أَحِبُّ لِمَنْ عَوَّدَ مِنْكُمْ نَفْسَهُ عَادَةً مِنَ الْخَيْرِ أَنْ يَدُومَ عَلَيْهَا؛ دوست دارم کسی که از شما عادت نیکی را پذیرفته است آن را پیوسته ادامه دهد!»<sup>۳</sup>

از این روایات می توان استفاده کرد که تکرار عمل اعم از نیک و بد سبب می شود که حالتی در نفس به عنوان عادت به نیکی یا بدی پیدا شود؛ یا به تعبیر دیگر، خلق و خوی خاصی از آن شکل گیرد و همان خلق و خوی در آینده مبدأ اعمال مشابه می شود؛ در نتیجه، هم اعمال نیک و بد، در ایجاد اخلاق نیک و بد اثر می گذارد و هم اخلاق نیک و بد در ایجاد اعمال نیک و بد مؤثر است (تأثیر متقابل).

۳- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در همان وصیتنامه معروف امام حسن علیه السلام می خوانیم: «وَ عَوَّدَ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ؛ خود را به شکیبایی در برابر نامالایمات عادت ده! و چه نیک است شکیبایی در طریق حق!»<sup>۴</sup>

در اینجا نیز به روشنی رابطه «عادت» که زاینده تکرار عمل است با خلق و خوی شکیبایی و صبر دیده می شود.

۴- در بسیاری از روایات توبه آمده است که باید در توبه از گناه، تعجیل کرد و از «تسویف» یعنی به عقب انداختن آن پرهیز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و باگذشت زمان تبدیل به یک خلق و خوشود؛ در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ إغْتِرَارٌ، وَ طَوْلُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ... وَ الْأَصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ أَمْنٌ لِمَكْرِ اللَّهِ؛ تأخیر توبه

۱. کنز العمال، حدیث ۲۸۷۲۲.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴. بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۹۹.

موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی‌اعتنایی به مجازات الهی است.»<sup>۱</sup>

تعبیر جالب دیگری در حدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شده است، دیده می‌شود، می‌فرماید: «مَنْ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَرَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتَرَّ عَلَيْهِ، وَ يَقَاعُ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ وَ أُسَيِّتِ الْحَفَظَةَ مَا كَانَتْ تَكْتُمُ عَلَيْهِ؛ کسی که توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند به سوی او باز می‌گردد؛ و به اعضاء و جوارح او دستور داده می‌شود که گناه را مکتوم دارند و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دستور داده می‌شود، و فرشتگان نویسنده اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می‌سپارند.»<sup>۲</sup>

این تعبیر نشان می‌دهد که توبه، آثار گناه را می‌شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می‌گرداند.

همین معنی بطور آشکارتر در حدیث علوی آمده است، می‌فرماید: «الْتَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَ تَغْسِلُ الذُّنُوبَ؛ توبه قلبها را پاک می‌کند و گناهان را می‌شوید!»<sup>۳</sup>

این تعبیر نیز بخوبی نشان می‌دهد که گناه آثاری بر قلب می‌گذارد که تدریجاً به صورت خلق و خوی باطنی در می‌آید و توبه این آثار را می‌شوید و اجازه نمی‌دهد تشکیل خلق و خوی دهد.

تعبیر به «طهور» بودن «توبه» در روایات متعدد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است.<sup>۴</sup>

در مناجاتهای پانزده گانه معروف و بسیار پرمعنای امام علی بن الحسین (علیه السلام)، در مناجات اول که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است: «وَأَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي فَأَحْيَيْهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَ بَعْثِي؛ خداوند! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلبم شده و از تو می‌خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من!»<sup>۵</sup>

آری! گناه روح و جان انسان را آلوده‌تر می‌کند و بر اثر تکرار چنان می‌شود که گویی مرده است؛ و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می‌شود!

۲. کنز العمال، حدیث ۱۰، صفحه ۷۹.

۱. بحار، جلد ۶، صفحه ۳۰.

۴. بحار، جلد ۶۹، صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۱، صفحه ۱۳۳.

۳. غرر الحکم، شماره ۳۸۳۷.

۵. بحار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲.

بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی الله، برای تحکیم پایه‌های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر می‌گذارد؛ اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می‌آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می‌کشانند.



## ۷- رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می‌تواند تغذیه در اخلاق و روحيات و ملکات نفسی اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجب باقی نمی‌ماند.

بسیار می‌شود که یک حالت بحرانی روحی و غم و اندوه شدید جسم را در مدّت کوتاهی، ضعیف و پژمرده و ناتوان می‌سازد، موهای انسان را سفید، چشم را کم نور، قوّت و توان را از دست و پا می‌گیرد؛ عکس این مسأله نیز صادق است که حالات خوب جسمانی در روح انسان اثر می‌گذارد، روح را شاداب و فکر را قوّت می‌بخشد.

از قدیم الایام تأثیر غذاها بر روحيات اخلاق انسانی مورد توجه دانشمندان بوده است و حتی این مطلب جزء فرهنگ توده‌های مردم شده است؛ مثلاً، خونخواری را مایه قساوت و سنگدلی می‌شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است. در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه‌های روشنی برای این معنی دیده می‌شود.

از جمله در آیه ۴۱ سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضدّ اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می‌فرماید:

«آنها کسانی هستند که خدا نخواسته است دل‌هایشان را پاک کند (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ...!)»

و بلافاصله در آیه بعد می‌فرماید: «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّخْتِ؛ آنها بسیار به

سخنان تو گوش فرا می دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می خورند!»  
این تعبیر نشان می دهد که آلودگی دل‌های آنها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرد که هیچ ارتباطی با جمله «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» نداشته باشد.

و از این جا روشن می شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آئینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است.

در آیه ۹۱ سوره مائده درباره شراب و قمار می فرماید: «شیطان می خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کند؛ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ».

بی شک عداوت و بغضاء دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می تواند در شکل گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد.

در آیه ۵۱ سوره مؤمنون می خوانیم: «ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً».

بعضی از مفسران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می کند و سرچشمه عمل صالح می شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می گردد.<sup>۱</sup>

در تفسیر «روح البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده:

عشق و رقت آید از لقمه حلال!

علم و حکمت زاید از لقمه حلال

۱. به تفسیر نمونه، جلد ۱۴، ذیل آیه ۵۱ مؤمنون مراجعه شود.

لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها

و در شعر دیگری نقل می‌کند:

گوهر دریای تو شفاف نیست!<sup>۱</sup>

قطره باران تو چون صاف نیست

در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است.<sup>۲</sup>



### رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالا در آیات قرآنی کمرنگ است، و تنها اشارتی به چشم می‌خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و تغذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده‌ای دارد که نمونه‌هایی از آن را در ذیل از نظر می‌گذرانیم:

در یک سلسله از روایات، به رابطه تغذیه با سوء اخلاق اشاره شده است از جمله:

۱- در روایات متعددی می‌خوانیم: یکی از شرایط استجاب دعا پرهیز از غذای حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصی نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: «أُحِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي؛ دوست دارم دعای من مستجاب شود!» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَلَا تُدْخِلْ بطنَكَ الْحَرَامَ؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما!»<sup>۳</sup>

همین معنی از همان بزرگوار با تعبیر دیگری آمده است، می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند!»<sup>۴</sup>

با توجه به این که در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوت‌مند برخیزد مستجاب نمی‌کند!»<sup>۵</sup> می‌توان نتیجه گرفت که غذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوت‌مند می‌کند؛ و به همین دلیل، دعای حرام‌خواران مستجاب نمی‌شود. و از اینجا به رابطه نزدیکی که در میان ناپاکی

۱. «روح البیان»، جلد ۶، صفحه ۸۸.

۲. تفسیر «اثنی عشری»، جلد ۹، صفحه ۱۴۵.

۳. بحار، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۳.

۴. همان مدرک، صفحه ۳۷۲.

۵. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۵.



درون و تغذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد.

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشکر لجوج و قساوتمند کوفه، هنگامی که ملاحظه کرد آنها حاضر به سکوت و گوش دادن به سخنانش نیستند، فرمود: (آری! شما حاضر به شنیدن سخن حق نیستید زیرا) **مُلِئْتُ بِطُؤُنِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ**؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است (و هرگز حقایق را درک نمی کنید!)<sup>۱</sup>

۲- در روایات دیگری آمده است؛ که رابطه ای در میان خوردن غذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جمله، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: **«مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَنْ تُقْبَلَ لَهُ صَلَاةُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالْتَارُ أَوْلَى بِهِ وَ إِنَّ اللُّقْمَةَ الْوَاحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ**؛ هرکسی لقمه ای از غذای حرام بخورد تا چهار شب نماز او قبول نمی شود، و تا چهار روز دعای او مستجاب نمی گردد؛ و هر گوشتی که از حرام برآید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است؛ و حتی یک لقمه نیز باعث رویدن گوشت می شود!»<sup>۲</sup>

بدیهی است برای قبولی نماز، شرایط زیادی لازم است، از جمله حضور قلب و پاکی دل، اما غذای حرام پاکی قلب و صفای دل را از انسان می گیرد.

۳- در روایات متعدّد دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آمده است که: **«مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ»**؛ کسی که چهار روز گوشت را ترک کند، اخلاق او بد می شود!<sup>۳</sup>

از این احادیث بخوبی استفاده می شود که در گوشت ماده ای است که اگر برای مدّت طولانی از بدن انسان قطع شود، در روحيّات و اخلاق او اثر می گذارد، و کج خلقی و بد اخلاقی به بار می آورد.

البته استفاده زیاد از گوشت حیوانات نیز در بعضی از روایات مذموم شمرده شده، ولی از ترک آن برای مدّت طولانی نیز در بسیاری از روایات نهی شده است.

۱. نقل از کتاب «سخنان علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، صفحه ۲۳۲».

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۲۵، باب ۱۲.

۳. سفینه البحار، جلد ۱، ماده اکل.

۴- در روایات زیادی که در کتاب «اطعمه و اشربه» آمده است، رابطه‌ای میان بسیاری از غذاها و اخلاق خوب و بد، بیان گردیده به عنوان نمونه:

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمُرَّةَ ... وَ يُحَسِّنُ الْخُلُقَ؛ بر شما لازم است که از زیت (زیت به معنی روغن زیتون یا هرگونه روغن مایع است) استفاده کنید، زیرا صفا را از بین می‌برد... و اخلاق انسان را نیکو می‌کند!»<sup>۱</sup>

۵- در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: که از کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل می‌کند «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَبْلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدَّرَاجِ؛ کسی که دوست دارد خشم او کم شود گوشت دراج را بخورد!»<sup>۲</sup>

از این تعبیر بخوبی استفاده می‌شود که رابطه‌ای میان تغذیه و خشم و بردباری وجود دارد.

۶- در روایت مشروحه‌ای از تفسیر عیاشی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده درباره‌ی این که چرا خداوند خون را حرام کرده می‌فرماید: «وَ أَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْكَلْبَ وَ قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَ قِلَّةَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةَ لَا يُؤْمَنُ أَنْ يَقْتَلَ وَ لَدَّهُ وَ الْدَيْهَ ...؛ این که خداوند خوردن خون را حرام کرده به خاطر آن است که سبب جنون و سنگدلی و کمبود رأفت و مهربانی می‌شود ... تا آنجا که ممکن است فرزند و یا پدر و مادرش را به قتل برساند!»

در بخش دیگری از این روایت می‌فرماید: «وَ أَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَ فَسَادِهَا وَ قَالَ إِنَّ مَدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَايِدِ الْوَتَنِ وَ يُورِثُ إِزْتِعَاشًا وَ يَذْهَبُ بِنُورِهِ وَ يَهْدِمُ مُرَوَّتَهُ؛ و اما شراب، خداوند آن را به خاطر تأثیر و فسادش حرام کرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان می‌شود، و نور (معنویت) او را از بین می‌برد، و شخصیت او را ویران می‌سازد!»<sup>۳</sup>

۷- در روایات متعددی که در کافی درباره‌ی انگور آمده است رابطه‌ی میان خوردن انگور و برطرف شدن غم و اندوه دیده می‌شود؛ از جمله، در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: «شَكَى نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْعَمَّ فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَكْلِ الْعِنَبِ؛

۱. همان مدرک، صفحه ۱۲.

۲. فروغ کافی، جلد ۶، صفحه ۳۱۲. (درج پرنده‌ای است شبیه به کبک که گوشت لذیذی دارد)

۳. تفسیر برهان، جلد ۱، ذیل آیه ۳، سوره مائده، ص ۴۳۴. و مستدرک، جلد ۱۶، صفحه ۱۶۳.

یکی از پیامبران الهی از غم و اندوه (و افسردگی) به پیشگاه خداوند متعال شکایت کرد؛ خداوند متعال به او دستور داد که انگور بخورد!<sup>۱</sup>

این حدیث تأکید بیشتری است بر مسأله ارتباط تغذیه با مسائل اخلاقی.

۸- در احادیث متعددی نیز رابطه خوردن انار و از میان رفتن وسوسه‌های شیطانی و به وجود آمدن نورانیت قلب دیده می‌شود؛ از جمله، در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرمود: «مَنْ أَكَلَ زُمَانَةً عَلَى الرَّيْقِ انَّارَتْ قَلْبُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا؛ کسی که یک انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانی می‌کند».<sup>۲</sup>

۹- در روایت متعددی در باب «خوردن» عبارتی دیده می‌شود که همه نشانه ارتباط تغذیه با روحیات و مسائل اخلاقی است؛ از جمله، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به جعفر (ابن ابی طالب) فرمود: «يَا جَعْفَرُ كُلِّ السَّفَرِ جَلَّ فَإِنَّهُ يُقْوِي الْقَلْبَ وَ يُشْجِعُ الْجَبَانَ؛ ای جعفر! «به» بخور قلب را تقویت می‌کند و ترسو را شجاع می‌سازد!»<sup>۳</sup>

۱۰- در بعضی از احادیث رابطه میان غذای اضافی و سنگدلی و قساوت و عدم پذیرش موعظه دیده می‌شود؛ از جمله، در کتاب «اعلام الدین» از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ فُضُولَ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسِمُ الْقَلْبَ بِالْقَسْوَةِ وَ يُبْطِئُ بِالْجَوَارِحِ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يَصُمُّ الْهِمَمَ عَنِ سِمَاعِ الْمَوْعِظَةِ؛ از غذای اضافی بپرهیزید که قلب را پر قساوت می‌کند و از اطاعت حق تنبل می‌سازد و گوش را از شنیدن موعظه کر می‌نماید!»

فضول الطعام (غذای اضافی) ممکن است اشاره به پر خوری باشد یا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذیه و مسائل اخلاقی خبر می‌دهد.

همین معنی در بحار الانوار از بعضی از روایات اهل سنت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.<sup>۴</sup>

از این حدیث بخوبی استفاده می‌شود که غذای اضافی سه پیامد سوء دارد: قساوت می‌آورد؛ انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می‌کند؛ و گوش شنوا را در برابر مواظب از انسان می‌گیرد!

این مطلب کاملاً محسوس است که وقتی انسان غذای زیاد و سنگین می‌خورد

۲. همان مدرک، صفحه ۳۵۴، حدیث ۱۱.

۴. بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۲.

۱. کافی، جلد ۶، صفحه ۳۵۱، حدیث ۴.

۳. همان مدرک، صفحه ۳۵۷، حدیث ۴.

عبادات را به زحمت به جا می‌آورد و نشاطی برای عبادت ندارد بعکس هنگامی که غذای ساده و کم می‌خورد قبل از اذان صبح بیدار است نشاط دارد و حال مطالعه و عبادت دارد.

همچنین به تجربه رسیده است هنگامی که انسان روزه می‌گیرد رقت قلب پیدا می‌کند و آمادگی بیشتر برای شنیدن مواعظ در او حاصل می‌شود؛ بعکس هنگامی که شکم پر است فکر انسان درست کار نمی‌کند و خودش را از خدا دور می‌بیند.

۱۱- در احادیث اسلامی در ارتباط نوشیدن غسل با صفای قلب، از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ لَا دَاءَ فِيهِ يُقَلُّ الْبَلْغَمَ وَ يُجَلِّي الْقَلْبَ؛ غسل شفا‌ی تمام بیماریها است و در آن بیماری نیست، بلغم را کم می‌کند و قلب را صفا می‌بخشد.»<sup>۱</sup>

### نتیجه:

از مجموع آنچه در بالا آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می‌انجامد، بخوبی استفاده می‌شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحیات و اخلاقیات وجود دارد، هرگز نمی‌گوئیم غذاها علت تامه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می‌دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه‌ساز پاکی و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها.

دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده‌های اخلاقی به خاطر هورمون‌هایی است که غده‌های بدن تراوش می‌کند و تراوش غده‌ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد؛ بر همین اساس، بعضی معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است، و از طریق غده‌ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می‌کنند اثر می‌گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده‌خو می‌کند، و گوشت خوک صفت بی‌بندوباری جنسی را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می‌سازد.

این از نظر رابطه طبیعی و مادی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر

قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می‌کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می‌سازد.

این سخن را با ذکر یک داستان تاریخی که مؤرخ معروف مسعودی در «مروج الذهب» آورده پایان می‌دهیم:

او از «فضل بن ربیع» نقل می‌کند که «شریک ابن عبدالله» روزی وارد بر «مهدی» خلیفه عباسی شد، مهدی به او گفت باید حتماً یکی از سه کار را انجام دهی، شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندانم را بر عهده بگیری، و یا غذایی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز.

هنگامی که «شریک» از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می‌گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبدالله بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت.<sup>۱</sup>



### صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می‌دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد؛ یا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است.

به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست؛ مثلاً، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه‌ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیت دو گانه و ضدّ توحیدی او، حکایت می‌کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می‌شود. حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده

۱. سفینه البحار، ماده «شُرک»، و مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۳۱۰.

شده است رشک می برد، همین صفت خود را در لابه لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسود و سنگ انداختن در مسیر سعادت او نشان می دهد.

«کبر» و «غرور» خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می باشد، و یا کمی ظرفیت در برابر مواهب الهی، اما همین صفت درونی در لابه لای اعمال بخوبی خود را آشکار می سازد، و از طریق بی اعتنایی، پرخاشگری، هتاک و تحقیر دیگران، ظاهر می شود.

و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولاً این دو را از هم جدا نکرده اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اولی به «صفات اخلاقی» تعبیر می شود و از دومی به «اعمال اخلاقی».

البته اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می گویند، البته دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می نگرد، ولی عالم اخلاق، از این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می کند.

و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می گردد.



## گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

در این فصل به سراغ اموری می‌رویم که زمینه را برای پرورش «فضائل اخلاقی» فراهم می‌سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می‌سازد، و این بحث اهمیّت فوق‌العاده‌ای در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می‌کند:

### گام اوّل: توبه

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی اللّٰه را «توبه» شمرده‌اند، توبه‌ای که صفحهٔ قلب را از آلودگیها پاک کند و تیرگیها را مبدّل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتی بتواند طریق به سوی خدا را بییماید.

مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحجّه البیضاء» که در واقع آغازگر بحثهای اخلاقی است چنین می‌گوید:

«توبه از گناه و بازگشت به سوی ستار العیوب و علام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایهٔ پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیدهٔ مقرّبان است!»

سپس اشاره به این حقیقت می‌کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می‌شوند و با اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترک اولی بود نه گناه) می‌گوید: چه اشکالی دارد که همهٔ

فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شرّ بدون جبران، خوی شیاطین است، و بازگشت به خیر بعد از شرّ، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شرّ به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است!

در واقع توبه اساس دین را تشکیل می‌دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می‌کند؛ و با توجه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجاتبخش قرار گیرد.<sup>۱</sup>

به تعبیر دیگر، بسیار می‌شود که از انسان - مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزشهایی سر می‌زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلی مایوس می‌گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز می‌ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به عنوان یک اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می‌کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند.

این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین (علیه السلام) در مناجات تائین با زیباترین صورتی بیان شده، «الهی أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبْدِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحاً، فَمَا عُدُّرٌ مَنْ اغْتَلَّ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگانت دری به سوی عفو گشوده‌ای و نامش را توبه نهاده‌ای، و فرموده‌ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست؟»<sup>۲</sup>

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده‌ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَا حِلَّتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ فَوَجَدَهَا؛ خداوند از توبه بنده‌اش بسیار شاد می‌شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد.»<sup>۳</sup>

۱. المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۶ و ۷ (باتلخیص).

۲. مناجاتهای پانزده گانه امام سجّاد (علیه السلام)، مناجات اول، بحار، جلد ۹۴ صفحه ۱۴۲.

۳. اصول کافی، جلد ۲، باب التوبه صفحه ۴۳۵، حدیث ۸.



این تعبیر که با کنایات و لطف خاصی آمیخته است، نشان می‌دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیّت برسد.



به هر حال، در بحث «توبه» مسائل زیادی مطرح است که اهم آنها، امور زیر است:

- ۱- حقیقت توبه
- ۲- وجوب توبه
- ۳- عمومیت توبه
- ۴- ارکان توبه
- ۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی
- ۶- تبعیض در توبه
- ۷- دوام توبه
- ۸- مراتب توبه
- ۹- آثار و برکات توبه



### ۱- حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می‌گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، «تَوَّاب» (یعنی بسیار بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

در واقع واژه «توبه» مشترک لفظی یا معنوی است میان «خدا» و «بندگان» (ولی هنگامی که به بنده نسبت داده شود با کلمه «الی» متعدی می‌شود و هنگامی که خدا نسبت

داده شود با کلمه «علی»<sup>۱</sup>

در «المحجّة البيضاء» درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست «علم» و دوم «حال» و سوم «فعل» که هر کدام علت دیگری محسوب می شود. منظور از «علم» شناخت اهمّیت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می شود و چون می داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می گردد؛ و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می شود.

در زمان حال آن عمل را ترک می گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترک گناهی که سبب از دست دادن محبوب می گردد می گیرد، و نسبت به گذشته در صدد جبران بر می آید. در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی می شود که سرچشمه ندامت است، و آن ندامت سبب موضع‌گراییهای سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می گردد.<sup>۲</sup> این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده اند، و می گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می کند.

## ۲- وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است؛ در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه ای خالص و بی شائبه، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند.»

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امت‌های منحرف مأموریت می یافتند، یکی

۱. تفسیر فخر رازی و تفسیر صافی، ذیل آیه ۳۷، سوره بقره.

۲. المحجّة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۵.

از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چراکه بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمبر بزرگ خداوند هود عَلَيْهِ السَّلَام از نخستین سخنانش این بود: «وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ؛ ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!» (سوره هود، آیه ۵۲)

پیامبر بزرگ دیگر صالح عَلَيْهِ السَّلَام نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید: «فَأَسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ؛ از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!» (سوره هود، آیه ۶۱)

حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام نیز با همین منطق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است!» (سوره هود، آیه ۹۰)

در روایات اسلامی نیز بر مسأله و جوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله:

۱- در وصیت امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام به فرزندش امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم: «وَأَنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن!»<sup>۱</sup>

البته با توجه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود، منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «يَا بْنَ مَسْعُودَ لَا تَقْدِمِ الذَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ، وَلَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَآخِرِ الذَّنْبَ؛ ای ابن مسعود! گناه را مقدم مشمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترک کن)!»<sup>۲</sup>

۳- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم: «مُسَوِّفُ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجَلِ عَلَى أَعْظَمِ الْخَطَرِ؛ کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)!»<sup>۳</sup>

۱. بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۰۴.

۲. بحار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸.

۳. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۰.

۴- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْمُؤْمِنِ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست!»<sup>۱</sup>

این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است.

علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی - خواه یقین باشد یا احتمالی - باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلم و قطعی است.

بنابراین، ادله اربعه بر وجوب توبه دلالت می کند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادله چهارگانه ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می باشد، و در علم اصول این مسأله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در فوریت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود.

### ۳- عمومیت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معینی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سن و سال و عصر و زمان خاصی در آن مطرح نیست.

بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول درگاه الهی خواهد بود.

تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت؛ قرآن می گوید:

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ توبه کسانی که کارهای بدی انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند (و در عالم برزخ توبه می کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است!»<sup>۱</sup>

در داستان فرعون می خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آبها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست، و من از مسلمین هستم!»<sup>۲</sup> ولی بلافاصله جواب شنید: «آلثَّنْ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ الان ایمان می آوری؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبهات در این حال پذیرفته نیست!)»<sup>۳</sup>

درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حُدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!»

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ؛ اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت، این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا

۲. سوره یونس، آیه ۹۰.

۱. سوره نساء، آیه ۱۸.

۳. سوره یونس، آیه ۹۱.

شده و آنجا کافران زیانکار شدند.»<sup>۱</sup>

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه‌اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه‌ها معمولاً جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد.

بنابراین توبه تنها در یک مورد پذیرفته نیست و آن جایی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد.

بعضی چنین پنداشته‌اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست:

اول در مورد شرک و بت پرستی زیرا قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَهُ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می‌بخشد!»<sup>۲</sup>

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرک توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می‌شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرک از دنیا برود مشمول غفران و عفو الهی نخواهد شد، در حالی که اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناہانی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است.

کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد شد ولی شامل مؤمنان می‌شود، اما توبه سبب آمرزش همه گناہان حتی شرک خواهد شد.

دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله‌های دور، و نیز باید از گناہانی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ

۲. سوره نساء، آیه ۴۸.

۱. سوره غافر، آیات ۸۴ و ۸۵.

يُتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند سپس بزودی توبه می‌کنند، خداوند توبهٔ چنین اشخاص را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.»

ولی این نکته قابل توجه است که بسیاری از مفسران این آیه را بر توبهٔ کامل حمل کرده‌اند زیرا مسلم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناهانی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبهٔ آنان پذیرفته می‌شود، و در تاریخ اسلام نمونه‌های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صف دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس باز گشتند و از دوستان مخلص شدند.

همچنین مسلم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبهٔ او پذیرفته خواهد شد.

در حدیث معروفی از پیامبر خدا ﷺ می‌خوانیم که فرمود: هر کس یکسال قبل از مرگش توبه کند خدا توبهٔ او را می‌پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبهٔ او را می‌پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبهٔ او مورد قبول خداوند واقع می‌شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را پذیرا می‌شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است! کسی که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبهٔ او را می‌پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد است! کسی که قبل از آن که جاننش به گلو رسد (در آخرین لحظهٔ حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبهٔ او را می‌پذیرد!<sup>۱</sup>

البته منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلاً، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را بپردازند و سپس توبه کند.

آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله:

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۵ (باب صحّة التّوبه فی آخر العمر، حدیث ۵).

۱- در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲- در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ اما آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می‌پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

درست است که این آیه بعد از بیان حدّ سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده‌ای که شامل همه گناهان می‌شود.

۳- در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: «إِنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَ اصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ هرکس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می‌شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است.»

در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می‌گیرد، قابل توبه و بازگشت ذکر شده است.

۴- در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند، و بر گناه اصرار نمی‌ورزند با این که می‌دانند.»

در این جا نیز با توجه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می‌شود، چرا که بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشان، و در این آیه نسبت به همه آنها و عده پذیرش توبه داده شده است، عمومیت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می‌شود.

۵- در آیه دیگری (آیه ۳۱ سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید.»

واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای شمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست.



این نکته قابل دقت است که در آیات بالا در بعضی از موارد روی مسأله اسراف تکیه شده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعده آمرزش همه این عناوین بطور گسترده، در صورت توبه داده شده است؛ بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسراف بر خویشتن از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد. در این باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است. این روایات را می توانید در کتابهای: بحار الانوار<sup>۱</sup> و اصول کافی<sup>۲</sup> و در المنثور<sup>۳</sup> و کنز العمال<sup>۴</sup> و تفسیر فخر رازی<sup>۵</sup> و تفسیر قرطبی<sup>۶</sup> و تفسیر روح البیان<sup>۷</sup> و تفسیر روح المعانی<sup>۸</sup> و کتب دیگر مطالعه فرمایید، و شاید بتوان گفت این حدیث از احادیث متواتر است.

#### ۴ - ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران مافات است؛ یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

۱- در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۹، و جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

۳. الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

۴. کنز العمال، حدیث ۱۰۱۸۷ و ۱۰۲۶۴.

۵. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۷ ذیل آیه فوق.

۶. تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۶۶۲ ذیل آیه فوق.

۷. تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۷۸، ذیل آیه فوق.

۸. روح المعانی، جلد ۴، صفحه ۲۳۳.

التَّوَابُ الرَّحِيمُ؛ مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می‌پذیریم، و من تواب رحیم هستم.»

۲- و در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مسئله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و مجازات سخت آنها می‌افزاید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

۳- و در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ؛ مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند.»

و در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید کذب (وارد کردن اتهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می‌افزاید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می‌بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۵- و سرانجام به صورت یک قانون کلی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل می‌خوانیم: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده‌اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده‌اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است.»

۶- شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن جا که می‌فرماید: «وَ أَنْتَ لِعَفَاؤِ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى؛ من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می‌آمرزم و می‌بخشم.»

در این جا علاوه بر مسئله بازگشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسئله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است.

در واقع گناه نور ایمان را کم می‌کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می‌سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

۷- باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می‌فرماید: «أَنْتَ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از

روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

از مجموع آیات فوق، منطبق قرآن در مسأله توبه کاملاً آشکار می شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن استغفرالله! نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده ای دارد که هرگونه جبران مافات را شامل می شود، از جمله:

۱- شخص توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها بازگرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته اند به وارثان آنها برساند.

۲- اگر حیثیت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لگه دار کرده باشد باید از او حلیت بطلبد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد.

۳- اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفاره دارد (مانند ترک روزه عمداً و شکستن عهد و نذر) کفاره آن را بدهد.

۴- با توجه به این که گناه قلب را تاریک می سازد، باید آنقدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد.

جامعترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است. کسی در محضر آن حضرت گفت: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ** گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفتم و فرمود:

«**نَكَلْتِكَ أُمَّكَ أَتَدْرِي مَا الْأَسْتِغْفَارُ؟ الْأَسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ؛** مادرت بر عزای تو

بگرید، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است!»

سپس افزود: «وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ؛ استغفار یک کلمه است اما شش معنی (و مرحله) دارد.»

«أَوَّلُهَا التَّدَمُّ عَلَى مَا مَضَى؛ نخست، پشیمانی از گذشته است.»  
 «وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا؛ دوم، تصمیم بر ترک آن برای همیشه است.»  
 «وَالثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمُخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ؛ سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آنها باز گردانی، به گونه‌ای که هنگام ملاقات پروردگار حق کسی بر تو نباشد.»

«وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا؛ چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حق آن را به جا آوری (و قضایا کفاره آن را انجام دهی).»  
 «وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُدْبِئُهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَشْأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ؛ پنجم این که گوشته‌ایی که به واسطه حرام براندامت روئیده، با اندوه برگناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن بروید.»  
 «وَالسَّادِسُ أَنْ تُدَيِّقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتَهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را چشیده‌ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طی این مراحل بگو استغفر الله!»<sup>۱</sup>

همین معنی در روایت دیگری از کمیل بن زیاد از امیرمؤمنان علی عليه السلام نقل شده است که عرضه می‌دارد: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْعَبْدُ يُصِيبُ الذَّنْبَ فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فَمَا حَدُّ الْإِسْتِغْفَارِ؟؛ ای امیرمؤمنان! انسان گناهی می‌کند و از آن استغفار می‌نماید، حد استغفار چیست؟»  
 امام فرمود: «يَا بَنَ زِيَادٍ، التَّوْبَةُ؛ ای کمیل بن زیاد! حد آن توبه است.»  
 کمیل می‌گوید: «قُلْتُ بَسْ؛<sup>۲</sup> گفتیم: همین کافی است!»  
 «قَالَ: لَا؛ فرمود: نه»

«قُلْتُ فَكَيْفَ؟؛ عرض کردم پس چگونه است؟»  
 «قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَصَابَ دَنْبًا يَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِالتَّحْرِيكِ؛ فرمود: هنگامی که انسان گناهی مرتکب می‌شود، استغفار را به عنوان سرآغاز حرکتی بر زبان جاری کند.»

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷.  
 ۲. این کلمه همان کلمه فارسی بس می‌باشد.

«قُلْتُ وَ مَا التَّحْرِيكُ؛ عرض کردم منظور از حرکت چیست؟»

«قَالَ: الشَّفَتَانِ وَ اللِّسَانُ يُرِيدُ أَنْ يَتَّبِعَ ذَلِكَ بِالْحَقِيقَةِ؛ فرمود: لبها و زبان به گردش در

می‌آید و مقصودش این است که آن را با حقیقت هماهنگ سازد.»

«قُلْتُ وَ مَا الْحَقِيقَةُ؟ عرض کردم حقیقت چیست؟»

«قَالَ تَصْدِيقٌ فِي الْقَلْبِ، وَ اِضْمَارٌ أَنْ لَا يُعْوَدَ إِلَى الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَعْفَرَ مِنْهُ؛ فرمود:

منظور تصدیقی است که در دل (نسبت به قبح و زشتی گناه) حاصل شود و تصمیم بگیرد که

هرگز به گناهی که از آن استغفار کرده است باز گشت نکند.»

کمیل می‌گوید عرض کردم: «فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ؛ هنگامی این کار را

انجام دهد در زمره توبه کنندگان است؟»

«قَالَ: لَا؛ امام فرمود: نه»

کمیل می‌گوید گفتم: «فَكَيْفَ ذَاكَ؛ پس توبه حقیقی چگونه است؟»

امام فرمود: «لَا تَكَّ لَمْ تَبْلُغْ إِلَى الْأَصْلِ بَعْدَهُ؛ این به خاطر آن است که تو هنوز به اساس

و ریشه توبه نرسیده‌ای!»

کمیل عرض می‌کند: «فَأَصْلُ الْإِسْتِغْفَارِ مَا هُوَ؟؛ پس اصل استغفار، چیست؟»

امام فرمود: «الرُّجُوعُ إِلَى التَّوْبَةِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَعْفَرْتَ مِنْهُ وَ هِيَ أَوَّلُ دَرَجَةِ

الْعَابِدِينَ؛ بازگشت به توبه از گناهی که استغفار از آن کردی، و این نخستین درجه عابدان است.»

سپس امام افزود: «وَ تَرَكَ الذَّنْبَ وَ الْإِسْتِغْفَارُ إِسْمٌ وَاقِعٌ لِمَعَانٍ سِتُّ؛ ترک گناه و

استغفار اسمی است که شش معنی و مرحله دارد:

سپس همان مراحل ششگانه‌ای را که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده بود، با کمی تفاوت

بیان فرمود.<sup>۱</sup>

ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیر مؤمنان علی عليه السلام در این حدیث بیان

فرموده، کمتر توبه کاری می‌توان پیدا کرد.

ولی باید توجه داشت که بعضی از شرایط شش‌گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند

شرط پنجم و ششم، اما چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر

بعضی از محققان، قسمت اول و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ می خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ التَّائِبِ فَأَرْبَعَةٌ: النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَ تَرْكُ الْبَاطِلِ، وَ لُزُومُ الْحَقِّ، وَ الْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ؛ علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترک باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر.»<sup>۲</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء؛ بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و نوشته ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در غیر این صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه ای هرگز مقبول نیست!

همچنین کسانی که در حضور جمعیت و ملاء عام، افرادی را به دروغگویی و بی عفتی و امثال این امور متهم می سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می آیند و حلیت می طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می کنند، بی شک توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملاء عام سخنان خود را باز پس بگیرند.

به همین دلیل، در روایات متعددی می خوانیم افرادی که تهمت به مردم می زنند، و نسبتهای ناروا به اشخاص می دهند، بعد از اجرای حد شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند.

در حدیث معتبری از امام صادق ع می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی

۱. گفتار معنوی از مرحوم شهید آیت الله مطهری، صفحه ۱۳۹.

۲. تحف العقول، صفحه ۳۲.

که حدّ الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: «إِذَا تَابَ وَ تَوْبَتُهُ أَنْ يَرْجِعَ مِثْلَ قَالٍ وَ يُكْذِبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْإِمَامِ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِذَا فَعَلَ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْبَلَ شَهَادَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ» (آری) هنگامی که توبه کند و توبه‌اش به این است که از آنچه گفته باز گردد، و نزد امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه‌اش قبول است)»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری می‌خوانیم: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَعِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ، مَا اسْتَجِيبُ لَكَ، حَتَّى تَرُدَّ مَنْ مَاتَ إِلَيَّ مَا دَعَوْتُهُ إِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ؛ خَدَاوَنَدَ بِهٖ يَكِيَّ اَزْ بِيَامْبِرَانِ وَحِي فَرَسْتَادَ كِهْ بِهٖ فِلَانِ شَخْصِ بَغُو بِهٖ عَزَّتَمِ سَوَكُنْدَ اِگَرِ اَنْ قَدْرَ مِرَا بَخْوَانِي كِهْ بِنْدَهَايِ تُو اَزْ هَمَّ جِدَا شُوْد، دَعُوْتِ دَعَايِ تُو رَا اِجَابَتِ نَمِي‌كُنَمِ ( و توبه‌ات را نمی‌پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده‌اند و از دنیا رفته‌اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند!»<sup>۲</sup>

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که مسأله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبهٔ صوری یا مقطعی خواهد داشت.

آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می‌کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سحریه می‌کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می‌نمایند.

به همین دلیل، در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «الْتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَعْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ؛ كَسِي كِهْ اَزْ گِنَاهِ خُوِيْشِ تُوْبَهٗ (کامل و جامع شرایط) کند، مانند کسی است که گناهی از او سر نزده، اما کسی که گناه را ادامه می‌دهد در حالی که از آن استغفار می‌کند، مانند کسی است که استهزاء می‌نماید»<sup>۳</sup>.

## ۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟

همهٔ علمای اسلام اتفاق نظر دارند که توبه اگر جامع شرایط باشد در پیشگاه خداوند

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۳ (حدیث یک، باب ۳۷، از ابواب شهادت).

۲. بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۱۹.

۳. اصول کافی، جلد ۲ (باب التَّوْبَةِ، حدیث ۱۰) صفحه ۴۳۵.

مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می‌کند، ولی در این که آیا قبول توبه عقلی یا عقلایی یا نقلی است، بحثهایی وجود دارد.

جمعی معتقدند: سقوط عقاب و مجازات الهی بعد از توبه، جنبه تفضّل دارد؛ اگر خداوند اراده کند بعد از توبه گناه بنده‌اش را نبخشد کاملاً ممکن است همان گونه که در میان مردم نیز معمول است که اگر کسی در حق دیگری ظلم کند، سپس عذر خواهی نماید، می‌تواند او را ببخشد یا نبخشد.

در حالی که جمعی دیگر سقوط عقاب را به وسیله توبه واجب و لازم دانسته‌اند، حتی عدم پذیرش او را بعد از عذر خواهی مجرم، زشت و ناپسند می‌دانند، و این کار مسلماً بر خداوند روا نیست.

ممکن است در این جا نظر سومی را پذیرفت، و آن این که لزوم قبول توبه، امر عقلایی است، یعنی اگر چه عقل، پذیرش توبه و عذر خواهی را واجب و لازم نمی‌شمرد ولی بنای عقلای جهان بر این است که اگر کسی کار خلافی انجام داد، و بعد در مقام عذر خواهی بر آمد، و تمام آثار سوء عمل خود را جبران نمود، به گونه‌ای که گویی هیچ چیز از میان نرفته است، اگر حیثیت کسی از دست رفته بود، اعاده حیثیت نمود، و اگر حقوقی پایمال شده بود، حق را بطور کامل جبران کرد، و اگر طرف قلباً ناراحت شده بود، ناراحتی او را از طرق مختلفی از میان برد؛ در چنین شرایطی، بنای تمام عقلای جهان بر این است که عذر و توبه را می‌پذیرند، و اگر کسی نپذیرد، او را کینه‌توز و خارج از موازین انسانیّت و اخلاق می‌شمردند.

بی شک خداوند قادر متعال و بی نیاز از هر کس و هر چیز، سزاوارتر است که در این گونه موارد، توبه و عذر خواهی توبه کاران را بپذیرد و از مجازات آنها صرف نظر کند. بلکه ممکن است پا را از این فراتر گذاشت، و وجوب قبول توبه را عقلی شمرد و آن را متکی بر «قاعده قبح نقض غرض» دانست.

توضیح این که: می‌دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است؛ نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می‌دهد و روز به روز به خدا نزدیکتر می‌سازد؛ سایر واجبات و محرّمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تأثیر دارد.



در باره حج می خوانیم: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادی و معنوی آن بهره مند شوند<sup>۱</sup>

در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهی از فحشاء و منکر<sup>۲</sup> و روزه سبب تقوا<sup>۳</sup> و زکات مایه پاکي فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است.<sup>۴</sup>

در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکي از شرک، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر ... و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزت اسلام، و ... شمرده شده است.<sup>۵</sup>

به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه های تکامل او محسوب می شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به

مقام عبودیت و قرب به خداست (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)<sup>۶</sup>

بی شک و جوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه های تکامل است چرا که انسان به هر حال معصوم نیست و خطاهایی از او سر می زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند،

به یقین از تکامل بازمی ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سر زد به سوی خدا بازگرد، و تمام آنچه را در گذشته ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می پذیرد؛

چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود.

نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می زند، و

خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی نماید. کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد؛ اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از

بین می رود؛ بلکه انسان به عقب بر می گردد، چرا که تصوّر می کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر را ترک کند؛ و درست به همین

دلیل، تمام مربیان بشری خواه آنها که پایبند به ادیان الهی هستند و آنها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۱. سوره حج، آیه ۲۸.

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، اقتباس از جمله ۲۵۲.

۶. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

جبران و حرکت به سوی کمال در آنها خاموش نگردد. و به این ترتیب، قبول توبه توأم با شرایط نه تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می‌باشد.

### ۶- تبعیض در توبه

آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می‌شود؛ مثلاً، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می‌شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای همیشه ترک کند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است.

گاه گفته می‌شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می‌کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترک کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد.

ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده).

زیرا ممکن است انسان از گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قبیحتر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبضش کمتر یا مجازاتش خفیفتر یا آگاهی او نسبت به مفاسد و زیانهایش کمتر است می‌شود.

توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصی توبه می‌کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام یا عالمی از علمای اسلام این گونه توبه‌ها را بی اعتبار بشمرد، و تأکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد.

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه

دیده می شود.

مثلاً، در مورد ربا خواران می خوانیم که می فرماید: «وَ إِنْ تَبْتَغُمْ فَلَكُمْ رُئُوسُ أَمْوَالِكُمْ؛ اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می شود و) سرمایه های شما از آن شماست. (سوره بقره، آیه ۲۷۹) و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می فرماید: «أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است... مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است.» (سوره آل عمران، آیات ۸۷ و ۸۹).

و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا) توبه آنها را می پذیرد (خداوند آمرزنده و مهربان است.»

و در مورد کسانی که مرتکب عمل شنیع منافی عفت می شوند، بعد از ذکر مجازات آنها، می فرماید: «فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً؛ و اگر توبه کنند و اصلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره نساء، آیه ۱۶). و در جای دیگر بعد از اشاره به گناهی هم چون شرک، قتل نفس و زنا، و بیان مجازات سنگین آنها، می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را مبدل به حسنات می کند.» (سوره فرقان، آیه ۷۰)

گرچه قسمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد.

کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیهها، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شک توبه کامل توبه ای است که از همه گناهان صورت گیرد و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد.

## ۷- دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد؛ از یک سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه‌های «نفس اماره» سربرزند، باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله «نفس لوامه» در آید تا زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه‌های وسوسه‌ها از بیخ کنده شود.

واز سوی دیگر، از هر گناهی توبه می‌کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه‌های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صف تائبان باشد و هم در صف مجاهدان.

بعضی از علمای اخلاق بحث بی‌نتیجه یا کم‌نتیجه‌ای را در اینجا دنبال کرده‌اند که آیا مقام توبه کار جهادکننده در برابر ریشه‌های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه‌های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است.<sup>۱</sup>

این مهم نیست که کدامیک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه‌کننده چه دستوراتی را باید به کار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است:

۱- جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه‌کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکروبهای بیماری‌زا رود، احتمال آلودگی مجدد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترک اعتیاد به مواد مخدر نموده ولی هرگاه به مناطق آلوده برگردد، سرعت آلوده می‌شود.

۲- باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هرگاه در گذشته کسانی بوده‌اند که او را تشویق به گناه می‌کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد.

۳- هر زمان وسوسه‌ها و انگیزه‌های آن گناه در او پیدا می‌شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دلهاست؛ **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ**

## «الْقُلُوبُ»

(سورۀ رعد، آیه ۲۸).

۴- همواره درباره آثار زیانبار گناهی که آن را ترک گفته بیندیشد و آن آثار را نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه‌ها در او رشد کند، و وسوسه‌ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.

۵- در داستانهای پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذرانند، حتی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترک اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلاً، بیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالهاگرفتار آید.

مطالعه این امور بی شک و وسوسه‌های گناه را کم می‌کند، و به توبه دوام و ثبات می‌بخشد.

۶- به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار گناه بعد از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.

و نیز به الطاف و عنایات الهیه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!

۷- باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه‌های صحیح پرکند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی‌های سالم؛ زیرا بی‌کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه‌های بازگشت به گناه فراهم می‌سازد.

از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث **التَّائِبُ حَبِيبُ اللَّهِ** (توبه‌کننده دوست خداست) چیست؟<sup>۱</sup> گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد: **«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ**

الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد خدا گویان، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را!<sup>۱</sup>

## ۸ - مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده‌اند.

از یک نظر توبه کاران را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می‌کنند ولی بعد از مدتی توبه را می‌شکنند و به گناه باز می‌گردند بی آن که تأسّف و ندامتی از کار خویش داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس اماره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملاً مبهم و پرمخاطره است، چراکه ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکنی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شرّ» از دنیا بروند.

گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می‌کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می‌دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می‌شود و توبه را می‌شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده‌اند؛ ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می‌گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء الله بزودی توبه خواهیم کرد.

این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس اماره‌اند ولی امید نجاتشان زیادتر است. گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می‌کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می‌شوند، بی آن که بطور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، اما بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشان می‌پردازند

و عزم خویش را بر توبه جزم می‌کنند، وسیعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند. این گروه در مرحله عالی از نفس لوامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنه نزدیک می‌شوند و امید نجات برای آنها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده‌ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می‌گیرند و پا برجا می‌مانند.

درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چراکه نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است.

این گروه صاحبان نفس مطمئنه‌اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.»

سپس لباس افتخار: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي؛ سپس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم داخل شو.» در بر می‌کنند.

از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد.

مرحله اول: توبه از کفر به ایمان.

مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم.

مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک.

مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره.

مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود.

هر گروهی از بندگان خدا توبه‌ای دارند، توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه‌ای

عدم توجه در درون به خدا) است.

و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می‌کشد.<sup>۱</sup>

و توبه اولیاء الله از امور نامناسبی است که به فکر آنها می‌گذرد.

۱. مرحوم علامه مجلسی تنفس را در اینجا به همین معنی که ذکر شد تفسیر کرده ولی در بعضی از منابع لغت آمده است که تنفس گاه به معنی سخنها طولانی گفتن می‌آید.

و توبهٔ خواص از اشتغال به غیر خداست. و توبهٔ عوام از گناهان است و هر کدام از آنها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز و انجام توبه است.<sup>۱</sup>

## ۹- آثار و برکات توبه

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول درگاه خدا می شود، و آثار و برکاتش نمایان می گردد. شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است. توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی می کند، بر حذر می باشند. توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده می بینند، و همواره در صدد کسب رضای او هستند. با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهر کنندگان به توبه بخوبی می توان شناخت.

بعضی از مفسران در تفسیر آیه شریفه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوْبُوا اِلَی اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا توبه کنید، توبهٔ خالص» (سورهٔ تحریم، آیهٔ ۸) در توضیح معنی «نصوح» چنین گفته اند: مراد از توبهٔ نصوح، توبه‌ای است که مردم را نصیحت می کند که مانند آن را به جا بیاورند، چراکه آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا شخص توبه کار را نصیحت می کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز نگردد. و بعضی آن را به توبهٔ خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصوح را از مادهٔ نصاحت به معنی دو زندگی گرفته اند، چراکه رشته های دین و ایمان را که گناه پاره کرده بود، بار دیگر به هم می دوزد یا توبه کار را که از اولیاء الله جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می گرداند.<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحهٔ ۳۱.

۲. بحار الانوار، جلد ۶، صفحهٔ ۱۷.



برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است.

از جمله امور زیر است:

۱- گناهان را محو و نابود می‌کند همان‌گونه که در ذیل آیه یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً آمده است: «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببوشاند.» (سوره تحریم، آیه ۸)

۲- برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می‌کند، چنان که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً - يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً - وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً؛ به آنها (قوم نوح) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندانان را فزونی بخشد، و باغهای سرسبز و نه‌رهای جاری در اختیاران قرار دهد.»

۳- نه تنها گناه را می‌پوشاند و از بین می‌برد، بلکه آن را مبدل به حسنه می‌کند، همان‌گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند.»

۴- هرگاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آنچنان آثار گناه را می‌پوشاند که در حدیث آمده حتی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی وا می‌دارد و به اعضاء پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می‌دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می‌دهد که آن را کتمان کند به گونه‌ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور می‌یابد، هیچ کس و هیچ چیز بر ضد او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَّصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ سَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ يَسْتُرُهُ عَلَيْهِ؟ قَالَ يُنْسِي مَلَكَتَيْهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ يُوحِي إِلَىٰ جَوَارِحِهِ أُكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ، وَ يُوحِي إِلَىٰ بِقَاعِ الْأَرْضِ أُكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللَّهُ حِينَ

يَلْقَاهُ وَلَا يَسْأَلُ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ»<sup>۱</sup>

۵- توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبت پروردگار قرار می‌گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می‌کنند، و تقاضای ورود او و خانواده‌اش را در بهشت برین و جنات عدن می‌نمایند.

در حدیثی می‌خوانیم که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَى التَّائِبِينَ ثَلَاثَ خِصَالٍ، لَوْ أَعْطِيَ خِصْلَةً مِنْهَا جَمِيعَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنَجَّوْا بِهَا؛ خداوند به توبه‌کنندگان (واقعی) سه فضیلت داده است که هرگاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است.» سپس به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ؛ خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست دارد!»<sup>۲</sup> اشاره کرده می‌فرماید: «فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ؛ هرکس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد.»

بعد به آیه شریفه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ - رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می‌کنند (و می‌گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرزد، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار - پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده‌ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانشان، هرکدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی! - و آنان را از بدیها نگاه دار، و هرکس را در آن روز از بدیها نگاه داری، مشمول رحمتت ساخته‌ای و این است همان رستگاری عظیم!»<sup>۳</sup>



۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰ (باب التَّوْبَةِ، حدیث ۱).

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۳. سوره مؤمن (غافر)، آیات ۷ تا ۹.

۴. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲.

به این ترتیب می‌رسیم به پایان بحث دربارهٔ نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هرچند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلاً دربارهٔ توبه است.

آری! تا آئینهٔ قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه‌های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است.

این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.



### گام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته‌ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه‌ای مبسوط گسترده‌تر بیان کنیم.

نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده‌اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکرات و یادآوری‌هایی که همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورانیت به انوار این عبادت بزرگ الهی دانسته‌اند.

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه‌گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست بروم تمام هستیم از دست رفته، و با یادآوری سورهٔ شریفه «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می‌شوم، مگر این که کالایی از آن گرانبها تر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامهٔ آیات آمده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت

توصیه نموده‌اند!

باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می‌شود سخت پشیمان شده‌ای و فریاد بر آورده‌ای «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ؛ ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهیهایی که کردم!» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰)

باز فرض کن پاسخ منفی «کَلَّا» را از آنها نشنیدی و به در خواست تو عمل کردند و امروز به جهان بازگشته‌ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می‌خواهی انجام دهی؟!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج<sup>۱</sup> نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر فرمان تو دارند، آیا می‌دانی جهنم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصی از مردم وارد می‌شوند؟ و آیا می‌دانی که این درهای هفتگانه احتمالاً برای کسانی است که با این اعضاء هفتگانه عصیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا!

و نیز سفارش مراقبت از اعضاء خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد. از بعضی از دعاهای امام سجّاد علیه السلام در صحیفه سجّادیه بر می‌آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصی به مسأله «مشارطه» داشته‌اند.

در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می‌کند: «وَلَاكُ يَا رَبِّ شَرْطِي إِلَّا أَعُوذُ فِي مَكْرُوهِكَ، وَضَمَانِي أَنْ لَا أَرْجِعَ فِي مَذْمُومِكَ وَ عَهْدِي أَنْ أَهْجَرَ جَمِيعَ مَعْصِيَتِكَ؛ پروردگار! شرطی در پیشگاه تو کرده‌ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می‌کنم به سراغ آنچه را تو مذمت کرده‌ای نروم و عهد می‌کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم.»

۱. «فرج» اشاره به شهوت جنسی است.

از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که یاران پیامبر ﷺ درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه ۲۳ سوره احزاب می‌خوانیم: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا لِلَّهِ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند!»<sup>۱</sup>

این در حالی بود که بعضی دیگر با خدا عهد می‌بستند و شرط می‌کردند و آن را می‌شکستند. در همان سوره احزاب، در آیه ۱۵، چنین می‌خوانیم: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الْآذَانَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا؛ (گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میدان تشویق می‌کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند)»<sup>۲</sup>

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی (ع) می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّفْسَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَىٰ، وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ؛ کسی که بررسی نقصان نفس خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می‌شود؛ و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان است، مرگ برای او بهتر است»<sup>۳</sup>

کوتاه سخن این که: «مشارطه» از گامهای مهمی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می‌شود؛ و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می‌افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

### گام سوم: مراقبه

«مراقبه» از ماده «رَقَبَهُ» به معنی «گردن»، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می‌کشد، و اوضاع را زیر نظر می‌گیرد، این واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است.

این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می‌رود، و

۲. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

مرحله‌ای است بعد از «مشارطه» یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چراکه اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد.

البته پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند؛ قرآن مجید می‌فرماید: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ؛ بی‌شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقت زیر نظر دارند)!» (سوره انفطار، آیه ۱۰)

در اینجا منظور از «حافظین» همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛ آنها می‌دانند شما چه می‌کنید.»<sup>۱</sup>

و در آیه ۱۸ سوره ق می‌فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌کند مگر این که نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.» و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است.

در آیه ۱ سوره نساء می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا؛ به یقین خداوند مراقب شماست!» همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است؛ می‌فرماید: «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا؛ و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است.»

و در آیه ۱۴ سوره علق می‌خوانیم: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؛ آیا انسان نمی‌داند که خداوند (همه اعمالش را) می‌بیند؟!»

و در آیه ۲۱ سوره سبا آمده است: «وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ؛ پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چیز است.»

ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفوس گام بر می‌دارند، پیش از آن که فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند.

و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می‌جوشد، نه از برون؛ و به همین دلیل، تأثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البته توجه به «مراقبت از برون» سبب می‌شود که پایه‌های «مراقبت از درون» محکم گردد.

در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می‌ماند که دارای گوه‌های گرانبهایی است و از یک بازار آشفته می‌گذرد، و می‌خواهد با آن بهترین متاعها را بری خود تهیه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیادان گرفته‌اند، چنین کسی اگر لحظه‌ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، آن را به غارت می‌برند، و او می‌ماند و یک عالم اندوه و افسوس.

دقیقاً همین گونه است، شیاطین جنّ و انس در این جهان انسان را احاطه کرده‌اند و هوا و هوسهای درون او را به سوی خود می‌خوانند، اگر خویش را به خدا نسپارد و مراقب اعمال خویش نباشد سرمایه ایمان و تقوای او به غارت می‌رود و دست خالی از این جهان به سرای دیگر منتقل خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است؛ از

جمله:

۱- در آیه ۱۴ سوره علق می‌خوانیم: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي؛ آیا انسان نمی‌داند که خدا او و اعمالش را می‌بیند» که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد.

و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُوا نَفْسُ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.» (سوره حشر، آیه ۱۸)

جمله وَ لْتَنْظُرُوا نَفْسُ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ در واقع همان مفهوم مراقبه را می‌رساند.

همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می‌فرماید:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام!)» (سوره عبس، آیه ۲۴)<sup>۱</sup>

۲- در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که در تفسیر احسان (در آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ

۱. آنچه در بالا آمد یکی از تفاسیر آیه است، تفسیر دیگری که در آیات سوره عبس نیز شواهدی بر آن وجود دارد این است که معنی آیه نظر کردن به طعام برای کشف نکات توحیدی و آیات عظمت خلقت است، در عین حال دو تفسیر با هم منافاتی ندارد.

فَاتَهُ يَرَاكَ؛ نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.»<sup>۱</sup>

بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم.

۳- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است که فرمود: «يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا لِقَلْبِهِ، حَافِظًا لِلسَّانَةِ؛ سزاوار است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد!»<sup>۲</sup>

۴- در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین نقل شده است: «مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْعُقَلَةِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُتَّبَهِّينِ، ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ عَنِ الْهَوَى، وَ دِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ، وَ مَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِينَ؛ کسی که مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است.»<sup>۳</sup>

۵- در حدیث قدسی می خوانیم خداوند می فرماید: «يَا بُوْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي، وَ يَا بُوْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي؛ بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوس شوند، و بدا به حال کسی که نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من نباشد.»<sup>۴</sup>

۶- در یکی از خطب امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: «فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً رَاقِبَةً رَبَّهُ وَ تَنَكَّبَ ذَنْبَهُ، وَ كَابَرَ هَوَاهُ، وَ كَذَّبَ مُنَاهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید.»<sup>۵</sup>

۷- در نهج البلاغه نیز آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّكْوَرُ قَلْبَهُ ... وَ رَاقِبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ؛ پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که

۱. کنز العمال، حدیث ۵۲۵۴، جلد ۳، صفحه ۲۲، بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴.

۲. غرر الحکم.

۳. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۸.

۴. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۴۹.

۵. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷.



تفکر قلب او را به خود مشغول داشته ... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است.»<sup>۱</sup> آری! «مراقبت» از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است؛ یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می‌زند، توجه کند. کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی الله باید بعد از «مشارطه»، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حق و تهذیب نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، و درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می‌کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هرگونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه‌های خود را از دست می‌دهد، بخصوص این که در برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد.

### گام چهارم: محاسبه

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده‌اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن بپردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبیها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می‌پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می‌کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می‌کند، به یک محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد.

روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورت حساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۳ (خطبه غزاء)

آن است؛ و هرگاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد معرض و دزد و خائن و یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید.

در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده می‌شود.

آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می‌دهد، و انسانها را به دقت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می‌کند؛ از جمله، می‌فرماید:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - أَنْ لَا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ؛ آسمان را برافراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید)!»

در جای دیگر می‌خوانیم: «وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی (حساب روشنی) دارد...»

و نیز می‌فرماید: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛ و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.»

از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعددی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می‌کند: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ پسر! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای) از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!»

و نیز می‌فرماید: «وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ؛ اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می‌کند.»

این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، «یوم الحساب» است: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ کسانی که از

راه خدا منحرف می‌شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند!»

(سوره ص، آیه ۲۶)

مسئله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می‌سازند، و به او گفته می‌شود: «اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا؛ (در آن روز به انسان گفته می‌شود) نامه اعمالت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!»

(سوره اسراء، آیه ۱۴)

با این حال و با توجه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می‌تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می‌داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟!

بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می‌خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند.

در روایات اسلامی، مسئله از این هم گسترده‌تر است؛ از جمله:

۱- در حدیث معروف رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ؛ خویشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویشتن را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)!»<sup>۱</sup>

۲- در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابوذر می‌خوانیم: «یا أَبَاذَرُّ حَاسِبِ نَفْسِكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ غَدًا وَ زِنِ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ...؛ ای ابوذر! به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند!»<sup>۲</sup>

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علیؑ می‌خوانیم که فرمود: «مَا أَحَقَّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرَ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَ عَلَيْهَا فِی

۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۳.

۲. امالی طوسی، (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۶۱۹).

لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبهٔ خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز.»<sup>۱</sup>

در این حدیث بوضوح مسألهٔ محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است.

۴- همین معنی در حدیث امام صادق علیه السلام به شکل دیگری آمده است، می فرماید: «حَقُّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا، أَنْ يُعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عَلَى نَفْسِهِ، فَيَكُونُ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ، فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَزَادَ مِنْهَا وَ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ مِنْهَا لئَلَّا يُخْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بر هر مسلمانی که معرفت ما را دارد لازم است که اعمال خود را در هر روز و شب، بر خویشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه ای مشاهده کرد برای افزودن آن کوشش کند، و اگر سیئه ای ملاحظه نمود از آن استغفار نماید، مبدا روز قیامت رسوا گردد!»<sup>۲</sup>

۵- همین معنی از امام کاظم علیه السلام به گونهٔ دیگری روایت شده است؛ فرمود: «يَا هِشَامُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنَةً اسْتَزَادَ مِنْهُ وَ إِنْ عَمَلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی طلبد (و خدا را بر آن سپاس گوید) و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند!»<sup>۳</sup>

روایات در این زمینه فراوان است، علاقه مندان می توانند برای توضیح بیشتر به مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، ابواب الجهاد النفس، مراجعه نمایند.<sup>۴</sup>

این روایات بخوبی نشان می دهد که مسألهٔ محاسبهٔ نفس در اسلام از اهمیّت والائی برخوردار است، و کسانی که اهل محاسبهٔ نفس نیستند، از پیروان راستین ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی شوند!

در این روایات به فلسفه و حکمت این کار نیز بروشنی اشاره شده است که این کار

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴. ۲. تحف العقول، صفحه ۲۲۱.

۳. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۳.

۴. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۲ تا ۱۵۶ - همین معنی در اصول کافی، جلد ۲، باب محاسبهٔ العمل، صفحه ۴۵۳، حدیث ۲، آمده است.

می تواند مایه فزونی حسنات، و جلوگیری از سیئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند.

راستی چرا ما با امور مادی و معنوی حدّ اقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور معنوی حتی حاضر به یک حساب به اصطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجات بالاتر و والاتر است و اصولاً قابل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ، وَ السَّيِّدِ عَبْدُهُ؛ انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویش سختگیر باشد؛ حتی سختگیرتر از حساب شریک نسبت به شریکش و مولی نسبت به غلامش!»<sup>۱</sup>

این موضوع به اندازه ای مهم است که حتی جمعی از بزرگان کتابهایی در موضوع «محاسبه النفس» نوشته اند، از جمله محاسبه النفس مرحوم سید بن طاووس حلی (متوفای سنه ۶۶۴ ه. ق) و محاسبه النفس مرحوم کفعی (از علمای قرن نهم هجری) و محاسبه النفس فی اصلاح عمل الیوم و الاعتذار من الامس مرحوم حاج میرزا علی حائری مرعشی (متوفای ۱۳۴۴ ه. ق) و محاسبه النفس سید علی مرعشی (متوفای ۱۰۸۰ ه. ق) است.<sup>۲</sup>

در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می رسد:

۱- در این که چگونه باید نفس را «محاسبه» کرد و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد بازخواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «أَكْبَسُ الْكَيْسِيْنَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ؛ عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد» مردی از آن حضرت پرسید «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ؛ ای امیرمؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟»

امام ضمن بیان مشروحات چنین فرمود:

۱. محاسبه النفس سید بن طاووس، صفحه ۱۴ - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۲، حدیث ۲۲.

۲. الدرر، جلد ۲۰.

«هنگامی که صبح را به شام می‌رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید: ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی‌گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال می‌کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حقّ بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟!

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می‌آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری از او سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می‌آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می‌طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می‌گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام بر خویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می‌کند؛ هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می‌فرماید: «من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی‌کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت!»<sup>۱</sup>

آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

۲- آثار محاسبه نفس چیست؟ از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می‌شود، ولی بسیار بجاست، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره گیری کنیم:

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى عُيُوبِهِ وَ أَحَاطَ بِذُنُوبِهِ، وَ اسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَ أَصْلَحَ الْعُيُوبَ؛ کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می‌شود، و از گناهانش با خبر می‌گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می‌کند، و عیوب را اصلاح می‌نماید»<sup>۲</sup>

۲. غرر الحکم.

۱. بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۰.

و نیز از همان امام علیه السلام می خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ؛ کسی که به محاسبه خویشتن پردازد، سعادت مند می شود.»<sup>۱</sup>

و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «تَمَرَةُ الْمُحَاسَبَةِ صَلاَحُ النَّفْسِ؛ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است.»<sup>۲</sup>

بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکر کند و اگر خسراتی حاصل گشته او را ضامن بشمرد و وادار به جبران در آینده کند.

سرمایه مهم انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس اماره است.

نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می کند، که حتی جزئی ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی کند، تا در معامله مغبون نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس اماره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکار و افسونگر...!

در واقع کاری را که فرشتگان الهی در قیامت با او انجام می دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلاً سؤال کند چرا فلانجا ساکت شدی؟ و چرا در فلان مورد تکلم نمودی... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد و گرنه رشته کار از دست او بیرون می رود)؛ هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می دهد، سنگی در

۲. غرر الحکم.

۱. مستدرک، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می‌شود؛ عیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می‌کند ولی دو فرشته‌ای که مأمور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می‌کنند؛ و بالاتر از همه، خداوند همه را احصاء می‌فرماید؛ همان گونه که قرآن می‌گوید: «أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ؛ خداوند حساب آنها را نگه داشته و آنان فراموشش کرده‌اند!»

به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از آن می‌توان روش محاسبه دنیا را فراگرفت پایان می‌دهیم:

رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِي مَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِي مَا أَبْلَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِي مَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت (علیهم‌السلام) (که آیا حق آن را ادا کرده یا نه).»<sup>۱</sup>



### گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از «محاسبه» انجام می‌گیرد، مسأله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلافهایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیر دیگر، باعث جرأت و جسارت نفس است.

همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می‌کند و از آنها تحلفها و نادرستیهایی در حساب می‌بیند، در برابر آن واکنش نشان می‌دهد و به نوعی آنها را کیفر می‌دهد - از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف - کسانی که در مسیر قرب خدا گام برمی‌دارند و به سیر و سلوک

۱. محجة البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۶۷ (باتلخیص)

۲. خصال صدوق، صفحه ۲۵۳.



مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند؛ در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می‌دهد؛ یعنی، موجب جرأت و جسارت بیشتر می‌شود.

قرآن مجید تا آن حد به این مسأله اهمّیت داده که به نفس «لؤامه» سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup> و می‌دانیم نفس لؤامه همان وجدان بیداری است که صاحبش را به هنگام ارتکاب کار خلاف ملامت و سرزنش می‌کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است.

روشن است که معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کارهای خلافی که از انسان سرزده سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می‌شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذائذ زندگی در یک مدّت معین منتهی می‌شود.

در قرآن مجید به نمونه جالبی از این موضوع در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد که با آنها ترک رابطه کنند تا آنجا که زمین با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدّتی خداوند توبه آنها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّمْ يَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، و (حتی) جایی در وجود خویش برای خود نمی‌یافتند، و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که

۱. سوره قیامت، آیه ۲.

۲. معروف در میان مفسران اسلام این است که «لأ» در جمله بالا زائده و برای تأکید است. این نکته نیز قابل توجه است که برای «نفس لؤامه» تفسیرهای مختلفی ذکر شده بعضی آن را اشاره به افراد کافر و عاصی دانسته‌اند که در روز قیامت خود را ملامت می‌کنند، و بعضی اشاره به آنها در دنیا می‌دانند که شایسته ملامتند هر چند خود را ملامت نکنند؛ ولی معنی بالا (وجدان بیدار ملامت کننده) از همه مناسبتر است، چرا که قرآن به آن قسم یاد کرده، قسمی که نشانه اهمّیت فوق العاده آن است. (دَقَّتْ کَتَبِد)

خداوند توبه پذیر و مهربان است.»

(سوره توبه، آیه ۱۱۸)

جمله «وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ؛ نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسأله «معاقبه نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشتن یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

در شأن نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.» داستانی درباره «ابولبابه انصاری» نقل شده، که از یاران پیامبر ﷺ بود، ولی بر اثر سستی، از شرکت در جنگ تبوک خود داری کرد، بعداً سخت پشیمان و ناراحت گشت؛ به مسجد پیامبر ﷺ آمد و خود را به یکی از ستونها که امروزه «ستون ابولبابه»، یا «ستون توبه» معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر ﷺ بیاید و گره را بگشاید؛ یا به تعبیر دیگر، خداوند اعلام قبولی توبه او را بنماید. مدتی بر این حال ماند، سپس آیه فوق نازل شد و قبولی توبه او را اعلام کرد.

روشن است که اقدام ابولبابه، نوعی «معاقبه» و مجازات خویشتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر ﷺ و در میان یاران او نیز وجود داشته است.

جمله خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا (اعمال صالحی و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مسأله معاقبه دیده می شود؛ از جمله:

۱- امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام در اوصاف برجسته متقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آنها می فرماید: **إِنْ أَسْتَضَعَبْتَ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فِي مَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سَوْئَلَهَا فِي مَا تُحِبُّ؛** هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محروم می سازد (و از این طریق نفس

سرکش را مجازات می‌کند).»<sup>۱</sup>

منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گاه آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می‌دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به راه عصیان و نافرمانی حق نرود.

۲- در حدیث دیگری که در «غرر الحکم» از آن حضرت آمده است، چنین می‌خوانیم: «إِذَا صَعِبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْعَبْ لَهَا تَدَلُّ لَكَ؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته‌هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد!»

۳- و نیز از آن حضرت آمده است: «مَنْ دَمَّ نَفْسُهُ أَصْلَحَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَهَا؛ آن کس که نفس خویشتن را مدحت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویشتن را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است.»<sup>۲</sup>

۴- باز در حدیثی از همان امام همام، امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که فرمود: دَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَىٰ، وَ الْحِمِيَّةُ عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا؛ داروی نفس (سرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسها و پرهیز از لذات دنیا است.»<sup>۳</sup>

در حالات صحابه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علمای بزرگ و مؤمنان پاکدل، نمونه‌های فراوانی از این مطلب دیده می‌شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویشتن را در معرض معاقبه و مجازات قرار می‌دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می‌نمودند؛ از جمله:

۱- در حالات یاران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که یکی از اصحاب به نام «ثعلبه»<sup>۴</sup> که از طایفه انصار بود؛ با «سعید بن عبدالرحمن» (که از مهاجران بود) پیمان برادری داشت؛ در یکی از غزوات «سعید» به همراهی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به میدان جهاد شتافت، و «ثعلبه» در مدینه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. غرر الحکم

۳. همان مدرک، حدیث شماره ۵۱۵۳.

۴. در میان یاران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افراد زیادی بودند که نام ثعلبه داشتند، و این ثعلبه غیر از ثعلبه بن حاطب انصاری است که از پرداخت زکات خودداری کرد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می‌کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می‌آورد و در حل مشکلاتشان می‌کوشید.

روزی زن «سعید» دربارهٔ مطالبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می‌گفت، هوای نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می‌کنی؟ آیا روا است برادر مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟!<sup>۱</sup>

این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می‌گفت: «إِلَهِي أَنْتَ الْمَعْرُوفُ بِالْغُفْرَانِ وَ أَنَا الْمَوْصُوفُ بِالْعِصْيَانِ؛ خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم!»

به این ترتیب او خود را در محرومیت و تنگنا برای مجازات خویشتن نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد؛ سرانجام طی داستان مفصّلی خدمت پیامبر ﷺ رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه ۱۳۵ سوره آل عمران در حق او نازل شد، و توبه‌اش مقبول درگاه الهی افتاد وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاْحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَعْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمی‌ورزند، با این که می‌دانند!»<sup>۱</sup>

۲- در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی (قدس سرّه الشریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می‌شد، و احیاناً به بعضی طلاب درس خود پرخاش می‌کرد، با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می‌آمد، و طبق نذری که

۱. این داستان را بطور مشروح در کتب مختلفی از کتاب خزینة الجواهر صفحه ۳۲۰ نقل کرده‌اند و فخررازی در تفسیر در ذیل آیه آن را به صورت بسیار فشرده آورده است (تفسیر کبیر فخررازی، جلد ۹، صفحه ۹).

داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می‌گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در برابر این کار کوچک معاقبه می‌فرمود.

۳- یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می‌کرد که یکی از آقایان اهل منبر می‌گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین علیه السلام می‌کنم و جواب می‌شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی‌روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل یک فکر خطا و خیال باطل) این نورانیت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلامم را به حضرت، می‌شنوم.<sup>۱</sup>

کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسأله «معاقبه» و کیفرهای مناسب، نسبت به نفس اماره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تأثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره‌ای از کلمات «غزالی» در «احیاء العلوم» آمده است صحه بگذاریم که مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خوشونتبار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه‌ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می‌باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه‌هایی که در معرض هوی و هوس است، و محروم ساختن خویشتن از پاره‌ای لذات مادی و امثال آنها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السعاده: «اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلاً، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتبهی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرده و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او

۱. داستان معروف علی بن یقطین و ابراهیم جمال نیز نمونه دیگری است.

بیخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران برآید.<sup>۱</sup>



### «نیت» و «اخلاص نیت»

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحثهای اخلاقی سخن از «نیت» و «اخلاص نیت» به میان آورده‌اند و این دوا را از یکدیگر جدا ساخته‌اند؛ نیت را چیزی و اخلاص نیت را چیزی دیگر شمرده‌اند؛ ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده‌اند و مباحث خلوص نیت را در بحث نیت آورده‌اند، به گونه‌ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است.

برای تفکیک این دو، می‌توان چنین گفت: منظور از «نیت» همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه‌های مادی. بدیهی است کار هنگامی به ثمر می‌رسد که انسان با اراده قوی و خلل ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود؛ تحصیل دانش، تجارت، زارعت، کارهای تولیدی، کارهای اجتماعی و سیاسی و خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می‌رسد که با تردید و دو دلی آغاز نشود؛ و این در صورتی ممکن است که انسان قبلاً روی برنامه‌ای که می‌خواهد انجام دهد مطالعه کافی داشته باشد؛ از منافع کار و نتایج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملاً مطلع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گامهای استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند.

در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله نیز اراده و نیت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی‌رسند، و با برخورد به اندک مانعی از راه می‌مانند؛ اصولاً اراده ضعیف نیروی انسان را نیز تضعیف می‌کند و بعکس اراده قوی تمام نیروها و استعدادها را درون را بسیج می‌نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می‌آورد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به «عزم» شده است و پیامبران بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان «اولوا العزم» نامیده شده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. معراج السعاده، چاپ جدید، صفحه ۷۰۳ (با کمی تلخیص)

۲. در مقایسه الّغه آمده است که «عزم» در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است (از آنجا که به هنگام

قرآن خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ (نخست با یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکل بر خدا کن!»<sup>۱</sup>

در مورد حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا؛ ما از آدم پیمان گرفته بودیم (که نزدیک درخت ممنوع نشود و فریب شیطان را نخورد) ولی او فراموش کرده و عزم و اراده محکمی (برای وفای به عهد) در او نیافتیم.»<sup>۲</sup>

در روایات اسلامی نیز اشارات قابل ملاحظه‌ای به این معنی شده است:

از جمله، در یکی از دعاهای ماه رجب از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمٌ إِزَادَةٌ يَخْتَارُكَ بِهَا وَقَدْ نَاجَاكَ بِعَزْمِ الْإِرَادَةِ قَلْبِي؛ من بخوبی می‌دانم که برترین زاد و توشه رهروان راه تو، اراده محکمی است که تو را به وسیله آن برگزیند، و دل من با اراده محکم به مناجات تو پرداخته است.»<sup>۱</sup>

و در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نِيَّاتِهِمْ فَمَنْ صَحَّتْ نِيَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ، وَمَنْ قَصُرَتْ نِيَّتُهُ قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصَرَهُ؛ خداوند به قدر نیت‌های بندگان به آنها کمک می‌کند، کسی که نیت صحیح و اراده محکمی داشته باشد، یاری خداوند برای او کامل خواهد بود، و کسی که نیتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حق او کم خواهد شد.»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «مَا ضَعُفَ بَدَنُ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةُ؛ هنگامی که نیت محکم و قوی باشد، بدن (از پذیرش کارهای سخت و سنگین در راه وصول به مقصود) ضعیف و ناتوان نخواهد شد.»<sup>۳</sup>

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که تصمیم و عزم راسخ در کارها چگونه قدرت و توان جسمی را بالا می‌برد و به انسان نیرو و توان می‌بخشد.

یکی از دیگران معانی «نیت» تفاوت انگیزه‌ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان

تصمیم‌گیری قاطع‌گویی انسان چیزی را می‌برد و جدا می‌کند به آن عزم گفته شده است.

۱. محدث قمی در مفاتیح در اعمال ماه رجب این دعا را از اقبال ابن طاووس نقل کرده است.

۳. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۰۵، حدیث ۱۴

۲. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱.

است؛ مثلاً، انسانی که به جهاد می‌رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان‌گونه که ممکن است نیت او یاری آئین حق و دفع ظلم ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد.

در هر دو صورت در ظاهر حرکت واحدی انجام می‌گیرد، حرکت به سوی میدان جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد. روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیت خود را روشن سازد و اصلاح کند.

سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیت خود توجه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه‌های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی الله است یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق می‌باشد.

حدیث معروف *إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ* اشاره به همین معنی است، چرا که *دَقَّتْ* در ذیل حدیث، مفهوم و معنی آن را روشن می‌سازد؛ در بحارالانوار از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل شده است که فرمود: «*إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَانُوِي فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ أَمْرًا يَتَرَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ*؛ ارزش اعمال بستگی به نیتها دارد و بهره هرکس از عملش مطابق نیت اوست، کسی که به خاطر خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هجرت کند، هجرت به سوی خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرده است. و کسی که به خاطر رسیدن به مال دنیا یا به دست آوردن همسری، هجرت کند بهره‌اش همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است.»<sup>۱</sup>

حدیث «*عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَطِيَّةٌ*؛ عطایای الهی به اندازه نیت انسان است.»<sup>۲</sup> که از علی عَلِيٌّ نقل شده می‌تواند اشاره‌ای به این معنی یا معنی سابق باشد.



از مجموع آنچه در این بحث آمد بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هرکار و رسیدن به مقصود - مخصوصاً در کارهای مهم - تصمیم و عزم راسخ و استحکام

۱. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱ - در پاورقی‌های بحارالانوار آمده که این حدیث، مورد اتفاق همه علمای اسلام است. سپس به کلام بخاری در صحیحش در کتاب الایمان، صفحه ۲۳ اشاره می‌کند.

۲. غررالحکم، حدیث ۱۵۹۴.



نیت و قوت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی حاصل یا کم حاصل است.

آنها که می خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار را شروع کنند؛ و با توکل بر خداوند بزرگ پیش بروند. در اینجا این سؤال پیش می آید که قوت و قدرت اراده که در بالا به آن اشاره شد چگونه به دست می آید؟

پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکر در نتایج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را بخوبی بشناسد و از اهمیت آن آگاه و با خبر باشد، با اراده ای قوی و عزمی استوار در این راه گام می نهد.

هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضائل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی الله نمی باشد، و هر لحظه از این هدف مهم غافل شود، عقب گرد و سقوط او آغاز خواهد شد، هر اندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گامهای او، در این راه استوارتر خواهد بود.

در یک جمله باید گفت: اراده های قوی، از معرفت کامل و توجه به اهمیت هدف سرچشمه می گیرد.



## اخلاص

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم گیری تنها خدا باشد و بس.

ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصدی باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین علیهم السلام سخن از

اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی ارزش است. این از یک سو. از سوی دیگر، مسأله اخلاص از مشکلترین کارها شمرده شده به گونه‌ای که تنها اولیاء الله و بندگان خاص خدا به اخلاص کامل می‌رسند، هرچند اخلاص در هر مرحله‌ای محبوب و مطلوب است.

بهتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه‌ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگیهای خاصی دارد از نظر بگذرانیم:

در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آنها را با تعبیرات گوناگون و پرمعنی توصیف و تمجید می‌کند، از جمله:

۱- در آیه ۵ سوره بینه می‌خوانیم: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ؛ به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!»

با توجه به این که دین مفهوم گسترده‌ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می‌شود، و با توجه به این که ضمیر در «مَا أُمِرُوا» به همه پیروان مذاهب آسمانی برمی‌گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستورهای الهی به همه آنها است، اهمیت این موضوع کاملاً روشن می‌شود، این تعبیر نشان می‌دهد که همه دستورهای الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می‌گیرد.

۲- در جای دیگر همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می‌فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هرچند کافران ناخشنود باشند.» (سوره غافر، آیه ۱۴)

۳- در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام ﷺ را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می‌دهد: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ؛ بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم!» (سوره زمر، آیه ۱۱)

از این آیات و آیات متعدّد دیگر که همین معنی را می‌رساند بخوبی استفاده می‌شود

که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکین آن است.

درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را با مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیده می شود:

۱- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می کند: «وَلَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛ من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلص را!»

این تعبیر نشان می دهد که موقعیت بندگان مخلص آن چنان تثبیت شده است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

۲- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پاداش فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ شما جز به آنچه انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه ای میان اعمال و جزای آنها نیست، و بر سرخوان نعت الهی بی حساب پاداش می گیرند.)»

۳- در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند!)

۴- در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!»

۵- در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ؛ اینچنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.»

در این که میان «مخلص» و «مخلص» («خالصان» و «خالص شدگان») چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به

شرک و انگیزه‌های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می‌نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می‌روند؛ اما «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربّانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می‌برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می‌شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه‌ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می‌شود، و توان بر طرف ساختن آن را دارد، و در این راه می‌کوشد و تلاش می‌کند و موفق به اخلاص نیّت و عقیده و عمل می‌شود. اما گونه‌ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارده شده: «إِنَّ الشُّرْكَ أَحْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظَلَمْنَا؛ شرک (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!»<sup>۱</sup> در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صَعْبُ الْعُبُورِ گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می‌مانند؛ اما گویی خداوند جایزه‌کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می‌کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او بپویند، و این مخلصان را مخلص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می‌شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً اظهار عجز می‌کند.

اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می‌گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می‌گیرد، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می‌شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده‌اند.

این همان است که امیرمؤمنان علی ع طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می‌فرماید: «قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَ؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را

پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است).<sup>۱</sup>

به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی چنین آمده است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنُبُوتِهِ وَ رِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُشْرِفَةِ الطَّيِّبَةِ ... مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله اُخْتَصَّ لِلنُّبُوتِ وَ اصْطَفَاهُ بِالرِّسَالَةِ؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید.»<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان علیهم السلام روایت شده می خوانیم: «وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُهُ، خَلَصَهُ وَ اسْتَخْلَصَهُ وَ إِلَّا خَلَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَدُوِّهِ؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، وگرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد.»<sup>۳</sup>

کوتاه سخن این که: مسأله خلوص و اخلاص در نیت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

### اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ثَلَاثٌ لَا يَتَّعَلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ النَّصِيحَةُ لِإِيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند): خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن.»<sup>۴</sup>

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷. ۲. بحار، جلد ۱۴، صفحه ۵۲۰.

۳. بحار، جلد ۵، صفحه ۵۵.

۴. محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵- حدیث بطور کامل در خصال شیخ صدوق، باب الثلاثه، صفحه ۱۶۷،

نیز آمده است.

«الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي أَسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُهُ مِنْ عِبَادِي؛ اخلاص یکی از اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می‌گذارم.»<sup>۱</sup>

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَشْرَفُ نَهَائِيَّةٍ؛ اخلاص با ارزشترین مقامی است که انسان به آن می‌رسد.»<sup>۲</sup>

۴- و در تعبیر بلند دیگر می‌فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ؛ اخلاص برترین مقام ایمان است.»<sup>۳</sup>

۵- و در تعبیر پر معنای دیگری از همان امام می‌خوانیم: «فِي إِخْلَاصِ الْأَعْمَالِ تَنَافَسَ أُولُوا التُّهَيِّ وَ الْأَلْبَابِ؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است.»<sup>۴</sup>

۶- این مسأله تا آنجا اهمیّت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می‌شمرد و می‌فرماید: «بِالْإِخْلَاصِ تَتَفَاضَلُ مَرَاتِبُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۵</sup>

۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرفی می‌کند و می‌فرماید: «غَايَةُ الْيَقِينِ الْإِخْلَاصُ»<sup>۶</sup>

۸- اخلاص بقدری اهمیّت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب نجات انسان می‌گردد، چنان که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «أَخْلَصَ قَلْبِكَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ»<sup>۷</sup>

۹- اخلاص تا آن حد اهمیّت دارد که علی علیه السلام آن را عبادت مقربان درگاه خدا می‌شمرد، و می‌گوید: «الْإِخْلَاصُ عِبَادَةٌ الْمُقَرَّبِينَ»<sup>۸</sup>

۱۰- این بحث دامنه‌دار را با حدیث جالب دیگری از علی علیه السلام به پایان می‌بریم که فرمود: «طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ، وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَخْزَنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرَهُ؛ خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه می‌بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با

۱. محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵. ۲. تصنیف الغرر، صفحه ۱۹۷، رقم ۳۸۹۴.

۳. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۰. ۴. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۱۳.

۵. میزان الحکمه، ماده خلص جلد ۱، صفحه ۷۵۴.

۶. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۰۳. ۷. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۷۵ ذیل حدیث ۱۵.

۸. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۲۵ (رقم ۷۱۸).

آنچه می‌شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود.»<sup>۱</sup>



### حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء در این زمینه چنین می‌نویسد: «حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلیّ پاک باشد»، قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبِئَآ خَالِصًا سَائِعًا لِشَارِبِينَ»؛ در وجود چهارپایان برای شما درسهای عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم.<sup>۲</sup>

«شیر خالص آن است که نه رگ‌های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غلّ و غش باشد؛ نیت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد.»<sup>۳</sup>

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه‌های مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِّيْقَةً وَ مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِّيْقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ؛ هر حقیقتی نشانه‌ای دارد، هیچ بنده‌ای به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانید.»<sup>۴</sup>

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «أَمَّا عَلَآمَةُ الْمُخْلِصِ فَآرْبَعَةٌ: يَسْلِمُ قَلْبُهُ، وَ تَسْلِمُ جَوَارِحُهُ، وَ بَدَلَ خَيْرُهُ وَ كَفَّ شَرُّهُ؛ اما علائم مخلص چهار چیز است: قلبش تسلیم خداست، همچنین اعضایش تسلیم فرمان اوست، خیر خود را در اختیار مردم می‌گذارد و شرّ خود را باز می‌دارد.»<sup>۵</sup>

۱. اصول کافی، جلد، صفحه ۱۶.

۲. سورة نحل، آیه ۶۶.

۳. المحجة البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۸ (باتلخیص).

۵. تحف العقول، صفحه ۱۶.

۴. بحار، جلد ۶۹، صفحه ۳۰۴.

۳- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَسْتَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ؛ هیچ عبادت‌کننده‌ای حق عبادت خدا را به جا نمی‌آورد، مگر این که از تمام مخلوقات چشم بردارد و متوجه او شود؛ در این هنگام، خداوند می‌فرماید: این برای من خالص شده است؛ پس به کرمش او را می‌پذیرد.»<sup>۱</sup>

۴- و بالاخره امام صادق علیه السلام جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می‌فرماید: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ عَبْدٍ أَجَلَ مَنْ أَنْ لَا يَكُونُ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ؛ خداوند متعال نعمتی بزرگتر از این به بنده‌ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد.»<sup>۲</sup>

اکنون با توجه به اهمیّت فوق‌العاده اخلاص، و تأثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیّه قرب الی الله، این سؤال پیش می‌آید که اخلاص را چگونه می‌توان به دست آورد؟

بی‌شک اخلاص نیت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ مؤثری را در عالم هستی، جز ذات پاک او نشناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بداند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی‌بیند که برای او کار کند.

این حقیقت در روایات اسلامی در عبارات کوتاه و پر معنایی منعکس است: امام علی بن ابیطالب علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ؛ اخلاص میوه درخت یقین است.»<sup>۳</sup>

و از آنجا که عبادت به مقتضای وَاَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ یکی از اسباب یقین می‌باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است.»<sup>۴</sup>

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۱. ۲. همان مدرک.

۳. غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۳۰ (شماره ۹۰۳).

۴. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۷ (شماره ۴۴۴).



و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سرچشمه‌های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ میوه علم، اخلاص عمل است.»<sup>۱</sup>

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی علیه السلام به سرچشمه‌های اخلاص چنین اشاره شده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می‌باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است.»<sup>۲</sup>

### موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی ضعیفتر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می‌کنند.

بعضی از مراحل ریاضت‌کاری و آلودگی نیت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می‌یابد؛ مثل این که شیطان در نمازگزار نفوذ می‌کند و می‌گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسان مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه‌های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می‌گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می‌شود؛ مثلاً، می‌گوید: تو انسان برجسته‌ای و مردم به تو نگاه می‌کنند، اگر نماز و اعمال را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی‌خبر گاه تسلیم چنین وسوسه‌ای می‌شود، و در درّه هولناک ریا سقوط می‌کند. گاه وسوسه‌های شیطان از این هم پیچیده‌تر و پنهان‌تر است؛ مثل این که به نمازگزار می‌گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش

۱. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۶۱ (شماره ۵۵).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریاکار است، و به این ترتیب او را وادار می‌کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریاکاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر.<sup>۱</sup>

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن رهایی نمی‌یابد.

در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات اخلاص آمده است:

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْإِخْلَاصَ مَنْ يَغْلِبُهُ الْهُوَى؛ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟»<sup>۲</sup>

در حقیقت، عمده‌ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می‌سازد.

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می‌خوانیم: «قَلِيلُ الْأَمْوَالِ تَخْلُصُ لِكَ الْأَعْمَالُ؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!»<sup>۳</sup>

این نکته حائز اهمیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می‌شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می‌گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیت به نماز بر می‌خیزی مستحبات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبادا آلوده ریاگردی. و بسیار دیده‌ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبات مؤکدی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده‌اند.

و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می‌فرماید: «الَّذِينَ يُتَّقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند.»<sup>۴</sup>

این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می‌دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت

۱. محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۳۳.

۲. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۵۳، شماره ۴.

۴. سورة بقره، آیه ۲۷۴.

۳. غرر الحکم، حدیث ۲۹۰۶.

و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

### آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانباترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می‌شود، آثار فوق‌العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَزَتْ يَنْبَيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هیچ بنده‌ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی‌سازد مگر این که چشمه‌های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام علی بن ابیطالب علیه السلام می‌خوانیم: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْإِخْلَاصِ تَسْتَنْبِرُ الْبَصَائِرُ؛ به هنگام تحقق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می‌شود.»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «فِي إِخْلَاصِ النَّيِّاتِ نَجَاحُ الْأُمُورِ؛ در اخلاص نیت پیروزی در کارها است.»<sup>۳</sup>

این نکته روشن است که هر قدر نیت خالصتر باشد به باطن کارها اهمیت بیشتری داده می‌شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حدّ اعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن اهمیت داده می‌شود و کارها و برنامه‌ها توخالی می‌گردد و همین امر سبب شکست است.

و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «لَوْ خَلَصَتْ النَّيِّاتُ لَزَكَّتِ الْأَعْمَالُ؛ اگر نیت خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد.»<sup>۴</sup>



۱. عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۶۹؛ بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۴۲.

۲. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۹۰، شماره ۱۲.

۳. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۴، شماره ۶۸. ۴. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۰۳، شماره ۱۱.

## ریا کاری

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه‌ای از نشانه‌های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده‌اند.

ریا کاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر رذائل در روح و جان انسانهاست. ریا کاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می‌دارد.

ریا کاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست. با این اشاره به آیات قرآن باز می‌گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را بررسی می‌کنیم.

۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُثْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (سوره بقره، آیه ۲۶۴)

۲ - فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (سوره كهف، آیه ۱۱۰)

۳ - إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (سوره نساء، آیه ۱۴۲)

۴ - وَالَّذِينَ يُثْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (سوره نساء، آیه ۲۸)

۵ - وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (سوره انفال، آیه ۴۷)

۶ - قَوْلِيلٌ لِّلْمَصْلِيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِيْنَ هُمْ يُرَآؤْنَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (سوره ماعون، آیات ۴ تا ۷)

۱ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخششهای خود را با مَنّت و آزار باطل نسازید همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد (و همهٔ خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند!

۲ - پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

۳ - منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می‌دهد و هنگامی که به نماز بر می‌خیزند با کسالت بر می‌خیزند و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند.

۴ - و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او باشد بد همنشین و قرینی دارد.

۵ - و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می‌داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می‌کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

۶ - پس وای بر نماز گزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می‌کنند، همان کسانی که ریا می‌کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می‌نمایند!

## شرح و تفسیر

در نخستین آیه، مَنّت گذاردن و آزار دادن و ریاکردن در یک ردیف شمرده شده و همهٔ آنها را موجب بطلان و نابودی صدقات (و اعمال نیک) معرفی می‌کند بلکه تعبیراتی از این آیه نشان می‌دهد که شخص ریاکار ایمان به خدا و روز آخرت ندارد؛ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاقهای خود را با مَنّت و آزار باطل نکنید!» (یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى) سپس این گونه افراد را به کسی تشبیه

می‌کنند که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌نماید و به خدا روز رستاخیز ایمان ندارد! (كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ)

در ذیل آیه، مثال بسیار گویا و پر معنایی برای این گونه اشخاص زده و می‌فرماید: «مثل (کار) او همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد (و بذرهائی در آن افشاندن شود) و رگبار باران بر آن فرود آید (و همه خاکها و بذرها را با خود بشوید و با خود ببرد) و آن را صاف (و خالی از همه چیزها سازد)!» (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا)

این گونه اشخاص (به یقین) «از کاری که انجام داده‌اند بهره‌ای نمی‌گیرند و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند!» (لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)

در این آیه تلویحاً یک بار ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت معرفی کرده و یک بار به عنوان قوم کافر، و اعمال آنها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می‌شمرد چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریاکاری پاشیده شده که هیچ‌گونه آمادگی برای رشد و نمو ندارد. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ریاکاران خودشان همانند قطعه سنگی هستند که قشر نازکی از خاک بر آن است و هیچ‌گونه بذر مفیدی را پرورش نمی‌دهد؛ آری! قلب آنها همچون سنگ و روحشان نفوذ ناپذیر و اعمالشان بی‌ریشه و نیاتشان آلوده است.

جالب این که در آیه‌ای که پشت سر این آیه در همان سوره بقره آمده است اعمال خالصان و مخلصان را به باغی پر برکت تشبیه می‌کند که بذر و نهال صالح در آن کاشته شده و باران کافی بر آن می‌بارد و نور آفتاب از هر سو به آن می‌تابد و نسیم باد از هر طرف به آن می‌وزد و میوه و ثمره آن را مضاعف می‌سازد.

\* \* \*

در دومین آیه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخاطب قرار داده و دستور می‌دهد مسأله توحید خالص را به عنوان اصل اساسی اسلام به مردم برساند؛ می‌فرماید: «بگو من بشری همچون شما هستم (تنها امتیاز من این است که) به من وحی می‌شود که معبود شما تنها یکی است» (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ)

سپس نتیجه گیری می کند که بر این اساس، اعمال باید از هر نظر خالص و خالی از شرک باشد و می فرماید: «پس هر کس امید به لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد!» (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)

به این ترتیب، شرک در عبادت، هم اساس توحید را ویران می سازد و هم اعتقاد به معاد را؛ و به تعبیر دیگر، گذرنامه ورود در بهشت جاویدان عمل خالص است. قابل توجه این که در شأن نزول این آیه آمده است که مردی به نام «جُنْدَب بن زُهَیْر خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد من کارهایم را برای خدا به جا می آورم و هدفم رضای اوست اما هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند مسرور و شاد می شوم؛ پیامبر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ وَلَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَلَا يَقْبَلُ مَا شُورِكَ فِيهِ؛ خداوند پاک است و جز عمل پاک را نمی پذیرد و عملی که غیر او در آن شرکت داده شود مقبول او نخواهد بود!» سپس آیه فوق نازل شد.<sup>۱</sup>

در شأن نزول دیگری آمده است که مردی خدمتش عرض کرد: «من جهاد فی سبیل الله را دوست دارم و در عین حال دوست دارم مردم موقعیت مرا در جهاد بدانند.» در این هنگام آیه فوق نازل شد.<sup>۲</sup>

شبییه همین معنی در مورد انفاق در راه خدا و صلۀ رحم نیز نقل شده است<sup>۳</sup> و نشان می دهد که آیه بالا بعد از سؤالات گوناگون در مورد اعمال آلوده به اهداف غیر خدائی نازل شده است و ریاکار به عنوان مشرک و کسی که ایمان محکمی به آخرت ندارد، معرفی گردیده است.

در حدیث دیگری نیز از رسول خدا ﷺ می خوانیم که فرمود: «مَنْ صَلَّى يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ ثُمَّ قَرَأَ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...؛ کسی که نماز را به خاطر ریا بخواند مشرک شده و کسی که روزه را برای ریا به جا آورد مشرک شده و کسی که صدقه و انفاق را برای ریا انجام دهد مشرک شده سپس آیه: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ... را تلاوت فرمود.»<sup>۴</sup>

۱ و ۲ و ۳. تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، ۴۱۰۹ و

۴. الدر المنثور (طبق تفسیر المیزان، جلد ۱۳، صفحه ۴۰۷)

\* \* \*

در سومین آیه، ریا را یکی از اعمال منافقان شمرده می‌فرماید: «منافقین می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می‌دهد و هنگامی که به نماز می‌ایستند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند!» (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا)

این نکته قابل توجه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریاکاری نیز شکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می‌باشد چراکه ظاهر عمل الهی و باطن آن شیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء برنامه منافقان باشد.

\* \* \*

در چهارمین آیه، اعمال ریائی را همردیف عدم ایمان به خدا و روز قیامت و همنشینی با شیطان شمرده می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کنند و ایمان به خداوند و روز باز پسین ندارند (چراکه شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین اوست بد قرینی انتخاب کرده است» (وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا).

به این ترتیب، ریاکاران دوست شیطان و فاقد ایمان قاطع به مبدأ و معاد هستند.

\* \* \*

در پنجمین آیه، خداوند مسلمانان را از همسوئی با کفار که اعمالشان ریاکارانه و از روی هوا پرستی و خود نمائی بوده است نهی می‌کند، می‌فرماید: «مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود به خاطر هواپرستی و غرور و خودنمائی در برابر مردم بیرون آمدند! و مردم را از راه خدا باز می‌داشتند و خداوند به آنچه عمل می‌کنند احاطه (کامل) دارد.» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ)

طبق قرائنی که در آیه موجود است بتصدیق مفسران، آیه اشاره به حرکت سپاهیان



قریش به سوی میدان بدر است که به هنگام خارج شدن از مکه آلات لهو و لعب و بعضی از خوانندگان و شراب همراه خود آوردند حتی اگر دم از بت پرستی می زدند آنهم ریاکارانه و عملاً برای جلب نظر بت پرستان بود.

بعضی از مفسران نیز گفته اند از آنجا که بدر یکی از مراکز تجمع و از بازارهای عرب بود و در عرض سال گاهی در آنجا اجتماع می کردند، ابو جهل مخصوصاً وسائل عیش و نوش را با خود برد و هدفش این بود که از همه کسانی که با آنجا آشنا بودند زهر چشم بگیرد. به هر حال قرآن مؤمنان را از این گونه کارها نهی می کند و به آنها دستور می دهد که با رعایت تقوا و اخلاص بر همه مشکلات غلبه کنند و سرنوشت ریاکاران هوسباز و بی تقوا را در میدان بدر فراموش نمایند.

\* \* \*

در آخرین آیه مورد بحث، باز هم از ریاکاری به بیان دیگری نکوهش می کند و می فرماید: «وای بر نماز گزارانی که نماز را به دست فراموشی می سپارند و از آن غفلت می کنند، آنها که ریا می کنند و مردم را از ضروریات زندگی باز می دارند» (فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ).

تعبیر به «ویل» در قرآن مجید در ۲۷ مورد آمده است و غالباً در مورد گناهان بسیار سنگین و خطرناک است. به کار بردن، این تعبیر در مورد ریاکاران نیز حکایت از شدت زشتی عمل آنها می کند.

از آنچه در آیات بالا آمد زشتی این گناه و خطرات آن برای سعادت انسان آشکار می شود و بخوبی روشن می گردد که یکی از موانع مهم تهذیب نفس و پاکی قلب و روح همین ریاکاری است که نقطه مقابل آن خلوص نیت و پاکی دل است.

\* \* \*

### ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق العاده به این مسأله اهمیت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه ای از آن در ذیل اشاره می شود:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «أَخْوَفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الرَّيَا وَالشَّهْوَةَ

الْخَفِيَّةُ؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است!«<sup>۱</sup>  
ظاهراً منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه های مخفی ریاکاری است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَدْنَى الرَّيَاءِ شُرْكٌ؛ کمترین ریا شرک به خداست.»<sup>۲</sup>

۳- باز از همان حضرت آمده است که فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فِيهِ مِقْدَارٌ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ؛ خداوند عملی را که ذره ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند!»<sup>۳</sup>

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است «إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُنَادِي عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِيَّ ضَلَّ عَمَلُكَ وَ حَبَطَ أَجْرُكَ إِذْ هَبَّ فَخُذْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ روز قیامت شخص ریا کار را صدا می کنند و می گویند ای فاجر! ای حيله گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر!»<sup>۴</sup>

۵- یکی از اصحاب می گوید: پیامبر ﷺ را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: «إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشُّرْكَ، أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صَنَمًا وَلَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجْرًا، وَلَكِنَّهُمْ يُرَاتُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ من بر ائمتّم از شرک و چند گانه پرستی بیمناکم! بدانید آنها بت نخواهند پرستید و نه خورشید و ماه و قطعات سنگ را، ولی در اعمالشان ریا می کنند (و از این طریق وارد وادی شرک می شوند).»<sup>۵</sup>

۶- در حدیث دیگری از همان حضرت ﷺ نقل شده است که فرمود: إِنَّ الْمَلَكَ لَيُصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَعَدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سِجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِثْمًا أَرَادَ بِهَا؛ فرشته عمل بنده ای را با شادی به آسمان می برد هنگامی که حسنات او را به بالا می برد خداوند عزوجل می فرماید آن را در جهنّم قرار دهید، او عمل خود را به نیت من انجام نداده است!»<sup>۶</sup>

۷- باز در حدیث دیگری از همان حضرت ﷺ می خوانیم: «يَقُولُ اللَّهُ سُبحَانَهُ إِنِّي أَعْنَى الشُّرْكَاءِ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا ثُمَّ أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَ هُوَ لِلذِّي أَشْرَكَ بِهِ دُونِي؛ خداوند سبحان می فرماید: من بی نیازترین شریکانم، هرکس عملی بجا آورد و غیر مرا

۱. محجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

۲ و ۳ و ۴. محجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

۶. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵.

در آن شریک کند من از او بیزارم، و این عمل از آن کسی است که شریک قرار داده نه از آن من!»<sup>۱</sup>

این هفت حدیث پر معنی و تکان دهنده که همه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است بخوبی نشان می دهد گناه ریا به قدری عظیم است که چیزی با آن برابری نمی کند و این به خاطر آثار بسیار بدی است که ریا در فرد و جامعه و در جسم و روح انسان ایجاد می کند. از امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام احادیث تکان دهنده ای دیده می شود، از جمله:

۸- در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم که از جدش نقل می کند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عُلَايَتُهُمْ، طَمَعاً فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ مَا بِهِ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَوْمِهِمْ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن آنها آلوده و ظاهرشان زیبا است، و این به خاطر طمع در دنیا می باشد، هرگز آنچه را نزد پروردگارشان است اراده نمی کنند، دین آنها ریا است، و خوف خدا در قلبشان نیست، خداوند مجازاتی فراگیر بر آنها می فرستد و آنها همچون فرد غریق او را می خوانند ولی دعای آنان را اجابت نمی کند!»<sup>۲</sup>

۹- در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مِنْ عَمَلِ لِلنَّاسِ كَأَن تَوَابُهُ لِلنَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ تَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هر ریائی شرک است، هر کس برای مردم عمل کند پاداش او بر مردم است، و هر کس برای خدا عمل کند ثوابش بر خداست!»<sup>۳</sup>

۱۰- در حدیثی از امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم: «الْمُرَائِي ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَ بَاطِنُهُ عَقِيلٌ...؛ ریا کار ظاهر عملش زیبا و باطنش زشت و بیمار است!»<sup>۴</sup>  
و نیز فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِناً عَلِيلاً وَ ظَاهِراً جَمِيلاً؛ چه زشت است که باطن انسان خراب و بیمار و ظاهرش زیبا باشد!»<sup>۵</sup>

۱. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۷، چاپ جدید.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۶.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۹۳.

۴. امالی صدوق، صفحه ۳۹۸ - غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۶۰، شماره ۱۶۱۴.

۵. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۴۹، شماره ۲۰۹.

و در این زمینه روایات از رسول خدا ﷺ و ائمه هدی بسیار فراوان است.



### فلسفه تحریم ریا

شاید افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکاندهنده نگاه می‌کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشتناک آن در شگفتی فرو روند و تصوّرشان این باشد که اگر عمل انسان خوب باشد چه فرق می‌کند نیت او هر چه می‌خواهد باشد، فرض کنید انسانی بیمارستان، مسجد، جاده و پل یا مانند اینها برای رفاه مردم بسازد، نیتش هر چه باشد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیتشان هر چه می‌خواهد باشد.

ولی این اشتباه بسیار بزرگی است؛ زیرا اولاً، هر عملی دارای دو نوع تأثیر است: تأثیری در خود انسان می‌گذارد، و تأثیری در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می‌سازد و از مقام والای توحید دور می‌شود و در قعر درّه شرک پرتاب می‌گردد؛ مردم را وسیله عزّت و احترام خود می‌بیند و قدرت خدا را به دست فراموشی می‌سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاصد بیشمار اخلاقی در می‌آورد.

ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خدماتی که به ظاهر انجام داده و قصد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می‌شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست کند و اهمیتی به باطن عمل نمی‌دهد و چه بسا این امر سبب می‌شود که آن اسباب رفاه تبدیل به اسباب عذاب برای مردم گردد و لطمه‌های جبران ناپذیری از آن ببینند.

به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه‌ای عادت به ریاکاری و تظاهر کند همه چیز او از محتوا تهی می‌شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می‌گردد و همه جا به ظاهر سازی قناعت می‌کنند، دنبال خیر و سعادت جامعه نیستند بلکه به سراغ چیزی می‌روند که ظاهر جالبی داشته باشد، و این طرز کار، ضربات هولناکی بر جامعه وارد می‌کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

### نشانه‌های ریاکاران

بسیاری از افراد بعد از مطالعه و بررسی احادیث بالا و مانند آن که شدیدترین تعبیرات را دربارهٔ ریاکاران دارد در تشخیص موضوع ریاگرفتار و سوسه می‌شوند، البته جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چراکه نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می‌دهد بعداً می‌فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که دربارهٔ یکی از مؤمنین پیشین نقل می‌کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صف اول می‌ایستاد، یک‌روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چراکه مردم او را در صفوف آخر می‌بینند، باید همیشه در صف اول باشد!

ولی افراط و تفریط در این مسأله مانند همهٔ مسائل، اشتباه و خطاست، باید از علامات ریایی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است.

علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند؛ از جمله، مرحوم فیض کاشانی در «محجّة البیضاء» سؤالی به این صورت طرح می‌کند: «اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟»

سپس به پاسخ این سؤال پرداخته می‌گوید: «این امر نشانه‌هایی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه‌تر و مقبول‌تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غبطه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر).

«نشانهٔ دیگر این که اگر بزرگان و شخصیتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکند، و همهٔ مردم را به یک چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجه آن عالم و اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود).

«نشانهٔ دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند خوشحال نباشد.»<sup>۱</sup>

بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیارهائی است که در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله:

۱. محجّة البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۰۰.

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُرَائِي فَأَرْبَعَةٌ: يَخْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يَخْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرِهِ عَلَى الْمَحْمَدَةِ وَ يُحْسِنُ سَمْتَهُ بِجَهْدِهِ؛ اما علامت ریاکار چهار چیز است: هنگامی که کسی نزد اوست تلاش می‌کند اعمال الهی انجام دهد و هنگامی که تنها شد در انجام عمل کسل است! و در تمام کارهایش اصرار دارد مردم از او مدح و ستایش کنند، و سعی می‌کند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد.»<sup>۱</sup>

۲- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیرات جالب دیگری از امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است فرمود:

«لِلْمُرَائِي أَرْبَعُ عَلَامَاتٍ:

يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ

وَيَنْشَطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ

وَ يَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا أُتِيَ عَلَيْهِ

وَ يَنْقُصُ مِنْهُ إِذَا لَمْ يُثْنَى عَلَيْهِ؛

ریاکار چهار علامت دارد:

اگر تنها باشد اعمال خود را با کسالت انجام می‌دهد،

و اگر در میان مردم باشد بانشاط انجام می‌دهد،

هرگاه او را مدح و ثنا گویند بر عملش می‌افزاید،

و هرگاه ثنا نگویند از آن می‌کاهد!»<sup>۲</sup>

شبیبه همین معنی از لقمان حکیم نیز نقل شده است.<sup>۳</sup>

خلاصه، هرکاری که با انگیزه بهتر نشان دادن عمل در انظار مردم صورت گیرد، سبب نفوذ ریا در عمل است و این انگیزه را هر چند مرموز باشد از دوگانگی برخوردار انسان به اعمالی که در خلوت و جلوت انجام می‌دهد می‌توان دریافت.

این مطلب به اندازه‌ای ظریف و مرموز است که گاه انسان برای فریب وجدان خود

۱. تحف العقول، صفحه ۱۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۱۸۰.

۳. خصال (مطابق نقل میزان الحکمة، جلد ۲، صفحه ۱۰۲۰ چاپ جدید).

اعمال خود را در خلوت بسیار جالب انجام می‌دهد تا خود را قانع کند که در اجتماع نیز همان‌گونه انجام دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می‌دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است. اما همان‌گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مسأله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می‌شوند به این عنوان که می‌ترسیم عمل ما ریائی باشد.

در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن با خبر شوند و از آن مسرور گردد در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی‌زند.<sup>۱</sup>

از اینجا روشن می‌شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده‌اند در یک مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کارهایی است که بزرگان همیشه انجام می‌داده‌اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی‌شود، مشروط به این که انگیزه‌اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد.

در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می‌دهد که انسان می‌تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه‌های الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند.

در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق «سِرّاً وَ عَلَانِيَةً» یعنی بخشش در پنهان و آشکار یا «سِرّاً وَ جَهْرًا» که همان معنا را می‌دهد شده است.<sup>۲</sup>

اصولاً قسمتی از عبادات اسلامی بطور آشکار انجام می‌شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم باشکوه حجّ خانه خدا و تشییع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن؛ درست است که باید انگیزه در تمام اینها الهی باشد ولی اگر گرفتار وسوسه شود همه این اعمال را ترک می‌کند و این نیز ضایعه بزرگی است.



۱. وسائل الشیعه، جلد ۱، ابواب مقدّمه العبادات، باب ۱۵، صفحه ۵۵.

۲. بقره - ۲۷۴؛ رعد - ۲۲؛ ابراهیم - ۳۱؛ نحل - ۷۵؛ فاطر - ۲۹.

## طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریاکاری، مانند همهٔ اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چیز است: نخست توجّه به علل و ریشه‌های آن برای خشکانیدن و نابود کردن آنها، و سپس مطالعه در پیامدهای آن برای آگاه شدن از عواقب دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق مذموم است.

گفتیم ریشهٔ ریا همان «شُرکِ افعالی» و عدم توجّه به حقیقت توحید است. اگر پایه‌های توحید افعالی در درون جان ما محکم شود و بدانیم عزّت و ذلّت و روزی و نعمت به دست خداست و دل‌های مردم نیز در اراده و اختیار اوست هرگز به خاطر جلب رضای این و آن اعمال خود را آلوده به ریا نمی‌کنیم!

اگر به یقین بدانیم کسی که با خداست همه چیز دارد، و کسی که از او جداست فاقد همه چیز است، و به مصداق «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بردارد هیچ کس نمی‌تواند شما را یاری کند!»<sup>۱</sup>

و اگر به این حقیقت قرآنی توجّه کنیم که تمام عزّت نزد خدا و به دست خداست: «أَيُّبَتُّعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می‌ریزند می‌خواهند عزّت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همهٔ عزّت‌ها از آن خداست!»<sup>۲</sup> آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای جلب توجّه مردم و کسب و جاهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند!

بعضی از علمای اخلاق گفته‌اند ریشهٔ اصلی ریاکاری حبّ جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می‌گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذمت و نکوهش آنها، و طمع و ورزیدن به آنچه در دست مردم است.

سپس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل الله می‌زنند که انسان گاه به جهاد می‌رود

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۹.



برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می رود تا او را به ترس و جبن متهم نسازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می گذارد! تنها کسی می تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظمت آئین حق و دفاع از دین خدا بیکار کند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریاکاری بیندیشد که: ریا همچون آتش سوزانی است که در خرمن اعمال انسان می افتد و همه را خاکستر می کند؛ نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می دهد بلکه گناه عظیمی است که مایهٔ روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است.

ریا همچون مورینه‌ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می کند و بر سر صاحبش ویران می سازد.

ریاکاری نوعی کفر و نفاق و شرک است.

ریاکاری شخصیت انسان را در هم می کوبد و آزادگی و حریت و کرامت انسانی را از او می گیرد و بدبختترین مردم در قیامت ریا کارانند!  
توجه به این حقایق، اثر باز دارندهٔ مهمی بر ریا کاران دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که پنهان کردن نیت‌های آلوده به ریا، برای مدت طولانی ممکن نیست، و ریا کاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می شوند و از لا به لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیت آنها فاش می شود، و ارزش خود را نزد خاص و عام از دست می دهند؛ توجه به این معنی نیز اثر باز دارندهٔ مهمی دارد.

لذتی که از عمل خالص و نیت پاک به انسان دست می دهد با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، و همین امر برای خلوص نیت کافی است.

بعضی از علمای اخلاق گفته‌اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در برابر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند.

ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن نیز ضایعه‌ای است بزرگ!



### آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟

این سؤالی است که بسیاری از خود می‌کنند که بعد از انجام یک عبادت خوب احساس نشاط می‌کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسخ آن این است که اگر سرچشمه نشاط توفیقی باشد که خدا به او داده و نورانیت و روحانیتی باشد که از ناحیه عبادات در وجود انسان حاصل می‌شود هیچ منافاتی با خلوص نیت ندارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل نمی‌شود مشروط به این که مقدار یا کیفیت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد.

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می‌بیند و صاحب عمل خوشحال می‌شود، آیا این معنی با خلوص نیت منافات دارد؟ فرمود: لَا بَأْسَ، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ؛ اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگر می‌خوانیم که «ابوذر» شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش (به قصد قربت) انجام می‌دهد و مردم او را دوست می‌دارند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تِلْكَ غَاجِلٌ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می‌شود.»<sup>۲</sup>



## تفاوت ریا و سمعه؟

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن این که در میان ریا و سمعه چه تفاوتی وجود دارد؟ و آیا هر دو با خلوص نیت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟! در جواب عرض می‌کنیم: «ریا» آن است که عمل را طوری انجام دهد که دیگران ببینند و از این طریق کسب و جاهت و موقعیت برای عمل کننده حاصل شود، ولی «سمعه» آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعداً به گوش مردم برسد و موقعیتی در جامعه برای او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهی دارد منتها یکی از طریق مشاهده به اطلاع مردم می‌رسد، و دیگری از طریق شنیدن و اشتها در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیت در میان این دو نیست.

ولی اگر سمعه را این چنین تفسیر کنیم که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته بعداً که مردم از آن آگاه می‌شوند و او را می‌ستایند شاد و خوشحال می‌شود، این حالت به یقین موجب بطلان عمل نخواهد شد.

و هرگاه عملی را با قصد قربت انجام دهد و بعد به این فکر بیفتد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کند تا کسب موقعیت کند (و این کار را ریای بعد از عمل می‌نامند) موجب بطلان عمل نمی‌گردد هر چند ارزش کار او را بسیار پائین می‌آورد و از نظر اخلاقی موجب انحطاط است.

بعضی از بزرگان فقهاء چگونگی ورود ریا را در عمل انسان به ده صورت ترسیم کرده‌اند:

نخست این که، انگیزه او بر عمل فقط ارائه به مردم باشد که قطعاً عمل او باطل است. دوم این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا و آن نیز موجب بطلان عمل می‌شود. سوم این که، تنها در بعضی از اجزاء واجب عمل خود قصد ریا کند مثل این که رکوع یا سجود نماز واجب را به قصد ریا انجام دهد این نیز موجب بطلان عمل است هر چند محل تدارک آن جزء باقی باشد، به همین جهت ریا را تشبیه به باطل شدن وضو هنگام نماز کرده‌اند، هر چند احتیاط آن است که جزء ریائی را دوباره به جا آورد و بعد از پایان نماز را اعاده نماید.

چهارم این که، در بعضی از اجزاء مستحبّ مانند قنوت قصد ریا کند و آن را نیز موجب بطلان عمل دانسته‌اند.

پنجم این که، اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی (مانند مسجد) به جا می‌آورد که انگیزه الهی ندارد، آن هم موجب بطلان عمل است.

ششم این که، در مورد زمان عمل، ریا می‌کند؛ مثلاً، اصل نماز بقصد خداست اما انجام آن در اول وقت به نیت ریا می‌باشد آن هم مانند ریای در مکان موجب فساد عمل است. هفتم این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف عمل قصد ریا دارد؛ مثل این که انجام نماز را با جماعت یا با حالت خضوع و خشوع به قصد ریا باشد هر چند نسبت به اصل نماز به راستی قصد خدا دارد، آن هم موجب بطلان عمل است؛ زیرا این ویژگیها از اصل عمل جدا نیست و به تعبیر دیگر این اوصاف با موصوف خود متحد می‌باشد.

هشتم این که، اصل عمل به نیت خداست اما مقدمات آن جنبه ریائی دارد؛ مثل این که نماز را در مسجد به قصد خدا به جا می‌آورد ولی حرکت به سوی مسجد به قصد ریا است، بسیاری از فقهاء این نوع ریا را موجب بطلان عمل نمی‌دانند زیرا مقدمات ریائی خارج از عمل بوده است، و قاعده فقهی نیز همین را اقتضا می‌کند.

نهم این که، بعضی از اوصاف بیرونی را به نیت ریا انجام می‌دهد، مثل این که اصل نماز را به قصد خدا انجام می‌دهد ولی انداختن تحت الحنک را به قصد ریا، این نوع ریا هر چند کار زشت و مذمومی است ولی موجب بطلان اصل عمل نمی‌شود.<sup>۱</sup>

دهم این که انجام عمل فقط برای خداست ولی اگر مردم او را ببینند خوشحال می‌شود بی آن که هیچ تأثیری در کیفیت انجام عمل داشته باشد این قسم نیز موجب بطلان عمل نیست بلکه در حقیقت ریا محسوب نمی‌شود، زیرا ریا آن است که انگیزه‌ای برای عمل شود.

در اینجا به پایان بحث ریا می‌رسیم هر چند در اینجا مباحث دیگری نیز وجود دارد ولی برای پرهیز از اطالۀ سخن از آن صرف نظر می‌کنیم.



۱. توجه داشته باشید استحباب تحت الحنک در نماز ثابت نیست، آنچه در روایات معتبر آمده است مربوط به تمام حالات است و آن نیز در شرایط فعلی شبهه لباس شهرت دارد.

## سکوت و اصلاح زبان

در بسیاری از روایات درباره این دو مسأله بحث شده و اهمّیت فوق العاده‌ای برای هر دو بیان گردیده است، و از نظر علمای اخلاق نیز این دو دارای اهمّیت ویژه‌ای هستند، تا آنجا که آنها معتقدند سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و بدون حفظ زبان از انواع گناہانی که به آن آلوده می‌شوند به جایی نمی‌رسند، هرچند در ریاضت‌های بدنی و روحانی و انجام انواع عبادات کوشا باشند.

به تعبیر دیگر: کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی الله توجّه به این دو موضوع است و آنها که در این دو مرحله و امانند از وصول به مقاصد عالیّه محروم خواهند شد. با این اشاره به اصل بحث باز می‌گردیم و به بررسی آیات و روایات در این زمینه می‌پردازیم.

## سکوت در آیات قرآن مجید

در دو مورد از آیات قرآن مجید مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح شده است.

نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام می‌خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زائیدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فرا گرفته بود که حساب نداشت، مخصوصاً از این که نوزادش متولد شود و رگبار تهمت‌های مردم بی‌ایمان متوجّه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد؛ در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می‌دهد غمگین مباش پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و امروز با احدی سخن نمی‌گویم (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا - فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا - وَهَزَى إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ

تَسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا - فَكُلْهُ وَ أَشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَاِمَّا تَرِيَنَّ مِنْ النَّبَشْرِ أَحَدًا؛  
فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا) <sup>۱</sup>

در این که این نداکننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته‌اند ولی به گفته علامه طباطبائی در «المیزان» تعبیر به «مَنْ تَحْتَهَا» (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح علیه السلام دارد، افزون بر این ضمیرهایی که در آیه وجود دارد غالباً به حضرت مسیح علیه السلام بر می‌گردد، و مناسب است که ضمیر در «نادی» نیز به او برگردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجه ما است این است که دستور به نذر سکوت، یک دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی (جبرئیل) ابلاغ شده باشد یا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام و می‌دانیم نذر همواره به کاری تعلق می‌گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» - حدّ اقل - در آن امت یک عمل الهی بود، و از تعبیر آیه چنین بر می‌آید که نذر سکوت برای مردم آن زمان یک کار شناخته شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته‌ام ظاهراً کسی بر این کار او ایراد نگرفت.

این احتمال نیز داده شده است که روزه او از آب و غذا و کلام بوده نه تنها سکوت. البته روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجّاد، علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم «وَصَوْمُ الصُّمِّ حَرَامٌ؛ روزه سکوت حرام است!» <sup>۲</sup>

همین معنی در حدیث دیگری در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نیز آمده است <sup>۳</sup> در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وَلَا صُمْتُ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ؛ روزه سکوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!» <sup>۴</sup>

البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنْ

۱. سوره مریم، آیات ۲۳ تا ۲۶.

۲ و ۳ و ۴. وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت.

الطَّامِرِ وَالشَّرَّابِ وَحَدَّةِ إِنَّ مَرْيَمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا أَلَمْ يَكُنْ لِي بِيَوْمِ الْمَعْتَكِبِ إِتْرَافًا فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (مريم)؛ روزه تنها از غذا و نوشیدنیها نیست (مگر نمی بیند که) مريم گفت: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستيد زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید!<sup>۱</sup>

به هر حال، از مجموع آیه و روایاتی که در تفسیر آن آمده اهميت سکوت و ارزش آن ظاهر می شود.

در آیه ۱۰ همین سوره (مريم) اشاره دیگری به اهميت سکوت دیده می شود آنجا که در داستان «زکریا» عليه السلام می خوانیم: «هنگامی که مژده تولد حضرت «یحیی» عليه السلام در آینده نزدیک به او داده شد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه‌ای کرد، (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً) و به او وحی شد که: نشانه تو آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قَالَ آيَتُكَ الْأَلَّا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا).

درست است که در این آیه تحسین یا مذمتی از سکوت نیست، ولی همین اندازه که آن را به عنوان یک آیت الهی برای «زکریا» قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد. همین معنی در سوره آل عمران، آیه ۴۱ نیز آمده است که «زکریا» پس از شنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته‌ای همچون یحیی عليه السلام) تقاضای آیت و نشانه‌ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت (قَالَ آيَتُكَ الْأَلَّا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا).

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که خود داری زکریا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این که زبان او بی اختیار جز با ذکر خدا باز نمی شده؛ و به تعبیر دیگر، او مأمور به روزه سکوت در آن سه روز بود.

«فخر رازی» این قول را از «ابومسلم» نقل می کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی

می‌شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا زکریّا در خواست آیه و نشانه‌ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی‌تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلف.

به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می‌شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده است.



### سکوت در روایات اسلامی

اهمّیت «صَمَّت» (سکوت) در روایات اسلامی بازتاب بسیار گسترده‌ای دارد، و نکته‌های دقیق و ظریفی درباره آن بیان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبیرات جالبی تشریح شده است، که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می‌شود.

۱- در زمینه تأثیر سکوت در تعمیق تفکر و استواری عقل، از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می‌کند، و مؤمن کمتر سخن می‌گوید و بسیار عمل می‌کند، و منافق بسیار سخن می‌گوید و کمتر عمل می‌کند.»<sup>۱</sup>

۲- در حدیث دیگری در همین زمینه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که فرمود: «دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ؛ نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است.»<sup>۲</sup>

۳- در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: «أَكْثَرُ صَمْتِكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَ يَسْتَنْبِرُ قَلْبُكَ وَ يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند!»<sup>۳</sup>

از این روایات بخوبی استفاده می‌شود که رابطه دقیق میان بارور شدن فکر و اندیشه،

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲. ۲. همان مدرک، صفحه ۳۰۰.

۳. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۶۶۷، شماره ۱۰۸۲۵.



با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می‌رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می‌کند، این نیروها متمرکز می‌گردد، و فکر و اندیشه را به کار می‌اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می‌گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می‌شمردند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می‌گویند.

۴- از بعضی از روایات استفاده می‌شود که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله، در مواظب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوذر می‌خوانیم: «أَرْبَعٌ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ، الصَّمْتُ وَهُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ...؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می‌شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می‌باشد...»<sup>۱</sup>

۵- از بعضی از احادیث استفاده می‌شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «كَانَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ لَا تَكْثُرِ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يَكْثُرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ؛ حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می‌گویند دل‌هایی پر قساوت دارند ولی نمی‌دانند!»<sup>۲</sup>

۶- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است؛ فرمود: «إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت می‌آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است.»<sup>۳</sup>

این که می‌فرماید: سکوت محبت می‌آورد به خاطر این است که بسیاری از رنج‌ها و عداوت‌ها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می‌شود، و سکوت انسان را از آن نجات می‌دهد.»

۷- سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می‌شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد

۱. میزان الحکمة، مادة صمت، حدیث ۱۰۸۰۵.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، (باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث ۱۱).

۳ و ۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر ﷺ فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می‌سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا! سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فَاصْمْتُ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ سکوت اختیار کن جز از نیکیها» و در پایان افزود: «هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می‌برد.»<sup>۱</sup>

۸- بی شک یکی از آثار مثبت سکوت، آراسته شدن به زیور و قار است. همان گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْصَّمْتُ يَكْسِبُكَ الْوَقَارَ، وَ يَكْفِيكَ مَثْوَنَةَ الْأَعْتِدَارِ؛ سکوت لباس وقار بر تو می‌پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می‌دارد!»<sup>۲</sup> شخصی که زیاد سخن می‌گوید؛ اشتباهات فراوانی دارد که هم از ابهت او می‌کاهد، و هم او را وادار به عذر خواهی مکرر می‌کند.

۹- همین معنی به شکل گویاتری در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است، فرمود: «إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ بَلَاغَةٌ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِتَارِ؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزشهاست!»<sup>۳</sup>

از این حدیث استفاده می‌شود که سکوت حتی بر سخنان بلیغ گاهی برتری دارد!

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام حسن علیه السلام پایان می‌دهیم هرچند در این زمینه احادیث فراوان دیگری باقی مانده که ذکر همه آنها ما را از روشی که در این مباحث داریم دور می‌سازد؛ فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَإِنْ كُنْتَ فَصِيحًا؛ سکوت یاور خوبی است در بسیاری از موارد، هرچند سخن گویی فصیح باشی!»<sup>۴</sup>



## رفع یک اشتباه

آنچه در بالا درباره اهمیت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیت و ابهت و وقار، و عدم نیاز به عذر خواهی‌های مکرر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن

۳. غرر الحکم، شماره ۳۷۱۴.

۲. غرر الحکم، شماره ۱۸۲۷.

۴. میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۲۶.

همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چراکه این خود آفت بزرگ دیگری است.

هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پراگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلم است.

مگر نه این است که نعمت بیان به صورت بزرگترین نعمت در سوره الرّحمن بعد از نعمت آفرینش انسان شمرده شده است، و یکی از بزرگترین افتخارات نوع بشر داشتن زبان گویا و قدرت بر تکلم است.

بسیاری از عبادات بزرگ مانند نماز، مراسمی از حج، تلاوت قرآن و اذکار، به وسیله زبان انجام می شود:

امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبیه غافل، و راهنمایی به سوی حق و عدالت، و بسیاری از شؤون تعلیم و تربیت به وسیله زبان انجام می گیرد؛ هیچ دانشمند و صاحب فکری نمی گوید در این گونه موارد باید سکوت کرد. آنچه مایه بدبختی انسان و بازداشتن او از تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است سخنان اضافی و به اصطلاح «فضول الکلام» است؛ بنابراین، باید از هرگونه افراط و تفریط در این مسأله شدیداً پرهیز کرد.

امام سجّاد علیّ بن الحسین علیه السلام در این باره سخنی دارد، که سخن آخر و قول فصل است و حقّ مطلب را بخوبی ادا فرموده است.

کسی از آن حضرت پرسید: آیا سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام در جواب فرمود:

«لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ. قِيلَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ، إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ، وَلَا اسْتَحَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ وَلَا اسْتَوْجِبَتْ وَلَايَةٌ بِالسُّكُوتِ وَلَا تَوْقِيَتْ النَّارُ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ بِالْكَلَامِ، مَا كُنْتُ لِأَعْدِلَ الْقَمَرَ بِالشَّمْسِ إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَ لَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ»؛ هرکدام از این دو آفاتی دارد، هرگاه هر دو از آفت در امان

باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد ای پسر رسول خدا چگونه است این مطلب؟ فرمود: این به خاطر آن است که خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی‌آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی‌شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی‌شود، همه اینها به وسیله کلام و سخن به دست می‌آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی‌کنم، حتی هنگامی که می‌خواهی فضیلت سکوت را بگویی با کلام آن را بیان می‌کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت شرح نمی‌دهی!»<sup>۱</sup>

بی‌شک «سکوت» و «سخن گفتن» هر کدام جائی و مقامی دارد و هر یک از آنها دارای جنبه‌های مثبت و جنبه‌های منفی است، و بی‌شک جنبه‌های مثبت سخن گفتن فزونی از جنبه‌های منفی آن است؛ ولی از آنجا که جنبه‌های مثبت سخن گفتن هنگامی آشکار می‌شود که انسان در مراحل تهذیب نفس توفیق کافی یافته باشد؛ به همین دلیل کسانی را که در آغاز راهند بیشتر توصیه به سکوت می‌کنند، و بعد از کسب سلطه بر هوای نفس و به اصطلاح مالک زبان شدن، مأمور به سخن گفتن و هدایت مردم می‌شوند.

در اینجا معیار روشنی داریم، هرگاه ما سخنانی را که در شبانه روز می‌گوییم روی یک نوار ضبط کنیم و بعد با دقت و سختگیری و خالی از تعصب به بررسی آن پردازیم مشاهده می‌کنیم که از میان صدها یا هزاران کلمه که در طول یک شبانه روز از ما صادر شده، مقدار کمی از آن مربوط به اهداف الهی یا حوائج زندگی و ضروریات حیات می‌باشد و بقیه فضول کلام و سخنان اضافی است که در لای آن احیاناً مطالب ناروا و گناه آلود یا سخنان مشکوک و مشتبه می‌باشد.

هدف از سکوت مبارزه با انبوه فضول کلام و سخنان اضافی و بی‌هدف، و احیاناً بی‌معنی یا گناه آلود است.

این نکته نیز شایان توجه است که «صمت» و «سکوت» هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در

میان آن دو دیده می‌شود؛ به این معنی که، سکوت ترک کلام بطور مطلق است، ولی «صَمْت» به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف صحیحی را تعقیب نمی‌کند (تَرْكُ مَا لَا يَعْينُهُ) و آنچه برای سالکان الی الله و راهیان راه خدا و علاقه مندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر «صمت» است نه «سکوت». (دَقَّتْ کُنید)

\* \* \*

## اصلاح زبان

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمّیت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چراکه زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می‌باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمّیت فوق‌العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین دریچه روح است. به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می‌بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لا به لای گفته‌های او ظاهر می‌شود. جالب این که اطباء پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می‌کردند، و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاههای درون شمرده می‌شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامت و بیماری افراد کشف می‌کردند.

در مورد مسائل اخلاقی و فکری نیز همین امر صادق است؛ زبان می‌تواند تابلویی برای کشف انواع مفاسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که آلودگی زبان می‌تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد.

روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمّیت خاصی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می‌شمرند. در حدیث معروفی که در لا به لای کلمات قصار مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده این

حقیقت منعکس شده است؛ آنجا که می فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید، چرا که شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته شده است.»<sup>۱</sup> و در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی و استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند.»<sup>۲</sup>

با این اشاره به اصل سخن باز می گردیم، و بحث را در چهار محور آغاز می کنیم:

۱- اهمیت زبان به عنوان یک نعمت بزرگ الهی

۲- رابطه نزدیک اصلاح زبان با اصلاح روح و فکر و اخلاق

۳- آفات زبان

۴- اصول کلی جهت مبارزه با آفات زبان

در محور اول، قرآن مجید در دو آیه از سوره «بلد» و «الرَّحْمَن» حَقَّ سخن را ادا کرده است.

در سوره بلد، آیه ۸ تا ۱۰، می خوانیم: «الْمَ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ - وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ - وَ هَدْيَانَا التَّجْدِينَ؛ آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم - و یک زبان دو لب؟ - و او را به خیر و شرف هدایت نمودیم!»

آیات فوق در مقام بیان بزرگترین نعمتهای الهی است، نعمت چشم و زبان و لبها، نعمت هدایت، و معرفت خیر و شر.

براستی زبان از شگفت انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین بر عهده دارد که بر عهده هیچ یک از اعضاء بدن نیست؛ علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می کند و در جویدن نقش مهمی دارد و مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است!

گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم و این عضو بسیار ظریف و

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۹۲.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۷، محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت فوق العاده در زبان نبود که خود را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می آمد!

اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملاً جاروب و تمیز می کند.

ولی از همه مهتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می گیرد.

جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته می شود، نه ملالی به آن دست می دهد، و نه هزینه ای دارد.

و از آن عجیبتتر، مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به عنوان یک عنایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می تواند جمله بندی های نامحدودی در اشکال بی شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوع خود ترتیب دهد.

اضافه بر این، آنچنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است؛ و با گذشت زمان، بر آن نیز افزوده می شود.

با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟

شایان توجه این که: در آیات بالا نعمت «لبها» را در کنار زبان قرار داده چراکه از یک سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می شود، و وسیله مؤثری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در کنار یکدیگر.

و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خداوند متعال به انسانها می گوید: يَا اَيْنُّ اَدَمَ اِنَّ نَارَعَكَ لِسَانُكَ فِي مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْنَتَكَ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْطِقْ؛ ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!»<sup>۱</sup>

در آغاز سوره الرّحمن (آیات ۱ تا ۴) نیز تعبیر بسیار مهمّی دربارهٔ نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می‌دارد و می‌فرماید: «الرّحمنُ - علّمَ القرآنَ - خلقَ الإنسانَ - علّمَهُ البیانَ؛ خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت.»

به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می‌کند. اگر نقش بیان را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها و پیدایش و گسترش تمدن‌ها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی‌توانست دانشها و تجربیات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد.

بی شک اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعهٔ انسانی به قهقرا باز می‌گردد.

بیان، ابزاری دارد و نتیجه‌ای، که ما به خاطر عادت کردن به سخن گفتن هر دو را ساده می‌پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهمّ و بی‌نظیر.

زیرا از یک سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می‌کنند، هوای فشرده در ریه‌ها، تارهای صوتی را به صدا در می‌آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می‌آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می‌آید به وسیلهٔ ابزار فوق در اشکال و اندازه‌های مختلف بریده و چینش پیدا می‌کند و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می‌دهد.

وضع لغات که پایهٔ اصلی سخن گفتن است و برحسب انواع نیازهای مادی و معنوی صورت می‌گیرد، خود داستان عجیبی دارد که اگر تعدّد زبانها را (که به گفتهٔ بعضی از دانشمندان هم اکنون بالغ بر سه هزار زبان در دنیا داریم در نظر بگیریم) پیچیدگی و اهمّیت این موضوع روشنتر می‌شود، بویژه این که می‌دانیم که این عدد نیز نقطهٔ پایانی زبانهای



بشری نیست و باگذشت زمان لغات تازه و زبانهای دیگری تدریجاً به وجود می آید. به هر حال، نعمت بیان از مهمترین و شگفت انگیزترین نعمتها و مواهب الهی است که آسایش و آرامش و پیشرفت و تکامل انسانها رابطه بسیار نزدیکی با آن دارد.

این مسأله در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده‌ای دارد، از جمله در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَا الْإِنْسَانُ لَوْ لَا اللِّسَانُ إِلَّا صُورَةٌ مُّمْتَلِئَةٌ، أَوْ بَهِيمَةٌ مُّمْتَلِئَةٌ؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چیزی جز یک مجسمه یا حیوان رها شده در بیابان!»<sup>۱</sup> امام در این گفتار پر معنی حق مطلب را درباره اهمیت زبان بیان کرده و می فرماید آنچه انسان را از حیوانات ممتاز ساخته است همین نعمت زبان اوست.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ؛ تمام زیبایی انسان در زبان است!»<sup>۲</sup>

همین معنی به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ وَ الْكَمَالُ فِي الْعَقْلِ؛ زیبایی انسان در زبان اوست، و کمال او در عقل اوست!»<sup>۳</sup>

این احادیث را با حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: «إِنَّ فِي الْأُنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ؛ شاهدی یخبر عن الضمير، و حاكم يفصل بين الخطاب، و ناطق يرد به الجواب، و شافع يدرك به الحاجه، و واصف يعرف به الاشياء، و امير يأمر بالحسن، و واعظ ينهي عن النهي، و معز تسكن به الازمان، و خاضر (حامد) تجلى به الضغائن و موق تلد به الاسماع؛

در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می کند:

شاهدی است که از درون خبر می دهد.

و داوری است که حق و باطل را از هم جدا می سازد.

و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می گوید.

و شفاعت کننده‌ای است که سبب وصول به نیازها است.

و توصیف کننده‌ای است که اشیاء را معرفی می کند.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۴.

۱. غرر الحکم، شماره ۹۶۴۴.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۸۰، حدیث ۶۴.

و امیری است که به نیکبها دعوت می‌نماید.  
 و واعظی است که از قبیح باز می‌دارد.  
 و تسلی دهنده‌ای است که غمها با او فرو می‌نشیند.  
 و ستایشگری است که زنگار کینه‌ها را از دلها پاک می‌کند.  
 و هنرمندی است که گوشها به سبب او لذت می‌برند.<sup>۱</sup>  
 و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از «مَحْجَّةُ الْبِيضَاءِ فِي تَهْذِيبِ  
 الْاَحْيَاءِ» می‌رویم:

او در آغاز سخن تحت عنوان «کتاب آفات اللسان» چنین می‌گوید: «زبان از نعمتهای  
 بزرگ الهی، و از لطائف و شگفتیهای صنعت اوست، جرمش کوچک و طاعت و  
 جرمش بزرگ است، چراکه کفر و ایمان با شهادت زبان شناخته می‌شوند و این دو نهایت  
 طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و  
 مذنون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می‌گوید، و به اثبات و نفی  
 درباره آن می‌پردازد.

«این خاصیتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چراکه چشم غیر از رنگها  
 و صورتها را نمی‌بیند، و گوش جز صداها را نمی‌شنود، و دست تنها با اجسام سروکار  
 دارد؛ و به همین ترتیب سایر اعضاء بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حدّ  
 و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکبها وسیع و در شرّ و بدبها گسترده‌تر است، هر کس  
 زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانگی وارد  
 می‌سازد و به لبه پرتگاه آتش می‌راند.»<sup>۲</sup>

### رابطه زبان با فکر و اخلاق

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه‌لای کلمات هر کس بخوبی  
 می‌توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او  
 اثر می‌گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می‌آورد و به این ترتیب این دو در  
 یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

۲. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۰.

۱. کافی، جلد ۸، صفحه ۲۰، حدیث ۴.

از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصی است به گونه‌ای که با توجه به کلماتی که بر زبان جاری می‌شود می‌توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، و با استفاده از همین رابطه از قدیمترین ایام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیات، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی‌های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می‌کنند.

در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می‌خوانیم: «وَلَوْ تَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم، تا آنها را با قیافه‌هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می‌توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می‌داند.»

به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاص آن است؛ یا اعراب غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه‌ها و تعبیرات دو پهلو یا مودبانه منافقان می‌توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پیبری!

در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می‌گوید: «لَحْنُ الْقَوْلِ بُغْضُهُمْ عَلَيَّ بِنِ ابِيطَالِبٍ، وَ كُنَّا نَعْرِفُ الْمُتَنَافِقِينَ عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بِنِ ابِيطَالِبٍ؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می‌باشد.) و ما منافقان را در عصر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کینه توزی آنها با علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌شناختیم.»<sup>۱</sup>

در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه این دو اشاره شده است از جمله:

۱- در حدیث معروفی از امام علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم:

«مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می‌پرد، یا آثاری که در

۱. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۶، ذیل آیه مورد بحث - مضمون این حدیث را بسیاری از معاریف اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده‌اند از جمله «احمد حنبلی» در کتاب «فضائل» و «ابن عبدالبر» در «استیعاب»، و «ذهبی» در «تاریخ اول الاسلام» و «ابن اثیر» در «جامع الاصول» و غیر آنها.

چهره و قیافه او منعکس می‌گردد، آشکار می‌شود!»<sup>۱</sup>

این سخن که می‌تواند یکی از پایه‌های روان‌کاوی و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آینه تمام‌نمای روح آدمی است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «الْإِنْسَانُ لُغْبُهُ لِسَانُهُ؛ خلاصه وجود انسان در زبان اوست!»<sup>۲</sup>

۳- در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «قُلْتُ أَرَبِعًا، أَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقِي بِهَا فِي كِتَابِهِ، قُلْتُ أَلَمْزِعُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَتَعَرَّفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، قُلْتُ فَمَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ، بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ، وَ قُلْتُ قِيمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يُحْسِنُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي قِصَّةِ طَالُوتَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، وَ قُلْتُ الْقَتْلُ يُعِلُّ الْقَتْلَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ من چهار سخن (در عهد رسول خدا ﷺ) گفتم و خداوند (این افتخار را به من داد که) تصدیق آن را در کتابش نازل فرمود؛ من گفتم (شخصیت) انسان زیر زبانش نهفته شده است و هنگامی که سخن بگوید ظاهر می‌شود، خداوند متعال در این زمینه چنین نازل فرمود: آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان می‌شناسی (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ<sup>۳</sup>)؛ من گفتم هر کسی نسبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است؛ و خداوند نازل فرمود: بلکه آنها تکذیب کردند چیزی را که بر آن آگاهی نداشتند. (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ<sup>۴</sup>)؛ من گفتم قیمت هر کسی به اندازه کار خوبی است که می‌تواند انجام دهد، و خداوند در قصه طالوت چنین نازل فرمود: خداوند او را از میان شما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ<sup>۵</sup>)؛ من گفتم کشتن سبب می‌شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم‌کشی است.)، خداوند چنین نازل فرمود: برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان عقل!» (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ<sup>۶</sup>)<sup>۷</sup>

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۶.

۲. بحار، جلد ۷۸، صفحه ۵۶.

۳. سوره محمد، آیه ۳۰.

۴. سوره یونس، آیه ۳۹.

۵. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۶. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

۷. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۳.

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: **يُسْتَدَلُّ عَلَيَّ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ بِمَا يَجْرِي عَلَيَّ لِسَانِهِ**؛ آنچه بر زبان هر کس جاری می‌شود، دلیل بر میزان عقل اوست!»

باز از همان امام بزرگوار علیه السلام جمله گویا و پر معنی دیگری در این زمینه وارد شده است آنجا که می‌فرماید: **«إِيَّاكَ وَالْكَلامَ فِي مَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَ لَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ عَلَيَّ عَقْلِكَ وَ عِبَادَتُكَ تُنبِئُ عَن مَعْرِفَتِكَ**؛ بر حذر باش از این که درباره چیزی سخن بگویی که راه و رسم آن را نمی‌دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خبر می‌دهد!»<sup>۱</sup>

کوتاه سخن این که، اهمیت زبان و نقش بسیار حساس و مؤثر آن در ساخت شخصیت بشر و جامعه انسانی بقدری زیاد است که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ به همین دلیل، در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد و آنچه در بالا آمد تنها بخشی از آن بود. بدیهی است نعمتهای بزرگ الهی سرمایه عظیمی هستند که خطرات و آفات آن نیز به همان اندازه عظیم است؛ کوهها هر چه عظیمتر و بلندتر باشند برکات و آثار آنها بیشتر است؛ ولی به همان نسبت، سقوط از آنها نیز خطرناکتر می‌باشد.

معروف است: «در کنار کوههای بلند درّه‌های عمیق وجود دارد» و به همین ترتیب در کنار نعمتهای بزرگ خطرات بزرگی نهفته شده است. نیروی اتم اگر در مسیر سازندگی قرار گیرد دنیایی را می‌تواند آباد کند، و اگر مبدل به بمبهای ویرانگر شود قادر است در مدت کوتاهی جهان را به ویرانی کشاند و از همین جا دریچه‌ای به سوی آفات زبان می‌گشاییم.



### آفات اللسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله آن انجام می‌گیرد و آثار مخرب آن که در فرد و جامعه

دارد بسیار زیاد می‌باشد.

محقق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّة البیضاء»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده‌اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب:

۱- گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد).

۲- بیهوده‌گویی و پرحرفی

۳- گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

۴- جدال و مرء (منظور از «جدال» جرّ و بحث‌هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می‌شود، و «مرء» به معنی بحث‌هایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است).

۵- خصومت و نزاع و لجاج در کلام

۶- تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن

۷- بد زبانی و دشنام

۸- لعن کسی که مستحقّ لعن نیست

۹- غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوری خوانده می‌شود).

۱۰- مزاح و شوخی‌های رکیک و زشت

۱۱- سخریه و استهزای دیگران

۱۲- فاش کردن اسرار مردم

۱۳- وعده‌های دروغین

۱۴- دروغ و خبرهای خلاف گفتن

۱۵- غیبت کردن

۱۶- سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب

پیاکردن).

۱۷- نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذوللسانین گفته می‌شود؛ مثلاً،

در پیش رو چیزی بگوید و در پشت سر چیز دیگر).

۱۸- مدح نا به جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند  
 ۱۹- سنسجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافها است  
 ۲۰- سؤال از مسائل پیچیده‌ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است  
 دقت و بررسی نشان می‌دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می‌یابیم که می‌توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر:

۱- تهمت زدن

۲- شهادت به باطل

۳- خودستایی

۴- نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعة فحشاء، هر چند به عنوان ذکر احتمال

باشد.

۵- خشونت در سخن و بی ادبی در کلام

۶- اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند).

۷- ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن

۸- مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست

۹- کفران و ناسپاسی با زبان

۱۰- تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف

شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی‌دهد بلکه موارد سی‌گانه فوق، قسمت عمده آن است.

ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده‌اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان، گناهایی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده‌اند؛ مانند: اظهار فقر و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر به رأی، و جاسوسی و امثال این امور که هر یک گناه مستقلی است؛ و گاه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود؛ و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه رذائل

اخلاقی مانند، ریا، حسد، تکبر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می توان با زبان مرتبط کرد.

گاه نیز آمده اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده اند و هر کدام را عنوان مستقلی شمرده اند، مانند تندی سخن با استاد، تندی سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها.

به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط پرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمی در اصل بحث ایجاد نمی کند.

\* \* \*

### اصول کلی برای دفع خطرات زبان

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان بی شمار می گردد، و خرمین سعادت انسان را به آتش می کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حداقل رسانید؟

از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی الله اموری استفاده می شود که ما آنها را به عنوان اصول کلی برای مبارزه با آفات زبان می آوریم:

#### ۱- توجّه جدی به خطرات زبان!

برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجّه کامل به خطرات آن لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زیانش باشد زیرا این عضو می تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلت و شقاوت بنشانند؛ اگر غافل شوی همچون حیوان در زنده غافلگیری، تو را می درد.

این معنی بطرز زیبایی در روایات اسلامی وارد شده است.

در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود:

«إِذَا أَصْبَحَ أَيْنُ آدَمَ أَصْبَحَتِ الْأَعْضَاءُ كُلُّهَا تَسْتَكْفِي اللِّسَانُ أَنْ تَقُولَ إِنْ لَمْ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ اللَّهُ فَيَسِينَا»



فَأَنَّكَ إِنِ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَ إِنِ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنَا؛ هنگامی که فرزندان آدم صبح می‌کنند تمام اعضای بدن به زبان همدار می‌دهند و می‌گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می‌رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به راه کج می‌رویم!<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام علی ابن الحسین علیه السلام آمده است: «إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَيَّ جَمِيعَ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟! فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا، وَ يُنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُثَابُ وَ نُعَاقِبُ بِكَ؛ زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضاء بدن نظر می‌افکند و می‌گوید: صبح شما چگونه است؟ می‌گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می‌کنند) خدارا، خدارا، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می‌دهند و می‌گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می‌شویم!»<sup>۲</sup>

## ۲ - سکوت

در بحث‌های گذشته گفتار مشروعی درباره اهمیت سکوت داشتیم و روایات زیادی در مورد اهمیت سکوت نقل شده و در آیات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیدیم؛ این به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگوید لغزش‌های او کمتر است، و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود.

اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می‌شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جایی می‌رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند.

باید توجه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست - زیرا بسیاری از مسائل مهم زندگی اعم از معنوی و مادی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق سخن گفتن است - بلکه منظور از قَلَّةُ الْكَلَامِ (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵، حدیث ۱۳.

۱. محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

به همین دلیل، در حدیثی از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می خوانیم:

مَنْ كَثَرَ كَلَامَهُ كَثُرَ خَطْوُهُ، وَ مَنْ كَثَرَ خَطْوَهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود؛ و کسی که خطا و لغزشش فراوان گردد، حیاء او کم می شود؛ و کسی که حیائش کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود؛ و کسی که ورعش کم شود، قلبش می میرد؛ و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود!<sup>۱</sup>

همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز نقل شده است.<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْتَفِعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ؛ سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است!»<sup>۳</sup>

### ۳ - حفظ زبان (نخست اندیشه کردن سپس گفتار)

اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطه ور می سازد!

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ، ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلسَانِهِ، وَإِنْ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ، فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلسَانِهِ وَ لَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان انسان با ایمان در پشت قلب او قرار دارد، هنگامی که اراده سخن گفتن کند، نخست در آن می اندیشد، سپس با زبانش آن را امضا می کند؛ ولی زبان منافق در جلو قلب اوست، هنگامی که تصمیم به گفتن چیزی بگیرد نخست آن را با زبانش امضا می کند و در آن نمی اندیشد!»<sup>۴</sup>

همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در کلام امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است.

و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین می خوانیم: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۴۹.  
 ۲. محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۶.  
 ۳. غرر الحکم، شماره ۲۱۸۲.  
 ۴. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۵.

فَمِهِ وَفَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب نادان در دهان اوست، و دهان دانا در دل او!<sup>۱</sup>  
 بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب،  
 یا در عقب آن، کنایه از تفکر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است.  
 راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار  
 می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که آیا این  
 سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که  
 سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و  
 مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا!

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که جامع همه مباحث بالا است و بر دل  
 انسان نور و صفا می پاشد پایان می دهیم، فرمود: «إِنْ أَحْبَبْتَ سَلَامَةَ نَفْسِكَ وَسَتْرَ  
 مَعَايِبِكَ فَأَقْلِلْ كَلَامَكَ وَاکْثِرْ صَمَّتَكَ، يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَ يَسْتَنْزِلُ قَلْبُكَ؛ اگر دوست داری از  
 سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهای پوشیده بماند، کمتر سخن بگویی و بیشتر  
 خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد!»<sup>۲</sup>

این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلی مربوط به  
 حفظ زبان؛ البته، درباره جزئیات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت  
 و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم  
 که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلی درباره اصول  
 اخلاقی وارد آن می شویم، خواهد آمد.



### خودشناسی و خدانشناسی

یکی دیگر از گامهای نخستین در راه اصلاح نفس و تهذیب اخلاق و پرورش  
 ملکات والای انسانی، خود شناسی است.

چگونه ممکن است انسان به کمال نفسانی برسد و عیوب خود را اصلاح کند و رذائل

۲. تصنیف غرر الحکم، صفحه ۲۱۶، شماره ۴۲۵۲.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۴.

اخلاقی را از خود دور سازد در حالی که خویشتن را آن گونه که هست شناخته باشد!  
 آیا بیمار تا از بیماری خود آگاه نگردد به سراغ طبیب می رود؟  
 آیا کسی که راه خود را در سفر گم کرده، تا از گمراهی خویش با خبر نشود به  
 جستجوی دلیل راه بر می خیزد؟  
 آیا انسان تا از وجود دشمن در اطراف خانه اش با خبر نشود، اسباب دفاع را آماده  
 می سازد؟

به یقین پاسخ تمام این سؤاها منفی است، همین گونه آن کس که خود را شناسد و از  
 کاستیها و عیوب خویش با خبر نشود، به دنبال اصلاح خویش و بهره گیری از طبیبان  
 مسیحا نفس روحانی، نخواهد رفت.  
 با این اشاره به اصل مطلب باز می گردیم، و رابطه خودشناسی و تهذیب نفس و  
 همچنین رابطه خداشناسی و تهذیب نفس را مورد بررسی قرار می دهیم.

### ۱- رابطه خود شناسی و تهذیب نفس

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می شود؟ دلیل آن روشن است زیرا:  
 اولاً: انسان از طریق خود شناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و  
 اهمّیت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نفحه ای از نفحات ربّانی است پی می برد؛  
 آری! درک می کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی  
 از دست داد!

تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و  
 نابودی می کشانند که از عظمت آن بی خبرند.

ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه های شهوت و تضادّ  
 آنها با سعادت او پی می برد، و برای مقابله با آنها آماده می شود.

بدیهی است کسی که خود را شناسد از وجود این انگیزه ها بی خبر می ماند و شبیه  
 کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، اما او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛  
 طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی کند و سرانجام ضربات  
 سنگینی از سوی دشمن دریافت می دارد.

**ثالثاً:** انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می‌برد و تشویق می‌شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد.

کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می‌ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می‌کند.

**رابعاً:** هر یک از مفاسد اخلاقی ریشه‌هایی در درون جان انسان دارد، با خود شناسی، آن ریشه‌ها شناخته می‌شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می‌سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می‌کند.

**خامساً:** از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قویترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حضيض رذائل و رسیدن به اوج قلّه فضائل است.

و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می‌کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می‌سازد، و شهد زندگی را در کام انسانها مبدّل به شرننگ می‌کند، به اهمّیت خود شناسی و خود آگاهی برای زندگی انسانها بیشتر پی خواهیم برد.

در کتاب «اعجاز روانکاوی» نوشته «کارل میننجر» چنین آمده است: «خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و مهر انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می‌گردد و ما را به خاک سیاه می‌افکند؛ ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه‌های زندگی را متزلزل می‌کند.»<sup>۱</sup>

در کتاب «انسان موجود ناشناخته» جمله‌ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می‌گوید: «بدبختانه در تمدن صنعتی شناخت انسان مورد توجه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه‌گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتفاقی بود... اگر «گاليله» و «نیوتن» و «لاووازیه»، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقه‌های زیادی با آنچه امروز است می‌داشت.»<sup>۱</sup>

و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازات‌های هوسبازان متمرّد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنہکارانند.»<sup>۲</sup>

## ۲ - خود شناسی در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده اثرات بسیار پر ارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی‌نیاز می‌سازد؛ از جمله:

۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «نَالَ الْفُؤُزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛ کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است!»<sup>۳</sup>

۲- و در نقطه مقابل آن چنین می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنِ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَخَبِطَ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهَالَاتِ؛ کسی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می‌شود و در گمراهی و جهل گرفتار می‌آید!»<sup>۴</sup>

۳- در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا؛ عارف حقیقی کسی است که خود را بشناسد، و (از قید و بند اسارت)

۲. سوره حشر، آیه ۱۹.

۱. انسان موجود ناشناخته، صفحه ۲۲.

۴. غرر الحکم، حدیث ۹۰۳۴.

۳. غرر الحکم، حدیث ۹۹۶۵.

آزاد سازد، و آن را از هر چیز که او را از سعادت دور می‌سازد پاک و پاکیزه کند!»<sup>۱</sup>  
از این تعبیر بخوبی استفاده می‌شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است.

۴- باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السلام می‌خوانیم: «أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةَ لِنَفْسِهِ أَخَوْفَهُمْ لِرَبِّهِ؛ کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت!»<sup>۲</sup>

از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسؤولیت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می‌شود.

۵- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا؛ وَ مَنْ جَاهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا؛ کسی که خود را بشناسد، به جهاد با نفس بر می‌خیزد و کسی که خود را نشناسد آن را رها می‌سازد!»<sup>۳</sup>

مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خودشناسی است.

۶- در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ؛ کسی که (در سایه خود شناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی‌شود)!»<sup>۴</sup>

۷- همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در جنبه‌های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می‌گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش!»<sup>۵</sup>  
از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می‌توان استفاده کرد، که یکی از

۱. غرر الحکم، طبق المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۷۳.

۲. غرر الحکم، حدیث ۳۱۲۶.

۳. تفسیر المیزان (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۳، ماده معرفت، صفحه ۱۸۸۱).

۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۰۹. ۵. تحف العقول، کلمات قصار امام هادی علیه السلام.

پایه‌های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفة النفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ یک از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تأکید و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خودشناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.

### ۳- خودشناسی وسیله خداشناسی است

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار گردد که او حق است.» (سُرِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ) ۱ در جای دیگر می‌فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی‌بینید؟ (وَ فِي اَنْفُسِكُمْ اَفْاَلًا تَبْصُرُونَ) ۲

بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده‌اند که «معرفة النفس» پایه «معرفة الله» است، آنجاکه می‌فرماید: «وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلْسُنُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشان نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می‌دهیم!» ۳

در تفسیر المیزان می‌خوانیم: «انسان هر قدر متکبر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور و دارد، نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشان ندارد، چه این که اگر مالک خویشان بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می‌داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جانش نوشته شده، این حقیقتی

۲. سورة ذاریات، آیه ۲۱.

۱. سورة فصلت، آیه ۵۳.

۳. سورة اعراف، آیه ۱۷۲.



است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می‌کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر، در این مسأله نیست!

«بنابراین، انسان در هر مرحله‌ای از انسانیت باشد، به روشنی می‌بیند که مالک و مدبّر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می‌بیند.

«لذا بعضی گفته‌اند که آیه اشاره به حقیقتی می‌کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می‌یابد که در همه چیز از شؤون حیات خود، نیازمند است - نیازمند به بیرون و وجود خود - پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیت ما اعتراف کردند.»<sup>۱</sup>

به این ترتیب ثابت می‌شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش، سبب معرفه الله و شناخت خداست.

حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هرکس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت.» نیز ناظر به همین است.

این حدیث گاهی به صورت بالا، و گاه به صورت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، گاه از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و گاه از امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام و گاه از صحف ادریس، نقل شده است.

در بحار الانوار از کتاب ادریس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در صحیفه چهارم که صحیفه معرفت است چنین نقل شده: «مَنْ عَرَفَ الْخَلْقَ عَرَفَ الْخَالِقَ، وَ مَنْ عَرَفَ الرَّزْقَ عَرَفَ الرَّازِقَ، وَ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که مخلوق را بشناسد خالق را می‌شناسد، و کسی که رزق را بشناسد رازق را می‌شناسد، و کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می‌شناسد.»<sup>۲</sup>

به هر حال مضمون این حدیث در چند جای از بحار الانوار از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا سایر معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام یا ادریس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است و همچنین از امام علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام در غرر الحکم.<sup>۳</sup>

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ذکر این حدیث شریف می‌فرماید: «شیعیه و

۱. تفسیر المیزان جلد ۸، صفحه ۳۰۷. ذیل آیه مورد بحث (باتلخیص).

۲. بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۴۵۶. در جلد ۵۸ بحار، صفحه ۹۹، و جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳، این حدیث به عنوان کلام معصوم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در جلد ۲، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است.

۳. غرر الحکم، حدیث ۷۹۴۶.

سنّی این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و این یک حدیث مشهور است.<sup>۱</sup>



### تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده یا می‌توان گفت، از جمله:

۱- این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هرکس شگفتیهای ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می‌شود؛ زیرا این نظم عجیب و آفرینش شگفت انگیز نمی‌تواند از غیر مبدأ عالم و قادری، سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه الله است.

۲- ممکن است این حدیث اشاره به «برهان وجوب و امکان» باشد، چراکه اگر انسان دقت در وجود خویش کند می‌بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگهایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به یک وجود مستقل و بی‌نیاز، یک لحظه امکان ادامه بقا او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به کار می‌روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را بکلی از دست می‌دهند؛ (مثلاً، هنگامی که گفته می‌شود: «من از خانه به سوی مسجد رفتم» واژه «از» و «تا» بدون تکیه بر «خانه» و «مسجد»، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می‌بخشد.) و به این ترتیب هرکس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چراکه وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است.

۳- حدیث می‌تواند اشاره به «برهان علت و معلول» باشد؛ برای این که انسان هرگاه در وجود خویش کمی دقت کند می‌فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش

۱. تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۶۹ (بحث روانی ذیل آیه ۱۰۵، سوره مائده).

فی المثل پدر و مادر) می‌رود باز آنها را معلول علّت دیگری می‌بیند، و هنگامی که سلسله این علّت و معلول را پی‌گیری می‌کند، به اینجا می‌رسد که آنها نمی‌توانند تا بی نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می‌آید و بطلان تسلسل بر همه دانشمندان مسلم است.<sup>۱</sup>

بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علّت نخستین و به تعبیر دیگر علّة العلل و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می‌جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی می‌برد.

۴- این حدیث می‌تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می‌شود، و از «معرفة النفس» به «معرفة الله» می‌رسد، بی آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

۵- این حدیث می‌تواند ناظر به «مسأله صفات خدا» باشد، به این معنی که هر کس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگاری خواهد برد؛ از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می‌برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می‌برد، چه اگر او هم فانی می‌شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی‌نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می‌برد. این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ؛ نهایت ایمان خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد غیر از صفت است.<sup>۲</sup>

۶- مرحوم علامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می‌کند و حاصل آن این است که:

۱. راجع به تسلسل، برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن جلد دوم، صفحه ۶ مراجعه کنید.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

«روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربوبیت خداوند می‌کند:

- ۱- از آنجا که روح مدبر بدن است می‌دانیم که جهان هستی مدبری دارد!
  - ۲- از آنجا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد!
  - ۳- از آنجا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست!
  - ۴- از آنجا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است!
  - ۵- از آنجا که سلطه بر اعضا دارد دلیل بر سلطه او بر مخلوقات است!
  - ۶- از آنجا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلت و ابدیت خداست!
  - ۷- از آنجا که انسان از حقیقت نفس آگاه نیست دلیل بر این است که احاطه به کُنّه ذات خدا امکان ندارد!
  - ۸- از آنجا که انسان محلی برای روح در بدن نمی‌شناسد دلیل بر این است که خدا محلی ندارد!
  - ۹- از آنجا که روح را نمی‌توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست!
  - ۱۰- و از آنجا که روح و نفس آدمی دیده نمی‌شود دلیل بر این است که خالق روح قابل رؤیت نیست!<sup>۱</sup>
- ۷- تفسیر دیگری که برای این حدیث به نظر می‌رسد این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی‌تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی‌تواند حقیقتاً بشناسد.
- ولی تفسیر اخیر بعید به نظر می‌رسد و تفسیرهای قبل مناسبتر است و هیچ مانعی ندارد که تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد.
- آری! هرکس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خود شناسی راهی است به

خداشناسی و به یقین خداشناسی، مهمترین وسیله تہذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگیهای اخلاقی است چراکه ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از اینجا روشن می شود که یکی از مهمترین گامهای سیر و سلوک و تہذیب نفوس خود شناسی است، ولی خودشناسی موانع زیادی دارد که در بحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

### موانع خودشناسی

نخستین گام برای درمان بیماریهای جسمی شناخت بیماریهاست؛ به همین دلیل، امروزه از طریق آزمایشهای مختلف می توان به وجود بیماریهای گوناگون و کم و کیف آنها آگاه شد راه درمان آسانتر است، با پرتونگاری و عکس برداری از شکستگی استخوانها، طبیب جراح قدرت می یابد که دقیقاً به سراغ محل آسیب دیده برود و به درمان آن پردازد؛ و با تجزیه دقیق خون و ترشحات بدن از وجود هرگونه عامل بیماری آگاه می شود.

در بیماریهای روحی و آلودگیهای اخلاقی نیز مطلب دقیقاً همین گونه است. تا به کمک طیبیان مسیحا دم اخلاق و راهنماییهای سودمند رهروان این راه، ریشه های رذائل اخلاقی را در خود نشناسیم چگونه می توان بر درمان آن دست یافت! ولی بسیاری از مردم را می بینیم که علائم بیماریهای جسمانی خطرناک را نادیده می گیرند چراکه حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد به بیماری مهمی در خود اعتراف کنند؛ این گریز از واقعیت غالباً بسیار گران تمام می شود و انسان زمانی مجبور به اعتراف می شود که گاه کار از کار گذشته و کار درمان مشکل یا غیر ممکن شده است!

در بیماریهای اخلاقی نیز مطلب همین گونه است؛ غالباً خود خواهی و حبّ ذات مانع از شناخت صفات رذیله و پذیرفتن عیوب اخلاقی خویش و اعتراف به آن است. بسیار دیده شده که گروهی از مردم در برابر صفات نکوهیده خود در مقام توجیه برمی آیند و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص معرفی می کنند و با این توجیہات نادرست راه درک واقعیتها را بر خود می بندند.

خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شہامت و عزم راسخ و اراده

آهنین لازم دارد، وگرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتی خودش توجیه نماید!

آری! آگاه آشنایی با عیوب خویش و حشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند؛ همان گونه که حاضر نیستند به بیماری و حشتناک جسمی خود اعتراف کنند ولی این گریز از واقعیت بسیار گران تمام می شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن پردازد!

به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب و پرده حبّ ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تا این پرده ها کنار نرود خود شناسی ممکن نیست؛ و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود.

هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدّعاست.

در خبری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَهُ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَهُ؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می سازد!»<sup>۱</sup>

حضرت علی عَلِيٌّ در گفتار کوتاه و پر معنی دیگری می فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست.»<sup>۲</sup>

اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه انسان می تواند حجاب خود خواهی را بدرد و به عیوب خویش آشنا شود؟

مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد؛ می گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است:

نخست این که: به سراغ استادی برود که آگاه از عیوب نفس است و بر خفایا و آفات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است!

۱. نهج الفصاحه، صفحه ۲۶ - شبیه همین معنی از امام صادق عَلِيٌّ در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰ آمده

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

است.

دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد؛ هرگاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او اطلاع دهد، همان گونه که بعضی از بزرگان دین می فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَهْدَىٰ إِلَيَّ عُيُوبِي؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند.»<sup>۱</sup> (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مطلب است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مداهنه و مجامله می کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می سازند. به داوود طائی<sup>۲</sup> گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می کنند!

آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند؛ ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می کنند و از عیوبمان آگاهمان می سازند؛ نه تنها از تذکرات آنها خوشحال نمی شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می خیزیم و می گوئیم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می گیریم، و از نصایح او محروم می مانیم!

طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند؛ به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملق و چاپلوسش بهره می گیرد.

طریق چهارم این است که: انسان با مردم معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکویده می بیند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکویده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آئینه و مرآت مؤمن است، و می تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم علیه السلام گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟

۱. این حدیث در کتاب «تحف العقول» در کلمات قصار امام صادق علیه السلام به این صورت نقل شده: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مِنْ أَهْدَىٰ إِلَيَّ عُيُوبِي (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند).

۲. داود بن نصیر طائی را از بزرگان فقها و زهاد و عبّاد قرن دوم هجری شمرده اند و همطراز با ابراهیم ادهم و فضیل دانسته اند؛ (لغتنامه دهخدا).

گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است).<sup>۱</sup>



### عبادت و نیایش روح را پرورش می‌دهد

گام دیگر برای تهذیب اخلاق، توجه به عبادات و نیایشهاست.

برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد.

گرچه بحث درباره حقیقت عبادت سخنی مبسوط و گسترده را می‌طلبد و بزرگان در تفسیر و اخلاق و فقه و حدیث درباره آن سخن بسیار گفته‌اند، اما در یک اشاره کوتاه چنین می‌توان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه «عبد» و مفهوم آن که ریشه اصلی عبادت است توجه نمود.

«عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده‌اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی‌داند و در اطاعت او سستی بخود راه نمی‌دهد.

بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست، و بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که تنها کسی می‌تواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست!

به تعبیر دیگر، و از بُعد دیگر - «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح یک انسان و قرب او به خداست، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی‌قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی‌مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است.

بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجه به کمال مطلق و پرهیز از هرگونه

۱. محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴ (باتلخیص).



آلودگی و ناپاکی است؛ چراکه انسان سعی می‌کند خود را به معبود خویش نزدیک و نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می‌کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ؛ عبودیت گوهری است که ربوبیت در درون آن نهفته شده است.»<sup>۱</sup> اشاره به این که عبد تلاش و کوشش می‌کند که خود را در صفات شبیه معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز انسان در سایه عبودیت به جای می‌رسد که به اذن پروردگار می‌تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرف کند، و صاحب ولایت تکوینیته شود، همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و سرخ و فروزان می‌شود؛ این حرارت و نورانیت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ در آمده است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و چگونگی تأثیر عبادت را در پرورش فضائل اخلاقی در آیات قرآن بررسی می‌کنیم.

۱ - يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

(سوره بقره، آیه ۲۱)

تَتَّقُونَ

۲ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ

(سوره بقره، آیه ۱۸۳)

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

۳ - وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

(سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

۴ - إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقٌ هَلُوعًا - إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا - وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا -

(سوره معارج، آیات ۱۹ تا ۲۴)

إِلَّا الْمُصَلِّينَ - الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ

۵ - خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا

(سوره توبه، آیه ۱۰۳)

۶ - الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ

(سوره رعد، آیه ۲۸)

الْقُلُوبُ

۷ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (سورۀ بقره، آیه ۱۵۳)

### ترجمه:

- ۱ - ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید.
- ۲ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد، تا پرهیزگار شوید.
- ۳ - ... و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد.
- ۴ - به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می‌کند - و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد) - مگر نماز گزاران - آنها که نماز را پیوسته به جا می‌آورند.
- ۵ - از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی.
- ۶ - آنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!
- ۷ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!

### تفسیر و جمع بندی

در تمام آیاتی که در بالا آمده، رابطه نزدیکی میان «عبادت» و تقوا و پرهیز از گناه و پرورش فضائل اخلاقی دیده می‌شود و نشان می‌دهد کسانی که می‌خواهند به تهذیب نفس راه یابند باید از در عبودیت و پرستش خداوند وارد شوند؛ سالکان راه خدا، و پویندگان طریق خودسازی و تقوا، باید از نیایش و عبادت یاری طلبند و ناخالصیهای وجود خود را در کوره داغ عشق به خدا بسوزانند و از بین ببرند، و مس وجود خود را با کیمیای عبادت زر کنند.

در همین راستا، در نخستین آیه، همه انسانها را بدون استثنا مخاطب ساخته و راه تقوا

را این گونه به آنها نشان می‌دهد؛ می‌فرماید: «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیزکار شوید!» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

تکیه بر آفرینش پیشینیان ممکن است اشاره به این باشد که اعراب جاهلی برای توجیه پرستش بتها، تکیه بر فعل پیشینیان داشتند، آیه فوق می‌گوید خداوند هم آفریدگار شماست و هم آفریننده پیشینیان است؛ آری! او خالق همه کس و همه چیز و مالک همه کس و همه چیز است؛ و تنها او شایسته عبادت است، نه بتها؛ اگر رو به سوی عبودیت خالص او آرید، شکوفه‌های تقوا بر شاخسار جان شما آشکار می‌شود؛ و این آلودگیهای اخلاقی شما ناشی از عبادت خرافی شماست.

این آیه رابطه نزدیک تقوا و عبادت را بطور مطلق بیان می‌کند.



در حالی که در آیه بعد به رابطه «روزه» - که یکی از عبادات مهم است - و «تقوا» اشاره شده است؛ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما نوشته شده - همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد - تا پرهیزگار شوید!» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

هرکس به روشنی در می‌یابد که به هنگام روزه داشتن، نور و صفای تازه‌ای در دل احساس می‌کند، خود را به نیکیها نزدیکتر، و از زشتیها و بدیها دورتر می‌بیند، حتی آمارهای مستند نشان می‌دهد که در ایام ماه مبارک سطح جرائم در جامعه روزه‌دار، بسیار پایین می‌آید، تا آنجا که مأموران انتظامی به اعتراف خودشان در این ماه به کارهای عقب مانده ماههای دیگر می‌پردازند!

این امور بخوبی نشان می‌دهد که هر قدر انسان به عبودیت خداوند نزدیکتر شود از زشتیها دورتر خواهد شد.



در سومین آیه، به رابطه نزدیک «نماز» و پرهیز از گناه و فحشاء و منکر اشاره شده است؛ در این آیه شخص پیامبر ﷺ به عنوان یک الگو و اسوه، مخاطب به این خطاب شده است: نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)

«فحشاء و منکرات» مجموعهٔ افعال غیر اخلاقی است، و می‌دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه‌ای از صفات ضدّ ارزشی در درون جان انسان دارد؛ و به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می‌گذارد.

تأثیر نماز در باز داشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است؛ زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر - جهان قرب به خدا - وارد می‌کند؛ و این نزدیکی او را از سرچشمه‌های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حبّ افراطی به دنیا است دور می‌سازد.

به همین دلیل، نمازگزاران واقعی کمتر گدگناه می‌گردند؛ و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتیها دورتر می‌شود و شکوفه‌های فضائل و اخلاق در درون جاننش آشکارتر می‌گردد.



در چهارمین آیه، بعد از اشاره به بعضی از ردائیل اخلاقی مانند جزع و بی‌تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نمازگزاران را استثنا می‌کند، و می‌فرماید: انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی‌تابی می‌کند - و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می‌ورزد و مانع دیگران می‌شود - مگر نمازگزاران - آنها که نماز را بطور مرتّب به جا می‌آورند. (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا - إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا - وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا - إِلَّا الْمُصَلِّينَ - الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)

این آیات به روشنی ثابت می‌کند که توجّه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از ردائیل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی‌تابی اثر مستقیم دارد.



در پنجمین آیه، اشاره به تأثیر مسألهٔ زکات در پاکسازی روح و تزکیهٔ نفس می‌کند و می‌دانیم زکات در اسلام یکی از عبادات مهم محسوب می‌شود؛ می‌فرماید: از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیلهٔ آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی (خُدُّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا)

تعبیر «تَرْكِيهِمْ بِهَا» دلیل روشنی بر این حقیقت است که تطهیر و تزکیه نفس به وسیله زکات حاصل می‌شود، چراکه زکات، رذائلی همچون بخل و دنیاپرستی و حرص و آز را از روح، زائل می‌کند، و نهال نوعدوستی و سخاوت و حمایت از مستضعفان را در سرزمین دل پرورش می‌دهد.

روایاتی که در ذیل این آیه نقل شده است نیز این حقیقت را روشتر می‌کند: در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «مَا تَصَدَّقَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَةٍ مِنْ طَيِّبٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا الرَّحْمَانُ بِيَمِينِهِ وَ إِنْ كَانَتْ تَمْرَةً فَتَرَبُّو مِنْ كَفِّ الرَّحْمَانِ فِي الرَّحْمَانِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمُ مِنَ الْجَبَلِ؛ هیچ کس از شما صدقه‌ای از مال حلال نمی‌پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی‌کند - مگر این که خداوند آن را با دست خود می‌گیرد، حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می‌کند تا بزرگتر از کوه شود!»<sup>۱</sup> این حدیث که تشبیه و کنایه پر معنایی در بردارد اهمّیت فوق‌العاده این عبادت بزرگ، و ارتباط مستقیم آن را با خدا و مسائل معنوی روشن می‌سازد.



در ششمین آیه، به یکی دیگر از عبادات مهم و معروف، یعنی ذکر خدا اشاره شده و از تأثیر عمیق آن در آرامش دلها، سخن می‌گوید؛ می‌فرماید: آنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می‌پذیرد! (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) آرامش دل همیشه توأم با توکل بر خدا، و عدم وابستگی به مادیات و عشق به زرق و برق دنیا و آز و طمع و بخل و حسد است. چراکه اگر این صفات رذیله در دل باشد، آرامشی در آن نخواهد بود. بنابراین، یاد خدا می‌تواند اثر عمیقی در دور ساختن انسان از این رذائل داشته باشد، تا شکوفه آرامش بر شاخسار دل آشکار گردد.

به تعبیر دیگر، اگر یک نظر اجمالی به ریشه‌های ناآرامی روح و پریشانی خاطر و اضطرابها و نگرانیها بیندازیم، می‌بینیم همه آنها از رذائل اخلاقی سرچشمه می‌گیرد، ولی یاد خدا آنها را می‌خشکاند و ناآرامی را به اطمینان و آرامش مبدل می‌سازد.<sup>۲</sup>

۱. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲ (طبع بیروت).

۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، ذیل همین آیه مراجعه فرمایید، که تحلیل روشن و

مبسوطی در این زمینه در آنجا آمده است.